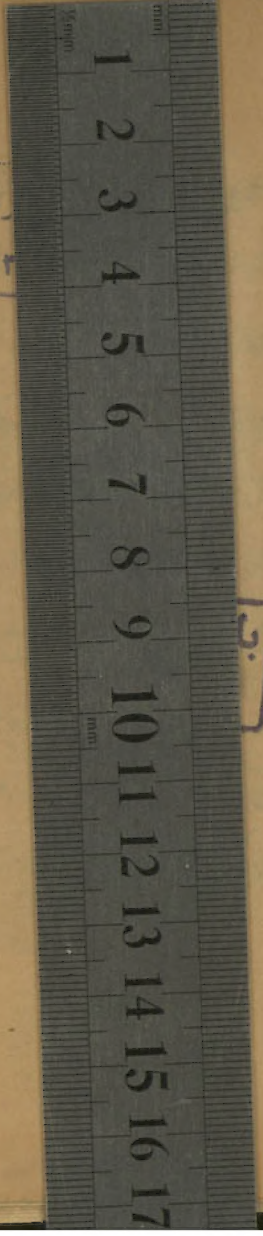


رسی شده
۳۶ - ۳



<p>۸۸۶۱۳</p> <p>شماره ثبت کتاب</p>	<p>۸۸۶۱۳</p> <p>موضوع: ...</p> <p>مؤلف: ...</p> <p>کتاب: مجموعه دروس و محاضرات و غیره</p>
------------------------------------	---

کتابخانه مجلس شورای ملی

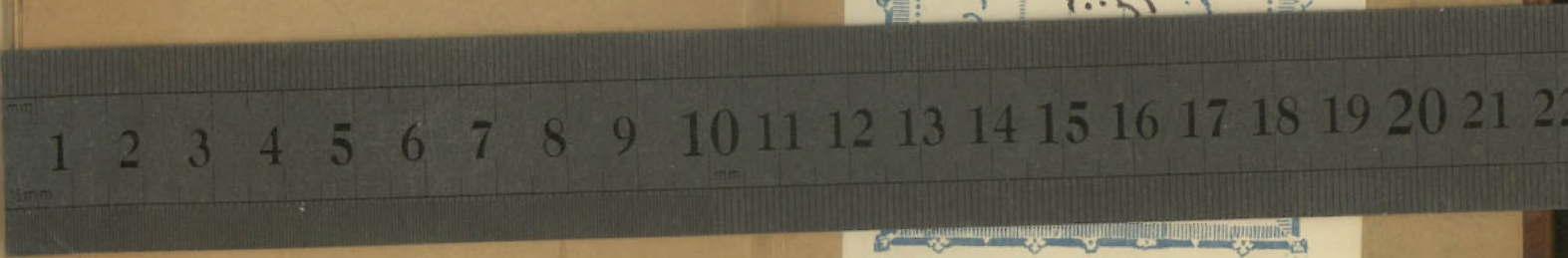
خطی، فهرست شده
۶۹۰۹

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

بازدید شد
۱۳۸۲



شماره ثبت کتاب	۸۸۶۱۳
موضوع
مؤلف
کتاب
کتابخانه مجلس شور



خطی - فهرست شده
۶۹۰۹

خانه قرآن دی عتق تبت و آن وی چهره ساکنی و پست نشانی چنان
 بگذرد عرش بهشت و شد سال برسد و خداوند این طالع را از جامه جالبه
 سفید و ایکنه عقیق و از جابر بایان نریند چون ماه نو میزد بروی نرینه نگاه



کند تا آن ماه بروی مبارک شود چون پیش برنگان رود بدست راست
 تا مرادش رود برآید و بعد از آن طالع کرد که او را از چشم بیم خود این خوب

بافود دارد از همه بلاها ایمن کرد و یا سمحطون یا تلخا

۱۱۹ ۱۱۸ ۱۱۷ ۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

طالع نور جالیوس و جاماس حکیم گفته اند که نور خانه زهره است

و روح ماده است و خاکی و جباریت و طالع شیت سیر است و همه وجه
 دارد اگر بود اول آئینه بزنند کندم کونه و نکند و سیاه چشم و دانه و زهره

و اگر بوج دوم آمده باشد سفید پوست و پهن روی و بلند بالا و بکوشد
 و اگر بوج سیم آمده باشد زحل راست دراز ریش و کوچک سر و چشم در آن
 و اگر بوج چهارم آمده باشد فراموش گاه و بسیار چیز بود مردمان از و منفعت چند و غم
 اندوه بسیار و از مردمان چه روزی بود مردم نگاه دارا مردم بدست
 آید بخورد و مردم بخورید بهادر دروان مال او را بزدند و لیکن باز باید بر
 کردن یکسری نفع فی دانه آن نفع نیکو باشد خانه مالش جز است
 مال بدست آید اما خرج کند خانه مادر پیش است این جهت می آید
 مرد و پسران وی پسران خانه برادر خواهرش سرطان است در میان صفت
 پادشاه خانه و زنانش سینه بود و پسران زنانش اکثر مادینه خانه
 چارایش میزان است بیماری وی از کشف کردن بود و ادوی وی شیر
 طیاره



ح

از همه گرانیده تر تدریس کس میکند و پدر خود و اماند بامر که نیکو کند بیری
 چند عیلت او بسیار کند از مشغول خود بسیار غم خورد و دو پیکار دارد
 یکی پدر و چهار دیگر برادر بر سینه مادرش نفعی دارد آن نشان نیکو
 بجای است و در اخصای کس رنزد اگر یکسریان چند خانه مالش
 است هر چند که بزرگ شود کار او بهتر باشد و میراث پادشاهانه را
 خواهرش سینه است با محمد یکسریان چند خانه مادر پیش میزان است مرد
 پیش از وی میرند خانه فرزندانش و پسران زنانش اکثر مادینه خانه
 چارای او خوش است بیماری وی از رطوبت و بلغم صفا بود و در کار
 وی فتن و دار صفتی و جوانی و ورزیدنی و هم مثل او عدد و یا عمل
 بخون کند و در فعلی بهار عمل کند و منفعت خانه زنانش وی جدی است

عبر ختن

مستانه و جزو از آن با جزو از مشک بسیار در دهر که
خواه بفرودند که هیچ کس فرق نماند که عجمه گشتن
کوبیده اگر نه البخره و قیسه بستند و از صمغ است و دو قیسه
و از سنده و سس شش و از تسنیل الطلیب پنج درم
و هر یکی را عطا به بکند و به پینه پس شمع سفید بستند
و در طنجیر لطیف نه منند و آنرا بکند از آن و آن اخلاط را از
ک در او ریزند و بخوبی آنرا جنبانند تا هم آغشته شود
بسی بیرون آید و آب سرد بر آن ریخته رنگ او چون
رنگ عجمه شود و به ریزند و جزو را از آن بر جزوی دیگر
از عجمه خالصی نهند و بهر که خواهند بفرودند بغایت خوب
باشد و هیچ کس فرق نماند که نوع دیگر است نه جزوی
از عجمه و جزو در لک بپزند و پنج جزو شمع سفید و لک
را آب نهند و عجمه را بکند از آن اول لک را بر او اندازند
و بعد از آن شمع را تا بکند از آن و آنرا بخوبی جنبانند تا مخلوط
شود پس از آن شمع فرو گیرند و آب سرد بر او ریزند و بستند
و هیچ کس او را از عجمه فرق نماند که در عمل صابون
بختن است و از مختصات هر س است و طریق آنست
سیر قلی

نوع دیگر

صبر بختن

که از قلی بجزو از آن با لک نصف او نرم تا نیده در ظرف
یا حوضی کف با پنج مثل او آب و تا دو ساعت بر هم ریزند و آب
سوداخی در آن ظرف بهم باند و منده و دمنده بعد از نشین
نشدن توراخی را با بکند آب صاف بطرف دیگر و در باز آب
تازه ریخته و بر هم ریزد و تکرار عمل نماید تا سوزد و جرم او
و آبها را جدا کند و ضبط نموده بقدر ده مثل آب اول روغن
زیستون را بر سر و آتش گذاشته بتدریج اول از آب
آخر بجزو را و به پینه تا مجموع آنها تسقیه شود و مثل خمیر کرد
پس خشک نموده ریزند و بعضی بجای روغن زیستون
روغن دیم و روغن کبچر و روغن قترطم و بید الخیر و
امثال آن میکنند و بهترین است آب آسم قشع او است
و در آخر و سیم کرم و خشک و باقی خواص در تحفه نوشته است
کافور مصنوعی سدم قدر دو درم و حجر رخام ده درم
و روغن بنفشه نیم درم با قدر کافور ترتیب داده بفرودند
و فرق او با کافور اصلی ثقل و چسبندگی مصنوع است
و بوی اصلی غیر مصنوع است بهر سیر است لیو و ترنج
است طریقه دیگر که کافور بجزو و کند و بجزو مخلوط کند
بفرودند

کافور مصنوعی
بکند و سس
و با سفید
بهم ریزد و بعد از
کافور اصل
و بفرودند
و با بخت
و کافور را
و با بخت

الحمد
و در آخر
کافور مصنوعی

بخت

سرفتن روغن

ریند سر علی بنیاد که که هر میرساند و کستور کرفت روغنهای
خوشبو مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها باید با دوام را معطر
کرده و با بنفشه و سپید مشک و مانند آن در کینه که باس کرده است
مالیده و بعد از جذب رطوبت باید با دوام را اختلک کرده بگویند
و اندک آب پائیده گرم کرده بنفشه انداخته و روغن جدا شود
هرگاه با کسر آن بدستور این عمل نمایند بغایت روغن معطر شود
و همچنین با صندل و امثال آن میتوان ترتیب داد و بجای
با دوام را بکسر معطر و پخته و فندق و امثال آن میتوان کرد
و کستور کرفت روغن غنیمت و حسن لبان که بغایت حسن
لبه گویند و روغن مصطکی و حل جویع صمدی و او بقد
مضاف علف می شود و او را تر است از دو پیاله که یک پیاله
داشته باشد و بر در آتش باشد تا آب در او جوشد و دیگری
در میان آب بوده و او ای مقصود داشته باشد تا از حرا
رت آب جوشناک آن دو در روغن که در آن پیاله
است حل شود و همچنین است حل زعفران و موم سیاه
و امثال آن پس غنیمت و امثال او را میزنند کرده
با روغن که خواهند مخلوط نموده در پیاله چینه و مانند

سرفتن روغن غنیمت
و حسن لبان
و کستور کرفت

او کذاشته

او کذاشته پیاله را در آب جوشناک گذارند و بر پهنند تا
همه حل گردد و هرگاه حل فقط رسیدن غنیمت و غیره
مطلب باشد بدون روغن در پیاله مضاف علف گذارند تا
سبیل گردد و عرق فستق چنه تحلیل راج و تقویت اعصاب
ی رگینه معده نافع و از عطریات مشهوره است بهر آنکه
بهار نارنج و نارنجک نیز از آن دوا له اریشه و الاله
حسن لبه اینج تبدیل الطیب اصطلح تیفیده است که
طیباق گویند و عود قاری میوه سیاه ۷ بهار الکره ۷
علف هندوی ۷ سوسنبره ۷ پودر است نافع مشک
بقدریکه معده در باشد در عرق بهار و کلاب و عرق صندل
و امثال آن بقدریکه چهار انگشت بر سر آید خیس
نیده عرق بکشد و در دهن نیچم غنیمت بنهند و بر قایم
قدر ریشک بپاشند عمل تکریم بنیزند و او را الهیای
مانند و از خواص او است که هر چیز را با دوام حل نمایند و با او بکشد
از آب و آتش منفصل نهد و از استراحت موقوف است بپیرانه را
ورق کرده بر در سبیل مطحی آب یکاب ندیده پنجه فروخته
اوراق را بر پهلوی هم بچسبانند و بر در اوراق نیز آید

عرق فستق

سرفتن

چنانچه بارون غلغلان یکسبند طرف او بکند از آفتاب اینقدر
 چنانچه خشک شود چهل روز میگذرد اما قریب بیکروز از آب
 و آنرا نیز به نیت که منقصل میگردد یا خسته و یا با یک
 آب ندیده که از دماغه که باشد روغن گل را داخل کند
 و بخانه و بعد از آن مالیده و بگذرد و او یکسبند و بکند
 روغن خشک بیکروز بقیه سرفه خوب و سه نوبت او را تغذیه
 کند مقدار آن خواهد از بلوریت باشد و آنرا در بوسه گرم کند
 و چهارده نوبت بدان سرفه کند خوب تر از یا قوت
 معده پیران آیه نوع دیگر کاه بلور را بر آتشند
 و شش روز در میان بول خورند هیچ یا قوت نشود
 نوع دیگر کاه یا قوت سفید را در بول شش روز بپزند
 سرفه نشود و اگر چنانچه سرفه و غلغلان طعام
 و نمک انداخته و نمک بنهدی و شب یا باله و نو
 نشد در را بگویند و به سینه و آب بقر را بر او ریزند و
 بعد از آن تنگانه دق بر او اندازند و سه روز بپزند
 خفیف طبع کنند پس یا قوت سفید یا بلور پیران
 مالند چیز رغایت خوب پیران آیه و از آنرا
 علی الحالی

یا قوت علی

در سینه

در کاه

در کاه

علی الحالی نقلت که اگر تنگانه را در روغن بپزند
 سه یا شش روز چند آیه روغن سرفه شود پس
 آنرا بعد از تصفیه در آب گینه کنند و مخصوص
 کمر یا بر او بچینند و نشین تمام یا شش
 خفیف از روغن و چون آن روغن در جوش آید
 آنرا که از سینه یک آیه بر او اندازند آن مخصوص
 هیچ یا قوت اگر کرد و یک خوب تر شد
 در سینه پیران بسیار بیشتر از روزی که سینه بکند و با کار او را
 ورق درق بپزد و بقر پشت کار در بعد از آن بسیار آب
 نازیده و هر یک از ورق پیران یا کار کاغذ که از او آب
 بر آن بیاندازد یا بر بالاریم بخشد بعد از آنکه تمام بر بالاریم بکند
 که آتش باشد و آب که پاشیده باشد شش تنگی که آن بر بالای
 آن پیران که از دماغه روز در آن شکلی بود پس بسیار و یکی و
 ده من آب در او ریزد و این پیران از شکلی بیرون آورده
 در آن آب ریزد و بپزند و کف و عقودند او را بگیرند
 تا وقتی که از ده من دو من بماند بعد از آن بیرون آورده باز بپزند
 بیست و سه روز که شش با سینه روز در شکلی که از بعد از آن

در کاه

در سینه

پروانه آورده خنک کند چون ملک رومی شده پس اندک
 از آن سرسنگ صلابه نیک بسایه و در سائیدن تعقیب نماید
 بعد از آنکه نیک سائیده باشد بسیار در سرشیم های سفید و
 او را چون شود با بقدام آورد و داخل آن نموده باز نیک
 بسایه و در صلابه و اگر از آن برجینی یا شسته بود لا و شکسته
 باشد بدان محکم تر آن است که با آب نقه صابون نیک
 و اگر خواهی که تن شکسته نماند در محلول داخل
 آن کند تا خط قرمزین نماند و در عمل مرور به از جمله
 ریاست چنانکه مرور به محلول شود باز بقیع مصفا
 عد جمع شود و بسایه که در این بنیر در وقت صلابه
 اندک ر باید که در ساعت بکار بر که چون خنک
 شود با لاس بر طرف محلول علی سینه آئینه و صفا
 و دیگر سنگین و غیره بستاندیم آنچه خوردش بگوید و بعد
 از آن ویران کردن و سبده خایه بر قدرش باور بسیار
 و در آن چندین ویرا بسایه که چون حرم لطیف گردد
 بستاند صلابه شکسته یا دیگر یا آنچه خواهد بود بسوزاند
 که نیک آید و اگر خواهد که آئینه بکشد بدل سفیده خایه

در سینه ظروف

بسیار آید

شیر

بنیر در آن کند چنان که گفته شد آن خوب تر و بهتر بگذارد
 در سینه ظروف بگوید در سینه قلم و در میان پاتیل کرده بکشد تا نمره
 آب شده بقرام بسایه آنوقت قطره در دست نمیک یا نمره خردی
 بر سر در آل مثل سنگ شود تمام ایک قطره یک قطره بقا عده مذکور
 خنک کند و در وقت حاجت با آب جبر کرده خلاف را بسوزاند
 کند اما بگوید بزرگ در وقت چسبیدن که در سینه بنیر و
 در آل صابون از خمر سالت بر سر و طریق تا خفتن او را
 نیست از قلی کچیر و او را یک نصف او نرم گشته و در
 ظرفی یا حوضی کرده با پنج مثل آن آب تا ساعت بهم نشاند
 و باید بر آخی در آن ظرف بجه باشد سکه و در نایه بعد از
 سه نشانی نه نمره اف را باز کند آب صاف بظرف دیگر رود
 و باز آب تازه بر بنیت بر هم زده تکرار عمل نماید تا سندی در
 جرم او نماند و آب را از جدا گانه ضبط نموده بقدر قلی پی
 بر روی آتش گذارد این را حفرات صابون پز می کنند
 بر روی آتش گذاشته بتدریج اول از آب آخر بخور او و در
 تا مجمع آنها نشسته شود و مثل خمر برود پس خنک کرده بریزد
 طریق دیگر قلیای منقح را در دیک شش کند

و صابون چسبن آ

چسبن
نمایا و دیگر صابون

۱۰
مجموع

و در مقابل آن آب بالا می آید و بکند و بچرخد تا نصف باشد
آب در وقت تغلیظ کند و بکند از آن یک شل نه روز چیزی
مثال نمک بالارای با سبزه آنرا جمع کند و باین طریق
آب آهک بکشد و نشانی از نمک آهک با شکر آن از
نمک قلی و نمک آن از زرنیج در مصفی به بطرف
قرع را انبسط تقطیر نماید و از آن آب مقطر بارو
غن و نه بطریق معهود و صابون سازد و از قطرات
مثل حنظل و بهار و عرق فستق آنرا صحر کند و بطرف
بق صابون سرشری قرص سازد و شمع را با سبزه
که اخفتن در آب سر و بچرخان و او بچرخن در مهربان
تغیبه میکرد و اگر سرخ و زرد باشد و شمع عود و
جهنم محبت و شمع عزت اشته بغض و عداوت مشهور است
بروز عطر دار حسن و عجب شاد اخفتن بکیر غریب و در حین
یکین نطفه بقیه بکند از پنج شش روز بچرخد آنوقت با قدر
انبساط تقطیر کند عطر از آن عطر چیز بخواهد باین فاعده توان
گرفت

شمع بفریون
آب که موم باشد از
در آب سرد بچرخد
عطر از حنظل

بسم الله الرحمن الرحيم

قسم اول از دست راست جامع مرسوم تحفه المومنین در بیان آن
که متعلق است با دویه مفردة و آن شملت بر پنج طریق طریق
اول در دست راست دویه مفردة مخصوصه طریق دوم در دست
دست راست استغفار بعضی از ادویه مثل جرب حبیبی و غنچه باشد
ن طریق سیم در کف عرق او آید و باین متعلق به طریق
چهارم در دست راست غنچه کل حکمت و شریف و سایر ادویه مفردة
مضرعه و آنچه باین متعلق دارد طریق پنجم در دست راست
و اصول کلیه صناعت طریق اول در دست راست دویه مفردة و آن
شملت بر پنج فصل فصل اول در دست راست
فصل دوم در دست شنبه و تخم و ثقلیه فصل سیم
در دست ادویه فصل چهارم در دست راست آنجا و بعضی
از ادویه فصل پنجم در دست اصلاح بعضی از ادویه بطریق
مخصوص و حفظ بعضی از آن فصل اول در دست احراق
ادویه معینه باید دانست که احراق بجهت انتقال طبیعت است پس
از جسم نهجی باشد که اعطای که جسمه اصلاح کند که هر آینه
شمار الطبع خواهد بود و اگر مخالفت کند باین سخیف الجسم و

۱۱
مجموع
مجموع
مجموع

مجموع

متخلخل باشد بسبب احراق میل برودت میکند و از عا^ت احراق
 به مجرد ریختن رسته بالکلیه حدتش زایل میگردد و اگر کثیف
 الجسم و غیر متخلخل باشد از سردت میل بجلالت مینماید و احراق
 با جگر که سردت آن جگر است مثل زاج و یا بجزه لطیف
 است مثل نمک و یا بجزه رفیع سمیت است مثل افی و یا بجزه رفیع
 اجزاء غیر سمیه است مانند بذر یا بجزه تقویه و تقویت کننده است و یا بجزه
 شده نفوذ و احراق اشیاء شرط است که دو جنس مختلف با هم نسوزان
 شوند مثل نمک و بذر و اجزاء را مباله در احراق کنند بدون نبات
 و حیوانات و حریر و صوف و ادنی احراق کاذب است و هرگاه مطلب
 جسم محرق باشد باید بعد از احراق او را شست و الابدون تصد
 یل استعمال نمود و یکدست شدن از شرب یکس است و آن اسم آگ است
 است و آگ سیرج السحق میباشد پس هر جسم صلیب که قابل سایش
 نباشد بسبب احراق مانند آگ قابل سحق گردد و او را سکران
 گویند پس تخلیس اعم از آنست که با احراق باشد یا به تدریج
 احراق زینج باید زینج را بقدر ریخته کرده و کوزه را که بکل حرکت
 گرفته باشد گذاشته سوراخ سهلی در تیره کوزه بکنند که بخار

تکلیف

احراق زینج

پیون

پیون رود و در آتش گذاشته تا آنکه دود سیاه بر طرف شده سفید
 نماید پس از آتش بردارند احراق را جات بعد از آنکه زاجات
 را سوزم صلایه کرده باشند در کوزه نوری مطبوع بطین الحکمت
 کرده یا در بوطه زرگری گذاشته سوراخ حکم نموده در آتش کنند کذا
 رند که سوزخه در تیش سوزخ گردد احراق بشود در جان و کمر با
 و امثال آن هر یک را بقدر با قلالی ریخته کرده در کوزه مطبوع بکل
 حرکت گذاشته و یکشب در تون و یا در تندی ریخته داده روز دیگر بردارند
 احراق عقیق و یا قند و شیش و اجی صلیب هر یک را بقدر ریخته
 ریخته که در سفال اندازد و در بوطه گذارند و روی آنرا آبغالی بپاشند
 دیگر پوشانیده سوراخ بجزه احراق بخاری باید گذاشت و در آ
 نش نش بقد در تیش شدن گذاشته پیون آگ در ده آب اندازند
 و کمتر هم عمل کنند تا بخاری رسد که رود از هم ریخته احراق
 قلعی و شرب بعد از آنکه رصاصینی را بسیار پهن و صفی
 باریک کرده باشند بر بالا هم چیده بر روی صفحه قدر که کرده
 بپاشند و قدر که کرده باید بازای هر صد مثقال پنج دانگ زیاده
 نباشد پس با آتش ملتهب کرده با پارچه آهنی بر هم زنند تا خاکستر

احراق زاجات

احراق زینج

احراق عقیق و شیش

طریق اول

شده و چیزی از قلعی و سرب نماند و از بخار او محترق باشد که با
 غشی و پلاک میگرد و بعضی بجای گوگرد سفید آب کرده اند
 احرار صدف و شیخ و امثال آن در ظرف مطبق کرده در تن یا
 در تنه ریخته اند تا سفید گردد و از هم ریخته شود احرار نمک
 باید یکبار بشویند و خشک کرده در وی کذاشته چندان آتش
 دهند که از خستین و حرکت باز آید و اگر نمک را بجای گرفته
 در آتش چندان گذارند که خیره بشود و بدست رویت احرار
 آهن و فولاد و مس و بلبله و بلبله و آله را باید با السویم بچینند
 و آب آنرا در ظرف مس کرده بر روی آتش نرم بگذارند و فولاد
 و آهن و امثال آنرا صفا بسیار باریک کرده در آتش سرخ
 نموده در آب بلبلجات فرو برند تا پخت یکبار و هر چه نفل آن
 در آب نشیند بدو آشته استعمال کنند و در احرار آهن بجای
 بلبلجات بول کاو باید کرده و اگر اشیا را مذکوره و سرب و قلعی
 بدست رند بر چند دفعه در آب بلبلجات و چند بار دیگر در بول
 کاو و تلغیه دهند بجهت احرار نقره باید نقره را بشویند و ریزه
 کرده و با آب نمک در ظرف آهنی بآتش تند بسوزانند هرگاه

احرار صدف شیخ
و امثال آن

احرار نمک

بخار آهن مذکور است
و بلبلجات

احرار نقره

چون سخته نشود قدر گوگرد را بر او بپاشند و بسوزانند و گویند
 چون نقره را در بوطقه که را بخواه قلعی داشته باشد بکند ازین
 بحدی که برسد که ساید و شود و تکلیس آن بطریق حکم ازین
 آتش که چند بار صفا می رقیقه او را بکند و سرب آلوده با
 تش بشویند و سرب کند و چند بار دیگر در بوطقه سفید آب قلعی
 آلوده بکند ازین پس سرب آن کرده در ظرف آهنی با نمک آب
 بسیار بچیند تا نمک و آب بخیل برود پس قدر نمک
 که در پاشیده بر هم زنند و تکلیس کرد و تکلیس طلا طریق
 حکم ازین که بحدی که سول و تکلیس میکنند چند بار سرب را
 که اخته در آب نرشار در ریخته صاف نمایند و طلا را بپوش
 چند دفعه که اخته در آن آب ریخته پس صفا بسیار باریک کرده
 سراج سیاه و سرب که آغشته در آتش گذاشته با نمک آب
 بشویند و باربع او سرب سولان زده در بوطقه مرد آتش آلوده
 بکند ازین پس با نعلت او زیق و ظرف چینی یا منجم سیاه
 بسازند و بر آتش گذاشته بر هم زنند و زیق از او فاخت
 که آنگاه بر درشتک سماق بحدی بشویند که چون آمد

تکلیس

تکلیس

از آن بر روی آب بپاشند مدتی در آن آب نرود و دستمالی که
 جمیع اجزای و فلکات جهت تنه و لنگدن همین مرتبه است
 و کمتر از این مرتبه چنانست چه نفی نشود و نیز از بجه
 و فرساختنست طریق دیگر که از سایر طرق بهتر و بعد از
 غسل چند بار و نم زدن که نشان تنه و لنگدن مقتضی است
 صاعقت است آب آلوده آب قلی و آب ملح طعام یا بجز
 علقه صاف کنند و دیگر اعلام به بچوشانند تا منعقد گردد
 پس در جزو معقد آید و نیم جزو از ملح معقد و نیم جزو
 قلی معقد و یکجزو شش برآده کرده بپاشند که نشانه و باد
 در ظرف مزج بر روی آتش سیح کنند و بعد از آنکه خوب گشته
 شده باشند سیح یافته (در صورتی که در جگر غشاک بکشد آن
 تا که در غشاک برآید پس بدست در نشود و سیح کنند و باد
 بجا غشاک اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه آنگاه در بوطه کرده
 بجز آتش دهند که بوی سرخ شده و پس از سرد شدن بپاشند
 و آب گرم بکشند و بچوشانند تا سایر اجزاء از شش
 نایل گردد در آن وقت خوشتر کرده سیح و استعمال کنند

تکلیف

حقیرا

و حقیرا انظنون آنست که اگر در حین نشود و سیح
 تسقیه بعرق گوگرد و آبها رشتند کنند سریع الاثر گردد
 احراق بزرگه در طرف سفال کرده بر روی خاک کذا
 رند تا بسوزند احراق اقلیمیا در گونه مطین یکشب
 در تنه ریاد در تنه کذا رند احراق خشت الحریه و سیم
 بن را در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه نطفیه کرده
 پس خشک کرده سیح نمایند احراق سرکه مسک
 سرکه را صلایه نموده با پیله تازه خیره کرده بر روی
 اخگر خندان بکشد از آنکه دود آن بر طرف نشود
 تکلیف بدست تخم مرغ و زنبه الحریه و حبیبین به
 ست تخم مرغ با آب نمک بکشند و بر روی درون
 او را جدا کنند و نرم گویند در گونه مطین کرده در گونه
 گونه کز و امثال آن خندان بکشد از آنکه مانده است
 سفید گردد و کف دریا و مسک کج و امثال آنرا احراق
 باین روش است بلکه آنکه محتاج نیستن آب نمک
 نیستند و بدست تخم مرغ که جوهر برآورده باشد جهت

احراق بزرگه
 احراق اقلیمیا
 احراق خشت
 احراق مسک

تکلیف بدست

تکلیف دریا
 تکلیف مسک

اود یعنی بر سر است احوال ابریشم و ششم و هفتم
از نیر کردن آنها بمقراض در طرف سفال یا آهن کرده
بر روی آتش گذاشته چندان بر هم زنند که قابل سحق
گردد و ششم و هفتم را شرط است که نشسته و نشانه کرده
انگاره ریزه کنند احوال عمو و باید بود اسوان کرده در طرف
سفال چندان در آتش گذاشته که ذغال گردد احوال یوست
که دو حشایش و بنو و بدستور ابریشم است و حرکه خواهند که
پسند که خواسته آنها استعمال نمایند پس تر باید آتش دادن تا
خاکستر گردد احوال سفوفات سنگ پست را انکافه
آتش را در ابرون کرده در کوزه مطین جای داده چندان در آتش
تدن یا شند بگذارند که سفید گردد احوال خطاف بجا از کوزه
را بعد از پنج از موز و احتشاک کرده در کوزه مطین با آتش تنو
یا تن بگذارند که بسوزد احوال عقرب عقرب نر را علامت
آن لاغر و ضعیفی است در شیشه مطین یا در ظرف مس کرده در
آتش معتدل تدن یا در تنو ریخته بگذارند احوال ارنج جهه
سنگ مشانه بدستور احوال خطاف سنگ احوال حشیه

احوال ابریشم و ششم

احوال عمو

احوال یوست

احوال سفوفات

احوال خطاف

احوال عقرب

احوال ارنج

احوال حشیه

سجده

که جهه چنان زیر سید است یا خاکی سیاه را از نیر در کوزه مطین
کرده در تنو یا شند چندان بگذارند که سوخته اصلا مطین بمان
مانده قابل سایشیدن گردد احوال سرطان ماده نیر اسرو اطراف
جدار کرده احتشاک را استخراج نموده شک لاما با آب خاکستر خوب پاک
و شست و بند با آب صاف معقول نموده در کوزه مطین بکش
در تنو معتدل بگذارند که خاکستر گردد و علامت ما که خورچند
آفت که چون سوزنا نیر پست او فرو برند و مطین سفید ظاهر
گردد و هرگاه سرطان را در ظرف مس بقلع در وقتیکه آفت
در برج آتش باشد بسوزانند جهه کزیدن سنگ دیوانه بسیار
جرب است و احوال سرطان بجز بر دست نیر است احوال
قطران جهه سنگ نیت در قدح مطین بطنی الحکم کرده چند
در آتش بگذارند که بنصف رسد پس بچوب یا سیم آغشته
در همانکاه دارند تا خشک شود و الا با آب اعاده آتش کنند
احوال رنجاج یکجیز و قلی را در چهار جزو آب حل کنند و شیشه
سفید صاف را بر روی کفگیر آهن گذاشته بر روی آتش
گذازند تا سرخ شود و در آب قلی فرو برند و مکرر همین عمل
کنند تا شیشه ریزه شده از سوراخها کفگیر داخل آب شود

احوال خطاف

احوال سرطان

احوال رنجاج

و اگر به وزن لقیه کمتر تا ب قله و بهینه تا رینه شده و داخل گردد
 خوبست فصل و تویم از دست در نشود و تحبص و
 تقلیه اگر چه الفاظ مذکوره مترادفند اما چنین مفهومی میگردد
 که اکثر آنچه که بخیر یا کفر نشسته یا در جوف چنین کذا نشسته در
 آتش دفن کنند و در آتش کوبند و هر چه بر وزن و امثال آن
 یا به تنه یا زیاد برشته کنند تقلیه نامند و آنچه اندک آتش
 دهند یا در ظرف گرم کرده بدهند تحبص گویند نشود به اینها
 و نمک و شکر و الطر و امثال آن جزه سمنات و غیره باید
 آنچه را بعتل سرشته در لته بسته لته را بکل حکمت کینه
 و در دستر معتدل بکتابند نشود به اسفیل پیاز عسل
 را بخیر گرفته در دستر بالا را جگر بکند از نه تا خیر برشته شود
 نشود به سقونا محمده را در جوف به و سبب یا در پوست
 تخم مرغ که آب به و امثال آن کرده باشند و اگر معتدل باشند
 به تنه یا در پوست تخم کدو نشسته بخیر گرفته بر رو آجری
 در آتش نهاده تا سقونا جو شیده مشوی گردد نشود به
 چیسال که بلغمه هند حب الملک و کست و طریق حکای
 هند آنت که بعد از منقش کردن و پیرون آوردن پوده

نشود به سبب و نمک
و نه در الطر و امثال آن

نشود به اسفیل

نشود به سقونا

نشود به چیسال

درون

درون قدری سرفه در کثیرا با السویه بر پیا و احافه نموده در لته تری
 بسته کنند را بخیر بکند و بدست در آتش نشود به نمک و کثیرا
 بناید اسفال نمود نشود به انزروت یا شیر الاغ یا دخر خیره نموده
 بر شاخها حوب کز نازده آلوده در دستر معتدل بیا و نرینه تا خشک
 شود و اگر بار دیگر سائیده یا سفیده تخم مرغ سرشته با حوب کز
 نشود به نمک یا عتدال قریب تر میگردد و نه به سر شمشیر چه در آتش
 عینی و جراحات چشند و در کینه کرده با سر کین الاغ و اندک
 کشنده خشک و از نازده و آب جوشانیده تا پخته شود پس
 پیرون آورده منقش کنند و اگر در جوف پیاز به دستر سقونا
 مشوی نمایند باعث زیادله نفوذ و تحلیل او میگردد
 تقلیه یا بلغمه جزه سمنات و غیره و اندک او را پیرون کرده بکوبند
 و با آب به جوشانند تا اکثر اجزای کدو پس با روغن زیتون
 جرب نموده برشته کنند و احتیاط کنند که نشود و تقلیه
 عفتص و امثال آن باید به روغن زیتون چندان برشته کنند
 که باز نشو شود و بلوط و غیره را بقدر که رنگ او تغییر نماید
 تحبص بزرور و او و تبجمه قبض عبارت از بودادن آن
 چیز است باید که ظرف سفال یا سنگ را در آتش خوب

نشود به سبب و نمک

نشود به سبب و نمک
و نه در الطر و امثال آن

نشود به اسفیل

نشود به سقونا

نشود به چیسال

اقلیم یا گرم باشد زنده رفع حرارت او با الکلیه غش
 اطمینان هر کلی را که خواهند در آب بقدری که او را بپوشاند
 خنثی نمایند پس بر هم زده و اندک بر آب بکشد و اندک
 نشینی او را خشک نمایند غش نوره آب که را در طرف
 کرده آب بر او ریخته بر هم زنند و بکشد از نه تا نه نشینی
 شود پس آب صاف را در بخت تا هفت بار بکشد آب
 کند انگاه خشک نمایند غش مرده اسفنج هر که را
 حیات مرده است را با مثل او نمک نرم مسایده آن
 مقدار آب بر او ریخته که چهار انگشت آب بر روی
 بایستد و هر روز سه بار بر هم زنند تا که هفت روز
 آب کند به سوسم هر هفته بکشد تا نایب تا چهل ایام بکشد
 در بعضی آن خشک کرده استعمال نمایند غش شیر
 روغن کچور را با آب نمک بسیار بر هم زده بپوشانند و آب را
 از او جدا کنند غش سوسن که در جو و امثال آنرا خواهند
 در معده شش نشو و فنج او را نل کرد و باید آب جوش بر او ریخته
 و بکشد از نه تا نه پس آب سرد بر او ریخته بردارند غش
 لاجورد دهمه ادویه عین و کسایت و امثال آن و نقاش

غش اطمینان
 غش که نوره
 غش در اسفنج
 غش شیر
 غش سوسن
 غش در امثال آن
 غش لاجورد
 غش ادویه عین و کسایت و نقاش

اما جبهه ادویه عین و سوسن را با فیت و بجهت آسانیدن
 شرطند انستند بلکه باعث ضعف عمل سینه اند اما جبهه
 کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد را ساییده و تسقیه
 با آب باز نموده جوشانیده و اندک روغن زیتون اضافه
 کرده و بدستور اسفنج غش داده و در آید طبع و غش کند
 تا مثل غبار گردد و با ادویه دیگر نیز می شود غش فصل
 چهارم در طریق ایمن و جعل آوردن بعضی از ادویه
 کرفتی بین الله که سبب شده تا بیشتر علاج سنگ شده
 و کرده باین اسم ساییده اند نیز بیکه چهار سال باشد باید در
 فصلی که اول رنگ کرفتی اندک باشد و پنج نموده خون
 اول و آخر آنکه انستند خون وسط را در یک ظرف
 سنگ گرفت و گذاشت تا منجمد گردد پس ریخته کرده
 بر پا چوب پالی گذاشته و در آنرا از غبار بید خنثی
 حریر و در آفتاب خشک کند و قدری که تقال او را
 با آب کرفتی که در آب با شرب و امثال آن آنرا استغیا
 ل نمایند و نگاه ظرف سنگ بپوشند سفال نیز جایز
 می پس در آن روغن که بترک الا کنند و قسمی از

فصل چهارم

سنگ شده

غش که در امثال آن

سین است بلفه اصفهان باید چند عدد اورانزه در کوزه
 کرده و سر کوزه را بلبه گشتان بسته معکوس بر بالا
 بجا سر کوزه که با آتش بجوشد بداند تا زردار می کشد شود
 و بر ورده کرد و آنگاه سباده استعمال نمایند
 مثل پس سلاحه که آن بول بریزد که هست که در کوزه
 اوج جمع میشود باید اوراد طرف نور کرده از آب خارج کرد
 و بول کاه آنقدر بریزند که اورا بپوشاند در آفتاب
 یار آتش گرم کرده دست مالیده صاف اوراد طرف کنند
 و پست بکوبند در آفتاب بکند از تمامه عسل غلیظ
 شد و آنجا از ماه الزجاج زجاج شامی و قلع ابله
 در برده که آخته سرد کنند و آنچه مانده کف بر و اورا باشد
 بردارند **عمل عود مطرا** که نظریه گویند
 عود قمار براریزه کرده در کلاب و جلآب بخیستند
 تا نرم شود پس بکند از نادر طوبی او کم شود و بعد از آن
 مشک و عنبر و آشنه را نرم ساخته و عود را با آن
 چند بار آخته کنند تا خنک گردد و آنجا ذلین
 مشرم هرگاه تازه او بهم نرسد که شیر از آن گرفته

عکس

عکس

عکس

اتحاد و عام
الزجاج

بر نظریه
عود مطرا که
گویند

نسبت
اتحاد و لبن

شده

شده و بسته و سایر بندها باید درست تازه اورا بشویند و با خنک
 آنرا در آب گرم بخیستند و در آفتاب بکند از تمامه عسل غلیظ
 و لیزه کرد پس آب آنرا جدا کرده خنک نمایند **اتحاد**
دخان الکند سر بجهت رویانیدن سر و حجر است
 و سایر او خنک و دوده باید پاره کنند و امثال آنرا در زیر
 فستق جمل غ سر و در هم کد آشته فستق ابرافورند
 و ظرف مثل قدح یا طشت بر بالا آن سنگد مس نصب
 کنند و هر دو یک در آن جمع کنند در سردارند و بدست تمام گشتان
 و امثال آنرا بسوزانند و دوده بگیرند یا آنکه بوشن آنها
 با فستق سوخته دخان را جمع و ضبط نمایند **اتحاد**
 سما که منحل وی که بلفه نهند و کاجی نامند بر بخار
 شسته بخت نند تا مهر از گرد پس صاف نموده
 در شیشه کرده چهل روز در آفتاب بیاورند تا ترش
 شود و بهین طریق از سایر حبوب سر که میتوان شد
 تمییز نمود **اتحاد زیت حلیمه** و تر بدو
 امثال آن که قدر اندک از آن فعل قدر کنند باید هلیله

اتحاد دخان
الکند
چند و باین
سوی

اتحاد و کمران

اتحاد و سر و مندی

اتحاد و حلیمه

و انشال او را کوبیده در آب گرم تازه خیسانیده بعد از ده روز
 فتره صاف آنرا در سایه خشک نموده و با دایک در جرم او طعمی باشد
 باز بآب گرم تازه خیسانیده بدست در صاف کرده طعمی در
 جرم آن نماند دستور مخلوب کردن طلق بایه
 در آتش سرخ کرده در آب مطفی نموده بکوبیده تدریجاً در پس
 در کبسه گرم باس حکم کرده سنگی نرزه را با بقه رفیق اضافه
 نمائید و کبسه را بقه تمام بدست مالیده در آب گرم با آب طنج باقی
 بپختارند تا مثل شیر از کبسه تراوش کند آنگاه سه تنین او را
 خشک کرده استعمال نمائید دستور حل طلق بایه تریار
 مورد اخ کرده مثل انبیه جوف او را اخل نموده و از طلق
 مخلوب محلول ساخته و من انبیه را با پارای تریار بسود
 کنند و در زیر سر کتی تازه سر روز گذارد پس محلول او را آب
 سفید مشابیه نمائید استحاضه تریار بنفشه جهت اصلاح
 بیدست افیون و غیره افعال بایه آب معصوم تازه آنرا
 در سایه خشک کنند و بدست در هرگاه تازه آن بنامد بنفشه
 خشک را خیسانیده چنانکه مذکور شد آب او را خشک

سردون خلط

حل طلق

تنه و تریار

کنند

تنه و تریار

کنند و همچنین است استحاضه تریار کلکس و انشال او را
 از فتره حقیقت در غایت خردی عمل و آثار و فتره
 مقدار تریار است فصل پنجم در اصلاح بعضی ادویه
 و تیه و حفظ بعضی از آن و اصلاح و بقی بعد از آنکه دان او را
 بدون کفه باشند در آن با تدریج و غرض تریار و انشال
 آن بچوب شده مخلوط نموده بسیار ادویه را اضافه نمائید
 و باین دستور است اصلاح جمیع ادویه تریار و چسبیده
 و هرگاه با دوائی که او را تریار کنند مغز آد انشال باشد یا
 مغز بایکوبیده و بهترین مغز اجده و بقی مغز آد انشال
 است اصلاح بلال در سایه بلادر را قطع نموده و با
 تریار آهنی بسیار گرم او را بنفشانه تا غلظت او جدا
 شود و بار و غرض که در کان بار و غرض که او بچوب شده و استقامت
 لکنه در دواء استنش و غیره که بدست بلادر و اخل می
 شود و باید جهت اخراج عسل مبالغه نموده دست را بر
 غن کر و کان چرب کنند تا دست را اجاحت کنند
 اصلاح ماذر یون تازه بزرگ ورق او را آدویه

اصلاح بقی

اصلاح بلادر

اصلاح ماذر یون

روزر سرکه خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه بعد
 از آن مابین شسته در سایه خشک کنند و در جینی استعمال
 مباله در سحی و خنجر بنا بر کوه و با کثیر اورغن بادام شیرین
 استعمال نمایند اصلاح تشبیه حم باید نموده بپزند و
 لادر شیر خیسانیده در عرض آن سه بار شیر را تغییر دهند و
 خشک نموده هرگاه جبهه اورام و سدد احشای و اصفه
 اسهال بغم و سدد استعمال نمایند بعد از پرورش شیر
 سه روز دیگر در آب کاسه و آب غلب الثعلب و آب ازبان
 بخیسانیده و خشک کنند و با قداغی سرکه استعمال او
 جایز نیست اصلاح ادویه جهت نشاط
 مانند پنجه شیبی و پنجه شکر آن و امثال آن که در غایت
 بیدار شدن و با سمیت میباشند باید بعد نمکوب
 کردن سه شبانه روز در شیر خیسانیده و ملکه برنجیده
 شیر نموده پس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم
 گشنیز که در روغن سیاه که گفته پرورده و اگر
 انجیر خارش باشد باروغنهای را برده و بار در او روغنهای

اصلاح تشبیه

اصلاح ادویه جهت نشاط

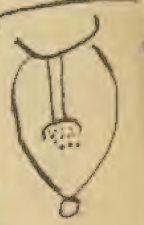
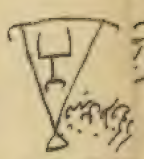
حار پرورده کنند و با مغز انار مناسبت مخلوط نمایند طریق
 دیگر که معقول حقیقت و بیفایده مشاهده شده آن
 است که ادویه طیفیه را بعد از آنکه دوسه روز در آب
 یا عرقهای مناسب خیسانیده باشند بچوبشانند و آب
 او را جبهه معالجی با عسل بچوبشانند تا بقدم رسیده او
 و به آن معجون را با او سرشته و هرگاه در جبهه است
 ل کنند باید با بعضی از ادویه آن که از جوشیده نافع
 قده آن نمک در بچوبشانند تا به آنها را جذب کند آنکه
 با سایر ادویه سرشته چوبشانند دستور حفظ
 زهره و سایر حیوانات که متعفن نمک
 و باید محل قطع و مجرای آنرا بخیاطه محکمیت
 و در شیشه که عسل آنرا بپوشانند از اخته نگاه دار
 دستور حفظ پیره و مغز حیوانات که متعفن
 نمک و باید به عسل خیره و از اخته و بعد از آن شسته
 خشک کرده در لته که با پیچیده در سایه او بخت
 و بسته هرگاه در ظرف قلعی خلط کنند متعفن می

حفظ زهره

حفظ پیره

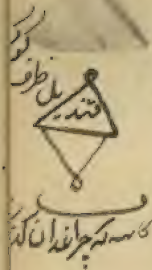
حفظ ایست

دست و حفظ آید و به بعضی ایا هم جمع باید نمود
 تا موجب بقا او باشد مثل کافور و فلفل و راده آ
 این با این ربو و تخم سرخ را با نیک و سادج با نیک
 و معده نیز با نیک و حبس او نباید جمع نمود و غصه را آرد
 و صمغ عربی و زعفران قلعی و مغز نکه دارند و عرقها و میاه
 حار را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف نرغی و مجموع
 او را ق و پنجهها و کلها را از جابجاشاک و آفتاب شد
 دور باید داشت و ظرف قلعی جهت روغنها و اگر آرد
 سفیده و سرکه نه بهتر است طریق دوم در باب
 آتشیدن چوب چینی و سایر رزینی بود مانند آتش آینه
 و طریق سیمیم در کمر فتن عرقها و آبها
 در روغنها و آرد کمر فتن عرق کوکری که اهل
 صناعت ماء الص و سن مانند در غایت حرارت و پسند
 است و مستخرج اعضا و شده به النفوس و ملطف و جالب
 و سفید جهت برودین و مرطوبین نافع و در تحلیل قند لطیف
 فلکرات قندی التاثير است قند بل شیشه و اسن فراق



در شیشه عرقها و آبها
 از جهت برودت و
 ماء الص و سن

بایستد



بایستد که بر فراغ دان در محاذ قلب او باشد معکوس
 نصب نمایند و در زیر چراغ دان ظرف بگذرانند که قطره زیاد از قطر
 او منقذیل باشد تا عرق که از لب قندیل چکد در آن طرف رود
 آن طرف باید چینی یا نرغی باشد و قندیل را اندک منحرف بیاورند
 تا از یک طرف او عرق بچکد و در چراغ دان بچسبند و اگر در آن رسد یا کو
 کوکری و شفاف کرده برافروخته تا در کوکری در قندیل بچسبند
 بعرق که در دو پیاله شعله او سپردن قندیل نرسد و پسند است کوکری
 در چراغ دان کنند که منطقی نکرده و از هوا محافظت نمایند
 م باید نمود که از خارج داخل قندیل نشود و قندیل را اصل الک
 نباید داد و باین پایچه چراغ دان و ظرف تحت او چوب را باید
 باید گذاشت که یا عرق او بعرق جمع نشود ملاقات نمایند مثل
 سند صلب و شیشه و فلز یا چینی را معکوس گذارند و هرگاه
 قندیل شیشه به نرسد که سه چینی را نیز میتوان بعبیه نمود
 و اگر قندیل ضخامت نداشته باشد و تاب شعله نیابد و در پیرون
 او را بجلل حکت باید گرفت و چون عرق مجتمع مخلوط
 بدوده میگردد و هرگاه خواهند که رطوبت سیاه را مذکور شد عرق

کاسه که چراغ دان گذارند

مذکور در قرع کوچک مرافق مقدار عرق باید که سه درخت و ربع
 آنرا مملو سازد و این بق را استحکام کند و با تن خاکستر دار
 بسیار تر قطره کشند و این از تقرقات خفیه است
 دست در رفتن تحرق نمک گرم و خشک لطیف و محلل و لطیف
 و محقق رطوبه و در ترش و تند کمتر از عرق گوگرد و جالی و مفتوح
 و مداومت او باعث لاغر شدن است نمک طعام را گویند در قرع
 مطین بقدر نصف او کرده با انیسون تقطیر نمایند و قاع قرع و ا
 نیسون و کوره و سایر احکام او در طریق پنجم مذکور است و ماء المالح
 مقطر در بعضی اعمال آن بطریق معمول است دستور گرفتن
 روغن آجری و خواص او در ادویه مفرد مذکور است و با کمال در غایت
 لطافت و محلل جهت نزول آب و علل باره پیچیدل است
 آجری سرخ آب نمیده را بقدر در هر روز سه گره در آتش سرخ کنند
 و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کنند باین
 روغن بیلان آورده نرم گویند و قرع مطین را بر کنند و کلو
 ی قرع را بلیف خرد و امثال آن مملو سازند تا در حین منکوس
 کردن آجری گویند از قرع بیلان نیاید و کوره و طبقه ترتیب دهند

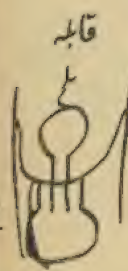
بایست

عرق نمک

روغن آجری

قرع منکوس
طبقه بایست
طبقه بایست

بایست صفت که وسط طبقه بالا سه درخت باشد باشد بقدر که کله
 قرع منکوس از آن بیرون آمده قابله کند و تحت طبقه تحت لیست
 بهمین او و سپس قرع منکوس و طبقه بالا نصب کنند و با کبریا
 کا و امثال او قرع را بپوشانند تا تن به اطراف برافروزند
 تا روغن از قرع بقا بماند و دست در رفتن روغن را که جبهه
 و مد حاصل و التیام زخمها پیچیدل و در امور غریبه بجا
 یست و خیل است که زرد شده را که تمام خشک نشده باشد
 بنده بنده جدا کنند و در روغن زیتون یا کچنه چند روز بگذرانند
 زنده تا قدری جرییده اند که پس بطریق روغن آجری با قرع
 منکوس تقطیر نمایند دستور گرفتن روغن جوی
 مثل کنند و جو و شو نیز و حلیه و نحوه و امثال او با بعد از
 گویند و جویق بدون پنجه بدست مذکور در قرع مطین
 باید که در منکوس نصب شود و دست در رفتن روغن
 معود و صندل و اختاب بعد از آنکه اختاب را بریزد
 کرده در کلاب و امثال او مانند روغن را که مقصود باشد
 مثل روغن پیس و بادام بآن حبس نمایند باشد و قرع بدست



روغن

روغن صندل

روغن عود

معلومست که نقطه نایب درگاه در آب و کلاب حبس شده یکبار
 روز کافیت و در روز غنما از نایب بر سر روز باشد بهر است
 چون روشها از نایب را خواهند که سیاهی و بیدار و آن را
 بلایه بازای هر طایفه که طایفه صاف و یکو قیامه مغز کردن
 و نیم دقیقه بعد که با هم سایشه باشند اضافه نموده بچون
 تا آب نصف رسد پس سر که بر روغن را از آب جدا
 لغت و باز به دستور علمای نایب تا سه دفعه و زیاده بر آن
 دستور که بر روغن تخم مرغ به دستور است که زرده
 تخم مرغ بچون را در تابیه بر سر نهند که قیامه بچون
 شود پس افزوده روغن بکند و طریقی که بقرع و اسنیک گرفته
 میشود در طریق پنجم مذکور است دستور که بر روغن
 که در جهت در مفاصل و مواد بارده نافع و محلل و ملطف
 قویست و صایغ سطح ظاهر اول است بلون رابع و گویند
 در اعمال طریق پنجم و خلط عظیم دارد که در صاف شفاف را
 نرم سایشه و در قیامه سطحی کرده و بر روغن نرم می گذارند
 شسته بیشتر تا نه تسبیح کنند تا دو چندان یا سه چندان تا

رفع سیاهی و بیدار
 از روغن

در روغن

حب

جذب کنند پس در کف آینه لوله دار کرده بر افروخته و دهانه
 کج نگاه دارند تا روغن از لوله کف و داخل ظرف دیگر
 گردد یا بعد از برافروختن کوک و کف را در روغن شعله بدارند
 تا آنسان بچکد دستور مسکن فتن نیز آب فاروقی
 که مستعمل خرابیان است و جدا کننده طلا و نقره است
 که با هم مخلوط شده باشد چون جدا خسته در او ریزند و باید است
 چند آن معشوق باشد و در رجا ج مطبق باقی نرم بچون
 نشاند پس قطعه شش در آن اندازند نقره از طلا جدا کنند
 بر بالا آمده و بر سرش ملحق میکرد و در طلای خالصی نه نشین
 میشود و در امور محالی است جهت بر وزن گوشت زیاد و برهق
 و حکمت و جرب غیر متفرج و رفع آن تا جلد مستعمل است
 در بعضی اعمال طریق پنجم بنیابت میشود و انترانه
 از اج لار که نایب سیاه گویند و آن چون انبار سیاه میکند
 از انبار جهت بانی اسم میخوانند و الاثر آن که او مایل ببرد و
 و سبب و بعضی سبب است و جز او را با کج و نشسته
 صاف بسیار نرم سایشه بقرع سطحی و انیسق نقطه

نیز فاروقی

از اج لاری که نایب
 سیاه باشد

یا در یک ریک و خاکستر باقی نماند و چون
 در قعر زمین ریخته از این آب بقدر ثلث قریح اضافه نمایند
 و تقطیر کنند بقیع امکلتس بسیار و بجز آب
 دهن الشعیر و دست در رفتن آن در غایت جلا و انصاف
 و صفی و محلول و بنایت سریع النفوذ و جود روپایند
 موی نافع و در اصلاح معادن و نباتات اروج بعد بل
 دانسته از طریق اخذ او را مختلف بیان نموده اند و
 حقیق و قسم او را که مستحق و دیگر محلول است ایراد نموده
 اما مستحق را دست در آنست که موی سر جانان را با صابون
 و اشنان شسته از چرک پاک کنند و آب سرد نظار دهند
 و بعد از خشکی بمقراض بسیار ریزه کنند که شنبلیله بر شیم
 بمقراض کرده و بجز او را با بجز و کبریت صاف رز و
 و بجز و شنجوف سحقی بلوغ بر در سنگ صلا ریزه نموده
 با عرق کزک از نمناک ساخته با قریح و انبیس تقطیر نموده
 و مقطر را سه بار با ثقل آنرا اساییده تقطیر نمایند
 تا بزرگ عقیق میده کرد پس مقطر و ثقل هر یک را

بناجی

درین

ع

ع

ع

ع

بناجی شقی استعمال نمایند و تقطیر او را هفت بار فرموده
 دستور دهن المغیث که از محلول گرفته میشود
 این آب نذیه را صد و بیست مثقال با ملح القلی دو
 چند آن او ساید و دیگر از او صد مثقال آب برفت
 دفعه بریزند و در آفتاب یا خاکستر گرم بگذارند و بعد از
 هر ساعت بجز علقه صاف نموده و دیگر از بریزند
 و هر حصه بنی به سه مثقال آنگاه در نهایت احتیاج
 بجز علقه صاف کنند که اصلاح مردم را و نماند و این آب
 شیمی ماء السراس است پس از شمر مقراض مغسول و کلین
 البیض و زرد در صند آفتاب یا بسویله یا به دیگر بایند
 و در وزن این ثلثه از آن آب اضافه کرده و شنبلیله
 سر شنبلیله با کج استحکام فرموده سه هفته در سر کین نماند
 اسب در کنند اجزاء مع شمر حل گشته از آن شمر نماند
 بعد از آن بدست رسد و معمول تقطیر نمایند و بعضی که از تقطیر
 با ثقل او مشورت و دانسته اند اقل نموده سه مرتبه است و در کثرت
 رفت بار و سه پست ملح القلی و استعمال آن در طریق

المغیث

حصه بنی و سه مثقال

ماء السراس

طریق چهارم در ساختن حکمت و ادویه مضاعف صفت کل حکمت
 چهارم است حکما مطلق کتاب آتش از آنکه کل گونه که بر آتش خاک
 رست که نینداید از یک پالک که در آب حل نشود تا فایده
 اقدام کرد و این اجزاء را بقدر نصف کل اضافه نموده تا
 چهار روز بگذرد بر هم زنند آخر کوبیده پنجه سر لکین پنجه آب
 خبث الحیدیه پنجه کل خطمی مور نیز مقرر است که ده باب
 ندر سرشند نسخه دیگر که مؤلف تذکره بهترین است
 قسام دانسته است موی مقرون ندر طعام زغال خطمی
 خبث الحیدیه بدست تخم مرغ مکش بر یک پیچز و کل پانزده
 دو جزو نسخه دیگر که در جزو کثیر است ندر و کدر پنجه بریده
 است خاک گونه که بر با قدر کاه کوبیده و ندر مستحق و خا
 کستر پنجه باب غیر کرده استعمال نمایند صکار و ج
 الحکمه حبه شده وصل و غیره بنای مستحکم است و
 مؤلف کتاب همی کل که حکم بالله باشد مستحکم
 شری چیز دانسته است خبث الحیدیه و کج را با ملنا
 صفر با خون کوفته سرشته استعمال نمایند و حقیر بای

خون

خون کوفته سفیده تخم مرغ و کاه باب سرش کرده و کاه سرشته است
 مستحکم شده است و در رنده وصل قد حین و قرع و ابوق
 ندر مستحق با سفیده تخم مرغ و کج پنجه باب سرش و بر
 ستور با سفیده تخم مرغ بسیار از سرده است و بدستور
 آب آبی ندیده باز ده تخم مرغ مستحکم ترین است
 خصوصاً چون آید را با قدر کج پنجه که ندر کوبیده باشد
 و بجا سفیده تخم مرغ و زرده او شیر در جمع مذکورات
 بدل میشود و سرشیم بنی در انتقال چینی شکسته
 و غیره مکشوراه از اجزاء و زجاج و غیره ماهر است
 که هرگاه صدمه با پنجه برسد موضع دیگر شکسته مکان
 مد وصل با و شکسته ندر و عمل مستحکم رینیق
 یکم شست خرو که در دو جزو و با هم ساشیده و در شیشه
 سطحی بطین الحکمه که سه مرتبه سطحی که باشد
 بقدر یک نصف شیشه را عمل کند باید کرد و در شیشه را
 بصا روج الحکمه دو سه مرتبه مسدود نموده بعد از آن
 بکل حکمت نیز بگذرد و در دیگر یک یا خاکستر نادر و پنجاه

قد حین
قرع و ابوق

نقد در سرشیم
پنجه

نقد

نقد

نقد

نقد

نقد

نقد

نقد

نقد

نقد

حق
الملك

سفيد
احراق
و قلعي

تصفی قلعی
سفید آب شود

سفید نشود باید قدر سرکه گزیده بر آن پاشند و بکوبند که اندک و اما
تصفی قلعی باید بصفتی قلعی و سرکه آبله را با دانه او کوبیده
مالیده و در ظرفی گزیده در مکان نمناک گذاشته تا همه آن حل گردد
باصفای آن را سوراخی کرده و باید که کوبیده آغشته در خم سرکه بیا
و نیزه و دهن خشم احمک نموده و بجای سرکه دفع نماید و هر چند بوم بجای
از سطح آن را بر خیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همان سفید گردد
و در تحت قطعات او در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هر چه از او ریخته
شده در آن ظرف جمع گردد و طریق دیگر آنکه قلع را در ظرف
شبه سفالین گذاشته و در ظرفیک سرکه بسیار تنه کرده باشند
بگذارند و دهن ظرف سرکه را بسیار محکم کنند که مانع نفوذ
بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف بشکست و ظرف
سرکه نشیند پس از سرکه جدا کرده در آفتاب خشک نموده
بپایند و هر چه در ظرف سفال باشد و سائیده نشود و باز باید
تکرار عمل نمود و محمل اباس و آن سرکه با کبریت سوخته
است و در فصل احوال مذکور شد محمل مسنج را و از آن
سوخنی را صحن هم از سفیداب محرق حاصل میگردد

و طریقی

و طریق عمل آنکه سفیداب قلع را یا قلعی و سرکه را در تنه سفالین
بر روی کوزه آتش بکشد و خاک که گذاشته و قدری بر آن پاشیده
با آهنی بکوبد آهنی برهنه تا سرخ شود و هر چند آتش پیش
نزد دهن سرختر میشود و چون بعد از اندک سوختن او در یک کوزه
بر روی کوزه گذاشته و آتش در اطراف و تحت او افزونند و با
یت رنگین میگردد و محمل **زعفران الحدید**
این سوراخی کرده را که در غایت ریزه کی باشند باید چند بار
باب نمک شست تا با هر روز از آن سرکه و پس باب صاف
غسل داده خشک کنند و با ربع او نشاء در سحقی بمیختند کرده
بر روی کوزه یا ظرف سفالین پس کوزه در مکان نمناک
و قلعی نمایند و از آنده بوم زردیایل بسرخنی و قابل سحی
کرد و قسم دیگر که معمول بعضی از افاضات است
صد شقال برآوده حدیده را بدستور مذکور شست و در قلع
سطحی کرده مسافر آن بتیزاب فاروقی اندک اندک
در او ریزند و هرگاه دود از او ظاهر گردد و اندکی بول بجایگاه
تا دود او فرو نشیند پس البقی را واصل کرده با آتش بسیار

عنه ان الحدید

بر مصلحت
صفت آن

منفی نظیر نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر کرد و آتش را اندک کنند
تا بر آید مشکس و عطر را زنده کرد و در محمل سلیمان
معروف به واء الشعث است و بفارسیه دارا شکسته
زیبق پاک نزد انتقال ستم الفا رفعت انتقال و نیم مبالغه
در سائیدن او نموده بدست و شجره نقیجه در شیشه مطبق
نمایند محمل را ملک آینه مقشور کج و مار و در سینه جرد
و غوره خربار و جرد و پوست انار مثل غوره خربار و اگر غوره
خربار باشد خربار خرد بدل کنند پس نرم گو سپیده سوز
در آب بجوشانند و بر هم زنند تا یکسان گردد پس زاج
سفید و صغیر هر یک نیم جزو و عسل کف گرفته بمجروشیم
اضافه نموده قرض بسیارند و عمل سگ مثل را ملک است
بدون آله و چون او را شک شک اضافه نمایند سگ
المسک باشد محمل تنکار قشر از آنرا بابدال طفل
قریب البلوغ ترتیب میدهند و طریق آنست که
بول را در ظرف مس در آفتاب چند آن برهنند
که منعقد گردد و قسم دیگری آنکه بوره سرفه سه

سلیمان

را ملک

تنکار

ق

فیه

جزو ملک طعام و نمک قلی هر یک یکجز و نرم سائیده نمایند
لا و میش بجوشانند تا منعقد گردد و در ظرف زجاج کرده
در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذرانند و بعضی آفتاب
را سرطانه است و اندو قسم اول از ملکات و قسم اخیر
مستور و معمول است بسم الله الرحمن الرحیم طریقی
پنجیم در اصل صنایع و امر و غریبه بدل آنکه علم صناعت علی
بقید قوای اجرام معدنی بعضی بعضی ظاهر شود
ذهب و فضا از سایر فلزات و آنرا کیمیا نامند و علم طلسمات
علی است که باور داشته شود که بعضی تخریب قوای فاعله علییه
با مقوله است فلذا فعل غریب از او حادث گردد و آنرا الیمیا
نامند و کیمیا علم تخریب است و آن معرفت احوال سبعة
ستاره است از حیثیت تصرف ایشان که تداوم علوی
ند در قبول شفای و معدوات و خواصم و بخرات ایشان و تخریب
روحانی و غزای حیثیات و معرفت اقدار و منازل مثل آن
و سیمیا علم خیا است که بآن تصرف در خیال مقلد کند
تا اعداد مثلاً خیال کند و در خارج موجود نباشد

علم صناعت

کیمیا

طلسمات

سیمیا

علم خیا

در کیمیا علم شعبه اتمت و این معرفت قوی و ابرازیه است
و مزاج آن با یکدیگر از آن قوت حاصل شود که از آن قوت فعلی
صدور یابد پوشیده مانده اکثر نیز بعضی مستغنی از وجود
و از این لقب هر چه پیدا شود و بعضی از مسخرین علوم
ممكن الحصول و از این تم تبدیل صورت نوعیه است
نقلیه هر چه در این است با انواع فکراته صحیح
الزاج دانسته اند و سایر را بر این بجهت اصلاح عملی
بر یکسانه ابریزند مقرر ساخته و نگاشته اند از کلاخ
مشاهده نموده اند و قریح کرده اند که مکرر دیده ایم که نصف
کلوز اعضا بر صورت بسته بود و نصف دیگر
شکل خود یافته بود و بیخ رئیس در اوایل حال نافی این
علم بود و در آخر رساله و حقیقه آن انشا فرموده اند و بعضی
اعتقاد آنکه جز تحریف و تکریر صورت ندارد و خالص غنی
از بود و این عمل پادشاه است و صاحبان معرفت از آن
بر انداز عظام است که این فن را اصل اصیل باشد اما در
نه و وقاعت باقل و ایصال اکثر مستحقین و مستاکین

در اثنای

و اثنای صفات قدسیه و تعلق با خلاق اولیاء الله و ائمه
مقتل بنعام جل شانته صورتی نه بند و اگر بند و بالآخر
باعث بدار و هلاک انحنای کرد و چنانی علم کلید خزینه
از خزاین ملک الملکوت و بند را اگر بچکانه بارگاه عزت
بر این مطلع شود حکم در یک کلید را باید دارد و عاقبت
حال سارق چنین درگاه معلوم در لهارا نگاه خواهد بود
و بحجرت علامه غفر له استند و له بدون است و ما هر سر این
این عمل کرد و این محض و در اثنای این است چه مدار
در این باب وقت با عمل مشغول و افعال مشکوک
و جزئیات است او ممکن التصویر بر سطر است و فی الواقع
اکثر نسخ آن از تالیفات عالم با عمل باشد امکان نه
که اسرار عظیمه بدون رمز بیان کنند و رموز ایشان مختلف
است و احاطه بر جمیع آن امکان ندارد چه اگر رموز اهل این
علم بیکدیگر منتقد بود و هر آینه رمز ندید و بلکه اصطلاحی خاص
بر آن صادق آمد و اگر سبیل از تالیفات غیر عالم باشد
بدرهی البطلان خواهد بود بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال

مختصه است از صاحب آن فن و تکرار عمل در خدمت عارضه
 و این که این به بضاعت بایدم اطلاع بر آن ارتکاب شمر
 اصول کلیه نموده است آنست که اکثر افعال صناعت خلطیک
 در بعضی از آن ضرور میشود و در بعضی از او تیره بکمال مخصوص
 با حسن وجه ممکن است بجز در طی تالیف تحفه المومنین
 مطالع اکثر رسائل معبره این فن شده و بعضی او را
 تا بر بطریق اهل این فن نموده و در بنیاد علمه بقدر امکان
 در بیان اصول کلیه و آلات مخصوصه این فن کوشیده تا از آن
 عالم امکان را بدون تحصیل کتب متعدده علم بر اصول اصطلاحات
 این حاصل کرد و در او اگر طالب اعمال جزئی باشد تحصیل
 علم او کند و از مطالعه این مجموعه تواند بدست یافت و کرات
 را از خود و بفریب معرکه آرایان بسطد لیس ستر
 معیشت خود را تسوخت و این طریق مشتمل است بر پنج حل
 و سه عقد و خاتمه حل اقل در بیان حج اصطلاحی این
 فروع و بعضی از اصطلاحات ایشان حل دوم
 در قواعد تقطیر و تصفیه و تکلیس و مانند آن
 حل سوم

حل سیم در بیان آلات مخصوصه عمل صناعت حل چهارم
 در بیان گرفتن بعضی از آبها و تحمیر و تبییض و سایر تدبیرات
 اجزاء حل پنجم در بیان بعضی از خواص فلزات و اصلاح آن و آن
 نجه باین متعلق است عقد اول در قواعد فرتیه عقد
 دوم در قواعد شستیه عقد سیم در قواعد عمل مروری و این
 ل متفرقه حل اول در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت
 حجر عبارت از جزو اعظم است و اختلاف بسیار در آن و آن
 شده و هر یک از معرکه این فن چیز را در مطلب خود جزو اعظم دانسته
 اند تا بر آن نموده اند با جد جریان و نفوذ و انصباع رسیده و قایم اند
 نشسته و در بعضی حجر عبارت از شعر است و اکثر اهل صناعت
 در آن متفق اند و در بعضی عبارت از زینسب و نیز و جمعی گنایه
 کبریت است و بتحقیق پیوسته که بدتر تبییض این دو اصل را
 فعل تبییض و محمیر در اصل تحمیر است و مشکلی نیست که
 صکاره اصل بار قایم التا و ولد از نه کرد و قبول صبیغ کنند و اصل
 حار را انفع اشتعال و تسوید شود و انفع علی متطورات میگردد
 لهذا اجزاء اصلاح آن در ترتیب آنرا مذکور شد هر یک از اهل این فن

در اصطلاحات
 در صناعت

دانش برود

آبی و اجزای وضع نموده اند و طریق دیگر بر بیان کرده و فوج عبارت است
 از اجزای لطیفه جسم که محل قوه توده لغو و دعو و غوص و غیره آنها
 از او آید مثل احراق و تجفیف و تبیین و تعلیب و مانند آن و هر چه
 در آن اجزای لطیفه بسیار غایب شده نژاد ایشان مسمی بر روح است
 مانند جبر و رزق و کبریت و جبر و رزق و اطلاق و شغوب و انشال
 آن جسم عبارت است از اجزای لطیفه اجسام که قابل
 وقوع آثار روح باشد و هر چه میگوید از اجزای راضیه بجهت اطلاق در آن
 قابل باشد مسمی بجهت است مانند منظر قات لفظی عیا
 و است است از جسمی که بجهت لطافت و کثافت حد وسط بوده
 مایه الارسیطه روح و جسم تواند شد و واسطه جریان اجزای لطیفه و صافی
 در اجزای لطیفه قابل اجسام تواند گشت کبریت احمر عبارت
 از اکثر شمسیت چه در رنگ سرخ میباشد و از علامت خاصه
 است ورق شجر الطور سر سران است
 اصل بار و رزق است اصل جار کبریت است
 اول را انشی و ثانی را انکس نامند و مکرر آن به از فضله
 و اورا اول نیز گویند عطارد عبارت است از روی

طریق پنجم

دانش برود

کبریت احمر

ورق شجر الطور

اصل جار

کبریت

اول را انشی

ثانی را انکس

دانش

دانش که شمس باشد و ثانی که نایه از است و بعضی سیمای بر این
 عطارد نامیده اند و ذکره نحاس است و ثالث عبارت
 از آن شمس ذهب است و رابع که نایه از آن صرخ
 خدی است و خامس نیز گویند مشتمل می فلی است
 که رصاص ابیض باشد و سادس که نایه از است که کل
 سرب است و سابع مراد از است عقاب و ثانی
 علم ذریخ است که روس کبریت است
 اطلاق عبارت از اقسام نمک معدنیست و صنایع و تنکاف
 و شوره و بزره و نوش و است نوشادر آفتابی است
 از نوشادر است که بآب حق نموده در آفتاب گذارند تا اجزای
 ی لطیفه از صعد نموده بر اطراف ظرف نشینند از صبح
 رت از ماده اکسیر است که سحق و تسفید و تشویه و غیره
 اعمال بر او جاری سازند و حجر اسود سر سران است
 صراف نمک تلخ است میسوف شده است
 حل دویم در قاعه تقطیر و تقوید و انشال آن تقطیر
 عبارت است از اجزای مایه لطیفه اشیا و تصفیه آن

نحاس

شمس

صرخ

فلی

رصاص

عقاب

علم ذریخ

کبریت

صنایع

تنکاف

شوره

نوش

نوشادر

آفتابی

نوشادر

اکسیر

سحق

تسفید

تشویه

حجر اسود

سر سران

صراف

نمک تلخ

میسوف

تقطیر

تقوید

انشال

تصفیه

تقطیر

جز علقه

در بند شمع
و اینچنین
آه عده آن

اعتم از آنکه بجز علقه باشد یا بهر مرقع و المبق ااجز علقه آنست که
از پشم فیلک سست ساخته یکطرف آنرا و طرف البعات که دارند و طرف
دیگر در طرف خالی بهیچیک طرف البعات یکطرف خالی از شرف باشد
تا صاف او را فیلک جذب کرده یکطرف خالی آید اما دستور مرقع
و المبق آنست که اجزا مستحق را در مرقع مطین کرده المبق
را بر آن وصل در غایت استحکام نموده هر گاه نصب کنند و اگر چه
را با قوع بکل حکم اندوده شد منافعه شعله نمایند که بر اطراف مرقع
که خارج گویا باشد از شعله نرسد و مرقع را با میل و غیره مستقر باید
نمود و آتش در زیر مرقع افروخت یا آنکه مرقع را در خاکستر یا در ظرفی
نهند و در تحت یک آتش افروزند در اینصورت اگر مرقع مطین
نباشد قصور نماید و چه در یک و خاکستر باشد کل حکم مانع شکستن
قرعند و از شرط تقطیر آنست که آنچه در مرقع نرسد که از البصاف
قرع و زیاده از دولت او باشد و آتش را در آخرتند کنند و دیگر آنکه
مادام که مرقعیت کلی که مرقع را با گویا اندوده باشد دفع نکرد آتش
نماند و قادر را با اندودیم محکم نموده قادر را در ظرفیکه آب داشته باشد
بلکه از آن نماند مرقع نشکند و علالت استثناء تقطیر دفع نماید
المبق است و در تقطیر البعات حارّه باید که مایع مزبور زیاده بر ریح

و میباید آتش او در غایت نرمی شرط است که بجز جویند و نرسد بلکه باید
مکمل مرقع و دست کسی باشد که گویا که شعله را بجز جویند کند از خاکستر
نرم بر آن برداشت و بعد از رفع جوش باید گذاشت و طریق مرقع معکوس
و رباب روغن آجودا گویند (اصحیح) از شرط او در المبق و در حین
در اگر آب هر دو است و رسیانند باید لب مرقع اعلی حاد و لب قدح اسفل
باشد و در شده وصل جباله باید بیند و در در شیشه نصیحه کنند هر چه
کلو شیشه بلند تر باشد بهتر است و در استحکام دادن او باید جبهه باید کرد
و باید گویا در بلند و در لب شیشه مستطاب بوده و دست و زیاده قریب باید
باشد مانند سر صحن تا تحت قدح و آنرا بر آن نرسانند و شعله
قدح باعث نباشد نماند وصل آن نرود و شعله دیگر باعث آتش
که بسته برچ زیاده کنند که بجهت او را نرسد مگر در نصیحه در دفع نماید
شش نمرد و در شرط دانسته اند چنانچه فراط آتش باعث احتراق آنست
ارواح صاعده است و در نصیحه در لب شیشه است که بموضع وصل
قدحین شعله نرسد تا موجب لغزش او نگردد و در جمیع اهل فن بخلاف
این ذکر کرده اند و این سرسیت که حقیر ابرار آن اطلاع حاصل
نموده و وجه آن ظاهر است و در غیر ذلک اگر بموضع وصل آتش و شعله

قادر نصیحه

نرسیده به حرارت و باید بعد از سرد شدن کوزه و قدح و صلا
 بگشاید از آنجا که او اجتناب نمایند و شرط دیگر
 مبالعه در سستی ارض نیست و اگر تحت ظرف اسفل
 مسطح و اعلی مخروطی باشد نسبت به چنانکه شکل
 انال محلی از آنست که ششویه قسری از آن عبارت
 از تحریف است و در مس نیز گفته میاید که آتش
 آن بجهت تصعید باشد اجزاء لطیفه از کثیف جدا
 نموده بلکه بقدر استخراج و طبع باشد مثل مثل شجره
 و قسمی از آن عبارت از تعلیه است که بعد از سستی
 ارض و تسقیه یا بهار مخصوص قدح شود بر ابلج حکم
 اندوده در خاکستر گرم گذارد و چندان سستی نمایند که
 طریقت او بتدریج زایل گردد و شرط است که حرارت آتش بجهت
 باشد که ارض دود نکند و قسری ششویه در سستی است و قسمی از
 و امثال آن در جمیع آن مراعات باید نمود که بجهت تصعید است
 قسری عبارت است از بهار اجزاء اگر کثیر بجهت که مانند موم
 بعد از دوبر در صفت نقطه منبسط گشته دود نکند و شرط

تند

تند

آن نیز از تسقیه و تسقیه به سستی بلع است با شش معتدل تکلیس
 عبارت است از سهولت تفریق اجزاء بند بهر خصوص که قابل سستی
 و نفوذ و سایر اعمال گردد و اکثر او با شش میشود و اختلاف شروط
 آن به اختلاف جسم مکتسب است چنانچه بعضی تحت جنبه با شش
 تند که خنجر و در مستمرا باشد مانند قشر البیض و بعضی را
 احتیاج بجهت افراط نیست چنانکه عبارت است از سبیلان
 اجزاء جامده و آن سبیلان و سایر طبع مستمره صورت پذیرد
 مانند حل نشود و با بهار شدن مانند ماء الفاروق و عرق کوه کرد
 حق عبارت است از جمعیت و اتصال اجزاء و آن
 ضد حل است و بهر سستی و حرارت و یا بهر برودت و سردی
 صورت پذیرد تعقیب عبارت است از تدفین اجزاء
 در زبل و امثال آن و شرط است که وسعت جای تعقیب
 بجهت بر باشد که اطراف ظرف تعقیب زیاده از یک شبر حاصل
 زبل نکرد باید بعد از هر هفته تجدید زبل کنند و نهایت او
 تا چهل روز است و باید یکروز قبل از گذشتن ظرف تعقیب
 جای او را از زبل محکوم شده تا جای که بشود روز دیگر

نای چل

نای چل

نای چل

نای چل

نظر انداخته اند و در دو جا مرتب دهند هر یک است تا در زیر تغییر
 نری باید و از نقل بجای دیگر کنند تا طواف مذکور سرزنند قاعده
حل اکامیس یکی آنست که بعضی محلول کرده چنانکه
 صاحب هیکل و اکثر مجربین ذکر نموده اند باید اجزاء اکسیر را در
 آن مزج سطحی بلیغ نموده از آن بهار مخصوص هر یک از اکامیس
 کرده تا بقوام غلیظ مثل شده در بر رو آتش خاکستر تا دو شبانه
 روز که گرمی خاکستر بکوار باشد باید سطحی نموده و با موی
 نقره بر همزد و هر چند خشک شود از آن آب قطرات بر آن ریخت
 تا ربع اجزاء از آن تسقیه شود و در شنبه و سطحی خشک
 شود پس مثل غبار سائیده در شیشه غیر مطبق که چکی کرده
 و گمان نشسته را به بند بر بند و در جای تعقین تا چند روز
 بگذرانند و بعد از هر هفته و ده یوم تغییر نری دهند و علامت
 خوب حل آنست که محلول شفاف و بی جرم باشد و اگر در
 و خلط او را لایه نقصان و تدبیر اجزاء نموده داشت
 و یکی حل بند او است که نشسته مذکور را در یک دو طبقه
 زنده که تحت دیگر اعلای سوراخ داشته محلول از سر کین کبوتر

نموده حل اکامیس

خوب حل

باشد

باشد و در محل تا انتها بگذرانند و در آن پنهان نموده و در آن دو بار باشد
 و باید هر کین به شش می باشد باشد و درگاه خنک و در آن آب باشد
 و دیگر اسفل بر آب و آب متصل تحت یک آب بزرگ
 است و به از آنی و غیر آن مابین دو یک تعبیه کرده و یک حکمت
 شده و حل بر دو یک مایه و آتش نرمی در تحت و یک محل
 برافروزند که پیوسته بجای آب از سوراخ را در یک اعلی بکین
 بکوتر رسد و هرگاه آب کم شود از سوراخ است و به بر نرسد و در آن
 است و به اسد و لخته تا مانع خروج بجای آب باشد در این
 صورت تا سه هفته حل میشود و آنچه حقیر تجربه نموده است
 که اجزاء حار یا پس از چهار بار در طب حل میکند و نه از
 بهار حار طب کمتر آنکه بدون تسقیه در طب گذرانند که
 مطلوب در آن تا شتر تواند نمود چنانکه در حل نوشا
 مثا به نموده است و طریق آنست که نوشا در آب السوی
 با آدویه مخصوصه یا به تنهایی سائیده بر رو سنگ سطحی
 یا گاه مزج منبسط کنند و در زیر زمین سرد نموده و سرد را
 گذرانند که مطلوب در آن تا شتر تواند نمود و در آنرا است و ری

حل نوشا

نوع دیگر حل

پیش از آنکه در چیزی داخل نشود و در این صورت اندک زمانی
 حل میگردد و دستور دیگر آنکه در ظرف مسطح سطح منبسط
 نموده مجموع ظرف را برشته کرد و قند بند مستحکم شود
 در جای تعینی یا در دو یک ذیل دو طبقه یا در حاتم یا در حاتم
 مایه گذارند تا از منافذ در مطلوب و حراره لطیفه در آن
 تاثیر نماید و قاعده عقده است که محلول را در قوع بند
 کلک کرده بر دهن قوع یا در آتش شکسته که مساوی
 لب قوع باشد یا جینی شکسته نصف کرده با آب
 آینه یه و غلظت محلی با سوسه که با سینه تخم
 مرغ سرشته باشد محکم بکنند و در دیگر خاکستر گذارند
 و با یه بعد از چهار انگشت در تحت قوع باشد اطراف او
 به سوسه و آتش ذیل در تحت دیگر افزودند نه لازم باشد
 و اگر خاکستر بقدر بر باشد که در کلک قوع محلول باشد
 کرد و چون قوع بر طرف شد علامت عقده است پس شیشه را
 شکسته بعد و خیمه بر لب غلیظی ملاحظه میگردد و چون در
 ظرف جینی گذارند به چیزی نازکی پیش از آنکه در آن آب بگذارد

تا عدد عقده
 در قوع و شکسته
 قوع

نوع دیگر

بازدک شیمی منعقد کرد و حل مییم در سینه بعضی
 آلات مخصوصه اهل صناعت صفت تمام مایه دیگر
 عقیق بر کوره نصف کجهم باید از چوب در او گذارند شش طرف مخصوص
 حل را بر سر باید نصب کنند و آب بقدر در دو یک بر نهند که چهار انگشت
 فاصو آن تا تحت ظرف باشد و سر پوش دیگر با چیزی که شش کنگنه
 تا بجای را و پیرون یا به دانتش نمی آید که گش و امثال آن برافزودند و تحت
 یک آتش بخوش بیاورده می کنند هر روز یک ربه به روزی که دفعه سر پوش
 را بر او انداخته آب گرم بقدر که خلیل رفته باشد ضامن نموده بدست
 سر پوش را نصب کنند و سوسه که با سوسه سر پوش بگذارند تا در غرض
 و سه هفته حل شود صفت رو باس بر روی زمین مفاک
 بقدر نصف کوی بشکل دونه حفر کنند از خاک سبکی که آن
 از رویست که بر روی کوزه ای دانه کوزه گری می نشیند و بعد از آن
 سه کون مصلح مفاک را بجای آن بگذارند و هر چند پیشتر بگذارند
 حفظ می شود که برتر می کند و طریقه قیاس و سوسه مفاک باید دو جند آن
 قدر سبک باشد و لب مفاک باید بقدر که از زمین مرتفع باشد
 تا کثافات روی سبک را با آلت آهنی جدا سازد و در آن فرو برد

نوع دیگر حل

نوع دیگر حل

انبوه است که بطرف وسیع یک طرف تنگ سر که این شکل
در کنار معاک مذکور برستری انقباض کنند که چهار انگشت طرف
باریک است به از وسط او مرتفع و محاذی صاق وسط باشد و
دو عدد دوم حده اوی بر طرف وسیع انبوه به عقب بایستد و در کمر
بلافاصله هوای شده به از وسط معاک از فوق ترا نه شده
و چوب پندختن در جابت معاک چیده به برافروخته باشد
از خارج معاک بسبب و میدان داخل معاک مذکور شود و آنچه
در معاک مذکور برستری نه گذاشته شود و سر یک به یک صاف
که در نقره داخل میکنند بایستد و در یک خط به اجته
که اخراج نقره بایستد اولاً اضافه کرد و بعد از که از دوسه دفعه
غلطیه ن شست او را اضافه نمایند و بعد از آن غلیظ همه را
و آنمقدار صبر کنند که از غلظت آن و چربی زدن بایستد
و کثافات او را و با به صفات رفیع نمایند و شکر و شکر
علامت پاکیزت و صاف و عدم کثافت است و عدم اعتدال
و عدم گذار نقره را با سرب علامت به بر جرم نقره دانند
صفت خلوص آخر بهت جزو زاج زرد که بطریق توتیا

فصل در خلوص

مغشول

مغشول نموده صاف آنرا با آتش منعقد کرده باشند و جزو
کل تند در آتش بسیار دیده باشد و جزو و کل سر توی چهار
جزو و جمع را اندام سائیده بآب خمیر بر کنند و کوزه را تا نصف
از آن ریخته طلای مغشوش را بریزند و سر بوش کوزه را بکل حکمه
استحاکم نموده و جمع کوزه را بکل گرفته بعد از خشک شدن
کل در کوزه کوزه که با آجر بریزند بگذارند و ده گاه صاف
برون آید و علامت آنکه کشته تا کشته نرمی و غلیظی نه مطلق
باشد و شکنندگی و ناصاف رفع کرد و صفت قالب
گلش البیض چون سیر که حل و خمیر کرده بر تفتی کنند
زایل نموده و در آنکه باز در سیر که گذارند و در زایل حل کنند
تکلیف نه به مغشوش قریباً تا نصف
بسط بر آتش بکل حکمه بکشد و طلای مغشوش
خورد و کله با سه وزن او تیز آب فاروقی در قرع مذکور
که بر روی آتش زغال بپوشانند تا دود آن از سیاهی
سفیدی رسد پس در ظرف مزججی ریخته صفای

در کمال طعم چهار جزو

در کمال طعم بپزی

در کمال طعم بپزی

در کمال طعم بپزی

در کمال طعم بپزی

مست در او اظنه در این وقت آنچه از نقره باو مخلوط شده
 و بر روی تنز آب آغه بر مس ملاصق میگردد و طولای صاف
 در تحت ظرف جمع میشود و هر چه از سایر متطورات باو
 مخلوط باشد بتخلیل میرود و تنز آب فاروقی در دست
 سیم مذکورند **حل چهارم** در ترقیق آنها و تسیر
 اجزاء و تبیین و تحمیر بعضی از آن صفت میانه از آن
 بجله آب است که دفع شعله کبریت میکند و غالی میسر
 داند و در عمل شخوف جزو اعظم است و باعث جریان
 او و محض آب را عقد کنند و معقد در اجار سازد و
 ششیم نماید و از کتاب تجرید نقل شده و از مجربات نموده
 اند بدانستند که بر ککل دفلی و مورد سر بالسوئه تقطیر
 کنند و با آن تسقیه شخوف نمایند و به ستر علی القلی و نه
 شود و از سز و ت از هر یک یک کج بود و در سر که حل نمایند و
 دفلی و خظل ستر و مورد تانه از هر یک ده جزو با سر که مذ
 لور سائیده تقطیر کنند و با مقلط آن اجزاء ثلثه را جدا
 سحق نموده ایاده تقطیر کنند تا خنده دفعه در عقد ارض

ساده است
 که دفع شعله کبریت

آب

آب و ششیم و جریان پیع در دل دانسته آب
 دیگر که تسقیه آن شخوف را حل کند و در نقل مشتری
 بمزیته اعلا از مجربات دانسته اند و از سزاده نحاس و
 براده حیدر که مخروج یکدیگر نموده زعفران ترشیت
 و آن زعفران را با سر که تقطیر کنند جهت تکمیل کبریت
 و چند بار در او مقلط نموده مکرر تقطیر کنند و نزد اکثر مقلط
 مکرر زعفران الحیدر با سر که ناقص ششیت آب
 دیگر از اج زرد با سر که تقطیر کنند جهت تکمیل
 کبریت و زریق و صافی بعد ششیم پیع بدست
 و باید که در آن سحق و تسقیه نمایند آب دیگر بدیده
 ارضی و بدیده سرفرا با سفیده تخم مرغ سرشته در
 لوزه سفال بسوزانند تا اثر مریمه اعاده نکلند
 پس با خظل بالسوئه تقطیر کنند و مقلط مذکور جمیع
 اجزاء در اهل کنند و در تسقیه او ساج معادن و الحاق
 وضع او بشریف از مجربات نموده اند ایضا کبریت
 را با ده وزن او آب اتلی تسقیه نموده هفت یا نهم تقطیر

ساده است
 که دفع شعله کبریت

ساده است
 که دفع شعله کبریت

ساده است
 که دفع شعله کبریت

ساده است
 که دفع شعله کبریت

گشت اول را ملون رابع سازد و بیضا بدست بیضا
 و جزو بدست از یون بسته و مورد از هر یک یک قطر
 کنند عقده آب کنند بقضا گوشت ملون را با مثل آن نوشا در
 و نصف الکبریت و سدس اوند سخی بلیغ نموده تقطیر کنند
 در عقده زینق در افعال غریبه در مشت را از جریات دانسته اند
 در جن البیض چون قلی را در سرکه حل نموده بکسر عقده
 صاف کف با تن عقده نایه و معقود را با زرده تخم مرغ باخته
 مزوج کف با نای هر عددی سه در هم نوشا در اصفه نایه
 پس افزوده روغن کیمیا در نظر گیرند و نقل معادن
 ببعیدیل و چون اصل صاف را با آن حل کنند اصل با دریا
 ثابت کنند و اگر نوشا در ثبات بماند در سرکه قوی تر
 آب دیگر چون سید النجیر را با خردل سرخ و سیر و طلق
 مخلوب تقطیر کنند سدس را بمرتب اول رسانند و بجزیت
 آب دیگر مستقی ماء الاحمر است و در تحمیر الکا مستعمل
 سه ذوقیه نایه زرد لاری گرم ساخته با در دست در هم
 سرکه بسیار شسته با ظرف مطهر مزج کرده

عقده آب

عقده زینق

دین البیض
جزو نظر گیرند

در سرکه قوی تر
اول رسانند

آب دیگر در تحمیر الکا

بر روی

بر روی آتش بسیار نرم گذارند تا سرکه رنگین شود پس بکسر
 عقده صاف نموده با نای در هم زنی رو بچند در هم زعفران الحریه و در
 و در هم شست با نای دیگر در هم شخوف در ظرف مذکور کرده
 در آفتاب بسیار گرم یا در خاکستر گرم کرده گذارند آتش پس بکسر
 عقده صاف نموده استعمال کنند آب دیگر مستقی ماء
 الملح و تسقیه آن باعث سفید کبریت و زینق است
 و موجب جریان و تکلیس طلق و زینق دانسته اند
 طعام شست با نای نوشا در بلبله نرم ساخته تقطیر
 نمایند آب دیگر مستقی ماء المریخ تسقیه آن ناده بار
 ده وزن از عجد مصفیه اثبات و جابر کنند و چون ز
 بقی عیبط را با آن طبع دهند عقده نایه یکم و زعفران
 الحریه با در خردل نوشا در نیم خردل طلق و نیم خردل
 زرد مخلول در سرکه که صاف است را با تن معقود کرده اند
 بحد عا با سرکه شسته بوزن مجوع سخی نموده تقطیر کنند
 آب دیگر مستقی بهین لا یحرق است و در تسبیح
 اجزا و ثبات ارواح ببعیدیل و در غل قمری و شمسی

در سرکه قوی تر
اول رسانند

در سرکه قوی تر
اول رسانند

آب دیگر در تحمیر الکا

مستعملت کلک البیض با وزن او نون در مطبوخ معقد و سحی
بلوغ کرده و در ظرف خمری تطبیق که شده وصل نموده باشند کینه
روز را آتش زبل گذارند یا سه گرم نم کرده و در ظرفی کنند که چون به
سر برشته باشند فضائی در آن نماند و مصعد شود و صلا حکم
کرده باشند گذارند بخد یک ظرف در دو ساعت سرخ شود
بسی احراج نموده بوزن در آورده هر چه کم شده باشد وزن
در اضافه نماید و به دستور آتش گذارند تا سه بار اگر بجای
آتش زبل در ترقن حاتم گذارند جایز است بعد از آن سه بار
شده بند اوت مکان نمناک حل کنند و محلول را نقطه
نموده ثقلی را بقدر نصف او نون در خانه نموده یا آتش
گذارند پس سحی نموده به دستور حل کنند و تقطیر نمایند
بعد از آن ثقل را بمقطر اول و ثانی ساییده بایستیم
حل کنند و محلول را نقطه نمایند تا تمام مقطر کرد و تک
بسیر خاصه را اجات را چون خواهند که تصفیه کنند
باید در آب حل نموده و صاف او را بجز غلظت جدا کرده
بچون نند تا غلظت و بنجد کرد و یاد آفتاب بنجد نند

و شنب

و شنب
و شنب

و شنب
و شنب

و شنب و املاح را نیز تصفیه به دستور مذکور کنند پس سحی
نوش در جهت عمل قرص السویه با املاح مانند ملح القلی و ملح اندک
تصفیه کنند و در عمل ششکمی با غفران الحیدیه و باز بخار و
انجه او را محتر کنند تن پس نبات ملح فک طعام را
ساییده در گوشت کرده در کوره کوزه گری بپزند و ما را
حیکه بوزن در آورند و نقصان در او باند یا به اعاده آتش
بسیار شده کنند و علامات نبات است که نقصان در
وزن او محسوس نمرد و احراق او چنانست که چندان
آتش در تحت دیک کنند که نند از جستن با زانسته
تن حل املاح و شنب و بوره و شکاف و شوره و زنب
البحر و اجات باید نرم ساییده و در تن نه کار و یاد کرده
در مکان نمناک گذارند یا در دیک آب گرم او چینه بخار
آب حل کنند تن پس نبات نوش در پنج جزو
ملح القلی را با یکجزو نوش در مصعد ساییده با آتش نرم
تسویه کنند و در حینی تسویه سحی بلوغ نمایند و به دستور

و شنب
و شنب

و شنب

بلخ و دیگر نژاد را اضافه نموده ایاده اشوب نایبه مساوی بلخ
 شد در مخلوط کرد پس بنده او حل کنند و بعد از حل کردن
 منجم شود ساییده استعمال نمایند و در این وقت در حل طلق
 و سایر اعمال عجیب اثرات و چون عقاب باب مجرور
 بحر علقه طلوع دهند ثابت کرد و تن بیس حکم نژاد
 صاف سفید با مثل از راج زر دلا و غش آن رنگ
 تصفیه کنند محتر کرد تن بیس سیاه بنیق
 با غش آن بلخ القلی با قطرات سرکه بایند تا ناپدید گردد
 و ظرف او را بر آتش کشته گرم کرد و یکی باشد یا آهک
 که در تحت او دیگر آتش کرده باشد تا از گرمی باز نماند
 باید گذاشت تا قطرات سرکه رفع شود و با هم سنگی حرکت
 دهند تا عید متفرق جمع گردد پس باب ششم با سران
 شوه به سدر با سرکه ساییده نوره را بشتن از
 رفع نایبه و این را تنقیه گویند و این عمل بافت یاگی
 و رفع سیاهی عید کرد پس با نصف او نژاد در نصفه

تنقیه

تنقیه

بلخ القلی

بلخ القلی سحق بلیغ نموده از نژاد مکلس فرنی و لی ف
 نموده تصفیه کنند و مصفیه آنرا به سدر با اجزا
 می مذکوره ساییده اعاده تصفیه نمایند تا سه بار
 مانند الماسی معتقد کرد و اگر اعاده تصفیه با غش
 است که بایستی مخصوص جهت ثبات تدبیر نمایند و تصفیه
 سه مرتبه جهت خارجیت با سایر ارکان در آن امر قوی
 کافیت اما تحریک عید چنانست که معتقد مرتبه
 ثالث با نصف او بریت اصغر و ربع او راج زر و معتقد
 مصفی و تن او نژاد محتر سحق بلیغ نموده با فرنی
 نمذ مکلس بدون لی ف سه بار دیگر تصفیه کنند
 و در هر تصفیه تجدید اجزای مذکوره نمایند تا عید باشند
 شریف سرخ کرد و این را در امر شستی شرط است
 و آتش این تصفیه است سر سبزه تا بافت لغراق
 و سیاهی بریت نشود اما تن بیس مکلس
 آنست که بعد از تصفیه او در قرع مطین کنند

تنقیه

تنقیه

و یکدیگر نینم او ستراب فاروقی کرد در طریق سیم مذکور است
 بسته ریج در قرع ریزند که باهوت شکست قرع نشود هرگاه ریزق
 از آن بچرخش آید و دو قطره در قطرات بدل تا بقدر دو شقال
 بریزند که از جوش باز آید پس اینقی بر آن استوار گشت
 بخاکستر گرم چنانکه در قاعده نقطه مایعات حار مذکور
 شد نقطه نماند و چون ستراب تمام نقطه کرد و بعد را مکش
 شده که کند و این امر محتمل سهولت نصیحه است
 مکشی را با اجزاء مخصوصه نصیحه نماند و ستراب فقط
 جهت تسخیر زعفران الحده بغایت آتشد آینه در
 ستراب است که بر آید بعد از شستن بآب
 نمک چندین مرتبه که سیاهی او زایل کرد و در قرع مطلق
 گشت همچون او ستراب مذکور را ریخته تبدیل ریج جوش
 و دو آتشد با قطرات بدل کنند به ستراب نقطه مای
 ستراب نماند و بعد از آن باقی شده بر آید و فرموده بظرف
 ملتهب آینه سپرد و پس آن آینه است که آب صاف و آب
 لیمو کشیده بمیسان صف در مفرقه آینه کرده یکجور عبود را در

زعفران حده

عقد

آن

آن آینه اختم بچرخانند و چهار جزو تیار خند بر آن هم ساییده
 دفعه سیم بر آن هم در دفعه نادر ساعت بچرخانند و چون خواهم از جوش
 شستن بر سر نه و بانی بر آن یک گنجه و بعد از شستن
 هفت ساعت که جوشیده باشد نه شستن او را در لیمو ریخته
 در آب بپوشانند و منعقد او را در ظرف گشت نوشت در بر او
 آب حل نموده چند جوش داده از آن بقدر که آینه آینه
 بر آن ریخته در آب یا خاکستر گرم بگذارند و هر چنان
 تیار بآن مخلوط شده باشد تبدیل ریج دفع گشت و مایه که آب
 برون در سرخ و کبود شود بایه تجدید نمود و این عمل مجرب است
 عقن دیگر فرار مصفی را در بوتکه کند که فروشی ولی ف
 سقم نیابند و سر بوت را محکم در غایت استحکام بند و حل
 نموده در آتش گذارند به ستراب که تمام بوده در آتش پنهان
 شود و در آنکه وقتی معقد و سیکرد و در مجرب است و در بوت
 آینه باشد نسبت آن خصوصاً هرگاه آینه نون او را بکل
 بر آینه داده باشد عقن دیگر بر آینه آینه تازه و بر آینه
 کوبیده زعفران الحده را با آب معصوم او بسایند تا خوب

عقد

عقد

حل شود پس فراموشی را در بستر من یا بپوشیده از
 این محلول در او ریزند و نه وصل بوده نموده باقی منم طبع
 دهند و در ستودن کم گذارند تا معقد گردد و از آنجا که معقد
 فرار نمایند و گوشت و چون نفوذ را با گوشت مکش کنند
 بپنج و آن گوشت را در امپلیت نموده در جوف را رها کنند
 به مجرب دانسته اند و چون رقیق و سیم الفار را
 بسویته باد و چنان هر دو جنبه سرخ منقشر سخی بپنج
 نمایند و بعد از آن اندکی ته نشین الحاق نمایند و فزاید
 کرد و با هم انعقاد قایم التار شود تن بسیار
 کبریت اما تبیضی آن به چوبیت که بجز کبریت
 را با آب است جز فروغی که باقی منم در قدر مطبق
 بچونانند تا کبریت حل شده در فروغی سرخ گردد
 و نه مثل کبریت درش در را سبیلده به دفعات هر
 روز آن تبیضه بروغن منور کنند و سه یا بطریق
 زرنیج تصفیه نمایند طریقی دیگر و جز و نوشادر
 را با بجز کبریت سخی نموده بآب تر کرده بپختن

عقد فرار

محلول بعد از نفوذ

زرنیج نموده از

طریق دیگر بعد از آن

بپنج

بپنج خنکند و در ظرف مطبق تاسه ساعت در آتش
 مثل آتش تون که آتش پس بنشیند و مانوشادر جدید
 اعاده عمل نمایند تا بجهت که بر سطح تفتند و در نموده از آنجا
 باد و غ و هر چه باقی سفید کنند غواص نمیشد
 طریقی دیگر شب یانی را ساسا شده در جوف با دینی
 الحخته در مکان نمناک حل کنند و با شب محلول کبریت
 را با سینه سفید و تا آب میکند و به ستودن نوشادر
 محلول در باد دینی نیز همین اثر دارد تن پس
 زرنیج زرنیج در قی بر آق را بجز با ربع اوند منقشر منم سا
 میشد و هابون خنک عراقرق بقدر بنموزن زرنیج ورق کله
 در ربع اوس که بنموزن او روغن کچد یا سیه تازه که بر روی
 آتش که آتش باشد حل نمایند زرنیج و شک مسحوق را اضافه کرده
 جوش دهند تا زرنیج منققد و سیاه شود و بجز به حرکت دهند
 تا رفیع روغن و صابون شده زرنیج منققد بماند و آتش او نرم
 باشد تا احتراق در جهر زرنیج واقع شود پس منققد را بوسیده در
 ظرفی که در آتش زبل ظرف را بپایمان کنند که بتدریج دود نمیکند

عقد فرار

طریق دیگر بعد از آن

آهنی با روغن شیرنجت بقدریکه چارامنت بر روی ایستد
 برینند و بچوشند تا روغن بانهما رسد پس آتش را شند گه
 دهنیت را با لکام بکدرانند و مانند خاک سیاه کرد پس بآب
 نمک گرم بشویند و بعد از دفع دهنیت با لکام بآب طعام بشویند
 و در گوزه مطین یکشنبه روز در لثه یا آتش شنبه و بعد از آن پس
 بآب گرم بشویند تا نیکو نیاید و بعد از آن بآتش خنک گد
 بدست برآید و با نمک بتیند و یکشنبه روز در آتش لدا نشد
 بشویند و کمر او را بکوبند تا مانند برف سفید شود و در گوزه
 گوزه کمر و در آتش شنبه تا که شنبه باشد که از در سه مرتبه سفید
 میخورد و از خواص مجربات آنست که جزو سر جزو اول را بر آب
 رساند و بخور با ماء الاحمر بدست ریست که عطاران
 طبیب را با آن هر دفعه بقدر طبیبی تسبیح بر روی آتش نرمی
 کنند تا خشک شود پس سیاه در ظرف بزرگ مطین یکشنبه
 روز بمنزل آتش تون تشدید نمایند تا دوزخ سرشته چون
 رنگ او غلیظ شود که در علالت کمال است در هفت روز
 کله تر شود و مجموع ذوالبني باشد سر که و ساق منق زهره اند

زهره تنقیه آن

ورفع حضرت او می کنند بعد از اینکه صفای آنرا یافته و در آن
 اندازند و چون آبکینه و کله السیف را با نمک با لکام بشویند
 با سفید شخم مرغ خمیر کرده بر صحنه او طلا غلیظ گد بعد از خشکی
 آن بکدرانند و رفع سودا و حره او با لکام کرد و چون شست
 یمانی و نمک اندالی و زنده در آب لکام و در پنج مثل او سرکه
 شست و حل کنند و زهره را تا چهار بار که اخذ در آن برینند یا صفا
 یج او را سرکه تا سپه در او فرو بردند بکوبند و دیگر سرکه سیاه شود
 کمال تنقیه است و چون با سرکه گردگان او را بکوبند یا مغز
 گردگان را کوبیده بر آن مالند مفتت است و است و شخم با
 و بجان باعث سرعت ذوب آن و شوره رافع خلط
 است و است چون بعد از آن بر او اضافه نمایند و بدست
 آب خالیس که در طبستن بر سریم نمند و آب قش
 آنها جهت تنقیه جمیع معادن بغایت مؤثر است و طبیب
 آنست و طریقه را چون با لکام و شست یمانی سیاه
 در سرکه حل نمایند و زهره مذاب یا صفای یافته او را در آن
 اندازند و از آن سرخی آن مجرب است و است و چون لکام مذاب

یقه

یقه

نفت زهره

زهره سرکه

رفع خلطات او

در سرکه شستن

تطعيم بغير لکند سفید کرد و چون حار طار با نذر سفید
در رفع خرم و اصلاح نقره بعدیل است و آب خروب
نسبی با آب مررد منقی جمیع اجساد و ثابت کننده
صاعده است ششمین چون از عقاب جز و روانه
جز و فریز دلف صفاغ بسیار رقیق اندوده صفاغ را بر روی
هم چیده بخلاص بریزد و مرتبه اول نقصان در وزن شمس
بروزید و چنانچه یک بار و زیاد بر آن تکرار نمایند کمی برده
از قرص در هر چند تکرار کنند تا پنجاء و شصت دفعه در هر مرتبه
افزاید تا بر مرتبه عظیم رسد و از شمس مکتس نیز همین اثر آید
و چون هر سرب را آتش شد بسوزانند که سرخ شود آنرا تسفیه
بآب زاج و نظرون کنند و بر صفاغ شمس طلا کرده مکرر نمایند
باعث تکلیس آن شود و جزو بین نصیح نموده اند که کچر و خراده شمس
را با سه جز و مقطر شود سه بار تقطیل کنند مکتس را کرد
و بهترین آنچه را ابر مرتبه رفیع رسانند تسفیه و تنویر است
بازاج و سوره هریک و جزو دشت و بلج از هریک جزوی که
بآب مررد و دلفی با سوره سحق و تقطیل کرده باشند و

فصل دوم

شیرین
او در فراوانی او

-15-

عمر ارشد و به تشدید و مس یکنه روز در آتش شربت
و نخل که کندم بخاصیت حفظ اندک و می کند و مکان عیناک
مستند است هر سیخ چون بر صفای رفیق
یا بر آرد او بهی الفار یا علم مرشید یا نشه بگذارد
یا بر آرد او را باطل القایا یا زینخین یا بهی بسیار
سبب الذوق مانند رصا کرد و چون مکته گذاشته در
حقیقه که از هلیله زرد و زرد البهر و پست انار اضافه نموده در درغن
سید انجیر یا آب بقله الحما اطفا نمایند بغایت زود که از زود
کرد و بدست ز چون باس بگذارد و زود بر گذاشته او زنده مانس
از آن دفع شود و در مرغی قریب بمشتر شود و گویند مرغی را باطن
قدو ظاهرش است و صغ آن را از شمس قوی سرد است و از چون
زعفران او با آب آشامند حل شود و عهده کنند اول را زنده را بایع دهد
و چون کبچر دیده آرد او را با سه جزوس بگذارد و زنده جزو حل باد
اذب نمایند و بهر باس بر سر مرغی سرخ نماید و چون زعفران را با
بخار در استخف و شخوف و مرغی در درغن تخم مرغ و زیت بفر
و نوشاد و سحر و تشدید و تشویه نمایند مشبه کرد و چون زجاج

میرزا حسن خان

زود آید بنده
و شرمی او

مفتی احمد رضا خان

عقده مرجع اول

روز چهارم

۵۱

10

و زشت در آب السویته باروغش زبندن سرشته در جفن زوب بخورد آن
 دهند سوارش بتمام نایل کرد و چون در سر که و زشت در محل کنند
 و دوازده مرتبه تسبیح شریف معلوم کنند شمع کرد و یکی بر پست
 از اول رود و گویند چون آب معصور پست اندازند و با
 حل میکنند بشرطی که مدتی در آفتاب گذارند و چون با محلول او
 عقد قرار نمایند از طایران بازدارد و ثابت گرداند مشتری
 بیهیض و منقی او یک روز در پست و زینج و بورد است
 که با لیسیم در آب حل که مد آب او را مکرر در او ریزند و کلس
 البیض و زشت در منقی او است و بدستور دوزخ یا زیره منقی او
 است و بدستور طلق مطهر او است و چون با عای مخصوصه با آن
 بگذارد و چون با زیره بگذارد از آبغایت صلب کند و بدستور
 هر چه نرم باشد صلب کند و مر قشیشای زهیمی بیهیض را رفع هریر
 اسود و سوری او است فافهم چون صفای او را در و یک سفال مانند
 او چیده و ننگ ثابت و کلس البیض و کلس استخوان و ز
 جاج شای تحیف کنند و شیمی که آن طرف معلوم کرد و در
 پوش او را شعله نموده کیشانه روز و آتش بسیار تهنه بگذارد

و یکی بر پست از اول
 حل نمودن آن
 با جلودن هر عقد
 نمازیه از طایران
 بازدارد
 صابون
 شیشه

در این وقت

در این وقت پسند او بی صبر و در گذار کرد و چون سه جزو برآ
 حدید را با یکجز و زینج ساخته بگذارد و سیاه او را با آب
 نمک نایل کنند و یکجز و آنرا با دو جزو مشتری مد تری مذکور
 بگذارد و سیاه در وقت نماز قمری شده نمایند **فصل**
 منقیات و بیضیات او مانند مشتری است و چون چفت بار که اخسته
 در بول حار نظفیه کنند صاف و سفید کرد و چون سفید را بر سر
 با سفیده تخم مرغ صمغ مسکه از کرده چنان ساخته زحل را که اخسته
 مکرر بر آن طرح کنند سفید و در گذار کرد و بدستور یکجز و کبریت
 صمغ دوازده جزو زحل را سفید و مسکه کند و بدستور حرا
 عقاب را مکرر بر او طرح کنند لغایت سفید شده و با سادی
 او قمر آمیزش کنند محجرت انسه از آن محجرات او چنانست
 که ده جزو خالص منقی او را با منقل او را سخت در بون فرزن
 و لحاف نموده بگذارد و سه بار تجدید فرزن و لحاف بدستور
 بوزن او نموده و زوب نمایند و چون محجرت مذکور را در رو با س
 بخورد و وزن او قمر دهند صمغ رابع دهند طلق محلول
 او را با منقل او ملج العلی و زشت در مدبر ثابت که مذکور شد باطل

شیشه
 و فواصی

محلول
 حلقه

دروغ تازه گوی بالسدیه بعد در سرش خیز کرده در بوط باقی
 بگذارد و بعد از آن معقد را با بل نرزدی و خاصیت میباشد و چون
 او را با مثل او رقیق ذایب که عبارت از جوهر صاعد است بگذارد و بخور
 شود و او بر بخار جزو مشتری منقی رود و هرگاه مخلوب او را در کوزه مطهر
 که مانند سفید است کرده در کوزه کوهی و مانند آن چندان بگذارد که بخور او بر بخار
 مشتری منقی رود و هرگاه مخلوب او را در کوزه مطهر کرده در کوزه
 کوهی و مانند آن چندان بگذارد که مانند سفید است که در پس
 ساییده در حل بر بل چهل روز گذارند بعد از آن یکشنبه روز
 در شرف خجسته بیابان بگذارد مخلوبه که در شرف به پیش رو صافتر
 از سیاه محلول گردد و باید درین طرف را بگازر مسدود
 نموده در شرف بیابان بگذارد و گویند چون نوبت در مدبر را با طلق
 محلول بالسدیه سه بار تصفیه کنند منبتک کرد و در سادک
 را با بول محقق سازد و محقق اول در قاعده قمری
 محققین تصفیه نموده اند که اگر سیر منقی منتهی قمریت
 مانند هر رزق و کبریت منقی و طلق محلول و فرار مصدق
 و فضا مکتس و قاعده کلیه در استخراج ارکان آنست

که عبارت

که بعد از شناسب وزن هر یک مجدداً آبها را محضر شود و
 تسقیه بخوری نمایند که منتهی کرد پس منتهی را حل و عقد نمایند
 و مراتب حل و عقد هر چند زیاده باشد در هر طریقه اوجی افزاید
 و بر ضعف مرتبه سابق میرود و از آنجمله جزو عبید مصدق و
 یکجزو قمر مکتس و یکجزو جوهر علم را باید با یکجزو درین لایحه
 تا سه ساعت در ظرف تشویه ساییده و یک ساعت تشویه
 باقی بسیار نرم نمود و چون بخار از او ظاهر شود از سر آن
 بردارند و باعث احتراق او نشود و در گذارد و بعد از خفگی
 سرد او را با یکجزو دیگر از دهن مرزور اضافه نمایند تا مساوی
 ارکان از دهن تسقیه شود پس استخوان بر رو صفی یافته
 نه روز نمایند هرگاه مانند سرم که اخته صفی را سفید سازد و در
 نموده کار است و نیز بعضی میزان ارکان بالسدیه است
 پس بکل برده عقد کنند و بعد از آن معقد را مثل غبار
 ساییده مشتری منقی را که اخته یکجزو بر پست جزو آن
 طرح نمایند و بدون حل و عقد برده جزو باید و چنین شود
 بلافاصله برهم نرزد و تشویه تمام اینها سازد و از آنست

تشریح و تقسیم بعضی اجزاء درون بعضی نموده
 ده جزو درج را با آب سیربایند تا مانند غسل غلیظ گردد
 پس هفت جزو بعد از آب و جزو پراوده قمر لغز کرده اضافه نموده
 و با سرکه بسیار شده بایند تا بپزد و با شش جزو عقاب
 صلابه نموده در ظرف آهنی کرده و بطرف مس خفگی پودینه
 شده وصل در غایت سالغم نموده در آتش زبل کوفته و گاه
 تمام ظرف را اینها را کشته و باید آتش معتدله و تعصیبا
 شد بلکه بقدر استخراج کافیت و معقودند کوری بر
 از زهره نفعی رود چون بپزد دیگر سخی نموده با آب سیر و سرکه
 تقسیم و تشریح کنند و قمر از طلای نیند ثابت کرد در موطوع
 او و با سخی شود و اگر از عید ثابت و نوزاد در موطوع و بزرگه
 ترتیب دهند یکی بر سخی جزو طریقه شود بقیه بر سخی
 بقیه چون باغی در محلول خواص شود اگر کسی بیاض نما
 پس نفعی است جزوی بر پنج جزو طلایق ذاد الما
 قرین شتر موطوع را با عید بمسویه ملغمه نمایند و نیم
 رجم و نیمو قیه شود سخی بمیغ کرده با بیاض

طریق اول

تشریح و تقسیم

رسمی

البیض سرشته بند قهتر ترتیب دهند و خند کنند و زهره
 نفعی را که اخیه با نای هر پنج جزو مذاب و بجز و بند قهتر
 نموده با چوبی برهم زنند و در رجم ریزند و را در رجمی
 عقد دوم در قهتره شسته و نفعی مکتس و توتیا
 محمد از هر یک جزو را با شش جزو رقیق با ماء الاحمر و سایر
 سیاه محترق و شقیه و شقیه کنند تا بکشدن او برود و حل
 و عقد کنند و بجز و بر صد جزو قمر فسات طلایق کنند
 قاصده دیگر خفج نموده را معلوم با آبها بلکه
 از زعفران الحیدیه و سایر اجزاء تقطیر کرده باشند
 شقیه و شقیه نمایند تا شمع گردد و یکی بر صد از
 فسات طلایق نمایند قاعده دیگر حجر اسود و مغسول
 بجفف مقرض را بقدر طلایق و زیاده از آن بپزد
 تیز آب فاروقی یا در مفاصل طریقه زعفران الحیدیه مذکور
 بقدر حجر و کمتر از آن که او را فرو کرد و حل کنند با
 کرد تا حجر مضحل گردد پس بوزن حجر کلس البیض
 و مثل آن نوزاد در موطوع سخی بمیغ نموده در زبل

طریق دوم

طریق سوم

طریق چهارم



و امثال آن حل کرده تقطیر کنند و نرسد در کیم در انبلیق
 جفت و ضبط نمایند و بخوبی را سائیده باقی بماند و ثلث از
 مقطره کو باقی نرسد بخت نرسد و سحق کنند و اگر اولاً
 با نوش در انبلیق سائیده بعد از آن در ظرف نشود
 آب را قطره قطره تعلیم او کنند و بر سر آن در ظرف
 مسند و در ظرف نشود و آنرا بسیار نرم گذارند و باز به
 ستورایه مثل کنند تا بخوبی مشع گردد آنگاه یکی
 بر جبهه از قمر و یکی از شتری و دومیت از رخل و شتری
 طراح میرود قاعده دیگر بعد عبط یا حصصه در فرفره
 آهنی در آتش بگذارند و چون خواجه متفرق شود قطرات از
 این مقطره کو بر آن ریزند بجهتیکه او را بپوشاند و نشود
 بنده تا منعقد و نشیب بخاک سرخی و از آن منعقد یکی بر
 از قمر یا خالی یا از ریز طراح کنند و اگر حل و عقد نمایند یکی
 بر ضعف اول و در هر حل و عقدی بر ضعف سابق رود
 و هرگاه حل و عقد او بقتربت رسید تصحیح کنند آنکه
 یکی بر غیر قشای طراح بخوبی عقد سیم در مثل مروارید

قاعده دیگر
 عبط یا حصصه
 که از قمر و شتری
 طراح میرود

و اعلا

و اعلا متفرقه عمل مروارید مروارید یا صدف سفید صاف
 را بعد از شستن کوبیده در نشیب کرده آب لیمو یا آب تخم
 ترنج صاف بگذراند و اگر آب پاشند اضافه نموده چهارده روز
 در نهایت ثابت روزی سه مرتبه بخوبی بخار بگذارند تا حل شود
 و بعد از آن خیر گردد و در قرار مصعد از نمک و زاج بالمناصفه
 بگذراند مروارید اضافه کرده دست کشی حریر در دست کرده در کف
 دست بر روز حریر بگذراند و بایست دست خالی باو نرسد
 و با سیل نفقه بسیار با یک یا موی خوک که بسیار حریص
 کرده باشد در حین رطوبت او سوراخ کنند و بعد از خشک
 شدن پیرون آورند و بعد در دانه هزار عدد نشیب دانه در
 کیسه کف و آنها را خشک کرده را تمام روز دست بالنده جلای
 بی بردار پس هر عددی را بخیر آرد سیده گرفته بخورد
 مرغی دهنه و بعد از یک دو ساعت مرغ را بدوانند
 حننه کف و نج ناسینه و در شش بر میان کرده حوصله آن
 را خشک فته دانه را پیرون آورند و اگر آنها را خیر گرفته
 را در شش مایه که خالی از احش کرده گذاشته در تنور

مدی

سربان کشته و در آن را اخراج نمائید بنوعی است و اگر مردار به
 محلول را با سریشم بپزیدیم باز نه بعد از خشکی او
 بمشقیب نیز سوراخ بپزدان کرد با کینه ده جلا داد
 عمل جلای لوله چون مردار به زرد شود یا صاف باشد
 در آب ترنج بپوشانند و با ستمباده نرمی بالند و از
 اسرار است و از خواص مردار به محلول است و تجلی
 بکویت و عقد فرا بجز بخت عملی است و این عمل کمی
 شاد و سفید و غیره را با قدر دم الاخرین مثل عبا
 ساخته با سریشم بپزیدیم تقالیم شپه بعد
 و آنها باز نه و از لقمه ماست عملی و آنها را رنگین
 صدف و بانه هر دو را که قشر از حفر وقت باید سایید
 و شست و جهت سبز رنگار مصفی و جهت سرخی
 بنحرف و بجهت زرد در زرد بنحرف و جهت سیرالوان با آنچه
 مناسب باشد اضافه صدف مغسول نموده و چند
 ن سحی دهد که در صلابه خشک شود پس با سریشم بپزید
 سرشته هر چه خواهند ترتیب دهند و بعد از سه چهار روز

جلای لوله

نقش

نقش در دانه

که درخت

که درخت است حکام شده باشد با چرخ هموار کنند و بر وزن
 چوب نمایند و با بنیه دانه در کسبه کفد و سه روز بالند تا جلا
 کرد و محلول رنگ اجمار مثل یاقوت و اجمار یکم فاجله
 تاب آتش داشته باشد قلی زاج سیاه زاج سفید زاج زرد
 نخاله فولاد و دم الاخرین پوست پیاز تلخ بالسویه
 با سرکه و بول اطفال بپزدان تمام بسایند و بعد از خشک شدن
 در شیشه مطین و امثال او کرده تا سه هفته در زبل بماند
 که از نه حاصل شود و محلول شپه بپزدان کرد پس یاقوت
 سفید و امثال او را در قرق زجاجی مطین کرده و آب
 مذکور آغشته در آتش که از نه و قدحی سرقرع لقمه کشته
 و چند آن آتش در چند تارنگ گیرد و دست در نوشتن بلحق
 ملح القلبرک درخت عمره بالسویه ساخته با سرکه
 سرشته با آن هر چه خواهند بر عقیق بنویسند یا نقش
 کنند و بعد از خشکی آن را با آتش نرم که از نه تا خوب
 کردم شود پس سرکه بپزدان جلا دهند و آنچه نقش کشته باشد
 دیگر زایل نمیکند و رنگ کهن استخوان و عاج و امثال

نقش

خط

نقش در استخوان

آتش در است شورش یا شریکینا نه روز بگذارد تا نرم شود پس
 سپردن آورده سه روز در رنگ لاک گذارند و اگر لاجوردی خوا
 هشد آماده دوازده یوم هر روز اضافه است و شیر کنند و اگر
 زرد و مطلب باشد هر روز چهار مثقال زرد چوبه اضافه
 نمایند تا چه یوم تمسک کنند و چون استخوان بپوست پیچ
 افاج تا شش ساعت بچک نشد لغایت سطح گردد
 و بچکته سبز در هر صند و پنجاه مثقال شیر بهفت مثقال
 نیم زنکار هر روز اضافه نموده سه یوم نشسته اقلای آماده یوم
 اگر تا چهل یوم و باید در ظرف مس گذارند و اگر سرخ خوا
 هشد استخوان را ده روز در شیر نجیب بپاشند تا بسیار نرم
 شود و از جگر تا بهت **حکل ذهب** فرغیده که در
 رنگ فرق از زنبب ندارد و سواى آنکه در آتش سیاه
 میشود اگر اصلاح او توانستند نمود کمال است بر آده صند
 را با زرنج بسیار بپاشند و با آب بشویند تا رفع زرنج
 بقدر شود آنگاه در بوت گذارند و چون نزدیک بدوب
 رسد بقدر سه مثقال او نحاس اضافه کرده بگذارند

زنجبیل

حکل زنجبیل

حکل برنج و شقیق و او را رومی نیز گویند رنگین تر از
 اقسام برنجها و شقیق بنفشه بسیارند مس را صافی
 بسیار رقیق کرده بقدر سه یوم هر روز بپاشند و برنج او روی
 نو تیاران نرم ساییده با غلغله او زنجبیل صوفی است
 با شیره صوفی سرشته و قصبی ساخته بر روی سفال آب
 ندیده گذارند تا آتش در زیر آن کنند تا سوخته و سیاه
 و صلب گردد پس بار دیگر ساییده با غلغله او زنجبیل
 آغشته و نیز روی مس را با آن تلخیف نموده با آتش
 بسیارند گذارند **حکل نخل** هب که مطلقا با
 از آفت صفا بر رقیق ذهب را بمقدار ریزه کرده
 با سه مثل آن رقیق ملغنه کنند پس و نقره و برنج را
 تهرند را لایه چرک او را از ایل نموده و بر روی
 آتش نرمی گرم کرده ملغنه را با آن بپاشند و بر روی
 آتش اندک زمانی بگذارند تا رفع سیاه شود رنگ
 ذهب ظاهر گردد و اگر قبل از تطهیر بچزد روی توپا
 با پنج جزو سیاه ساییده ملغنه کنند و بر سطح اناء

برنج

طریق و حکم
مقتضی

مذکوره مایه به با تش رفیع سیاه نماند مایه سیاه تطلیقه
 ذهب است پس اگر بعد از آن تطلیقه بملغمه ذهب کند بسیار
 رنگینی شود و چون یکچون و نقره فست و خالهی آنرا در سه
 جزو بعد بالند حل شود و بدست مطلقا مفضض کند
 محل زرشان که محتاج باالات نباشد و باید سطح آهن
 و امثال آنرا صیقلی کرد باین اسم که مذکور میشود بقلم
 نقاش هر نقاش که خواهند بکنند و بعد از خشکی آن در آب
 تشی بپاشند تا اجزای آن نفوذ کند پس جدا دهند و آن
 اسرار محرم است ورق طلا رنگارنگ از عفران الحدید
 بالسویه سحق بلیغ نموده بآب صمغ بقدریکه تران است
 ل نموده سرشته بکار برند محل نقاش طلق محلو را
 بآنک مثل غبار سپیده بغسل بکند و رفع نمک نماند
 و با آب صمغ عربی حل نموده نقاش بآن کند و در نمود بهتر
 از ورق نقره محلو است و چون زعفران اضافه نماند
 یب سیاه تمهید بوق طلالت و بارنگ زردی
 و صفر مستقی بخود محل مداد کنت بت چون بنج

نشان داده

در ورق نقره
جود نقاش

برای

و سه را حشر الجسته با صمغ عربی استعمال کند قائم مقام
 مداد است **بیل** شجوف در کنت بت و نقاشی بهتر
 از شجوف است اشان سبز را کنت بت روز در آب
 کتیا نموده پس لک اضافه نموده با تش نرم بچیند
 شده تا در و صاف او جدا شود و آب اشان سرخی
 و درخشندگی که برساند پس صاف لطیف او را با
 صمغ عربی جمع نموده استعمال کند **شک** بپس
 آهن طبع که مانند آهن را با آهن بر بایه آهن
 در روغن کنجد اطفای نماند و بار دیگر تفت اطفای
 بآب کند حفظ آلات آهن که هرگز زنگ نکند
 بایه قلیه ارب کرده گذاشته تا زنگ بهر سانه و از
 آن روغن و جری زنگ گرفته باالات حدید حراکه
 بالند و دیگر زنگ نمیکند ساختن تنظیم خطاره زرنج زرد
 زرنج سرخه دار است که کند زرد بیک را بحق و سلاویه
 نموده چنان استعمال زرده گا و بر سر او بریزد و در ظرف چینی
 که باده سنگ بماند اینقدر باله ناخته شود باز هم

نخجوف

خشت

سخت
آهن

چهار شقال زهره کاه بر سر او بریزد مثل دفعه اول تا خشک
 شود تا ده مرتبه زهره بریزد و بپزد و خنک کند بعد از آن لوله
 که خنک نموده با عقوق باله و جلا دهد و با شرف یا جاش
 مهر کند و در کافه پیچیده بفرشد اما استرزی خطی ^{اصل}
 فرصت مهنوع سرخ نایل به تیرک و بعضی نایل به
 سبز و اغذ و این قسم چهاره کیا بهیت و سرخ او معشوش
 بطین ارمین و امثال آنست مرکب القدی و رادع
 و محلل و قابض و جهت او ارم حار و بارده و اوجاع او
 و کزیدن او ارم و تنگین در دس و سایر اخفا و تحلیل
 خنک زرد او ارم صلیب و قطع نذف الدم جراحات و
 شامیه نیکد آنک او تا شقال جهت ارمال و مسوی و
 بر اسیر و نفث الدم و قی الدم و زرد و رادجه قرصیم
 و مقعد و قضیب و فرجه او جهت سیلان حیض و طوالت
 رحم و جمیع علل آنکه از طوالت باند نافع و مفر شش
 و سهل کنی کثیرات و علامت خبیله استرزی آنست
 که روده کو خنک ساپر با کنگنه و قدر از آن را سایه

اصل
 خطی
 استرزی

بالله

بالله در ساعت بادش بر طرف خود بشرطی که اگر آنرا در
 بغل یا دست گرم کند بوی زردی ندهد زیرا که زردی نیز
 این عمل میکند لرزه استغشش و در این زردی نیت زده
 را فرق نمیتوان کرد چون روغن بنیتون را با مثل او آب
 بخوشانند تا آب بپزد و وجده آب به دست اول نماند
 تا خشک شود بعد از آنک آب سوخته زرد و جندبانی بخوشانند
 که بنصف رسد میراث شش استرزی روغن بنیتون
 و در اداسرار عجیب است طریقه خاص روغن موم بکشد
 پنج سیر موم و سه سیر موم معرق شسته در میان موم
 ریخته در یک جبهه پنج شانه بر زردی اشش ملائم و بعد
 یکسیر قرص مکر نقش کرده در میان او بریزد و در میان قرص
 کرده انصیق وصل کند و تقطیر نماید بجهت جمیع بادای
 رشت و پلید بشت و مفاصل و فالج و غیره بند آ
 طریقه روغن موم از جهت فالج و غشه طریقه گرفتن آن بکشد
 هر قدر موم که خواهد مستوی موم شیشم سلاطه کف مخلوط
 نماید و در قرص تقطیر نماید هرگاه کردن کج باند بهتر است

اصل
 خطی
 استرزی

روغن موم

خطی

چون روغن گرفته شود بر روی زانو حمام بسیار گرم که هیچ
در آن روز حمام گرفته باشد برده و به حمام بسیار گرم باشد
انوقت روغن را بر جعبه اعصاب سر بر روی طایفه نمایند تا
آنکه تن یابد و در اصل کار دیگر هم دارد که سینه با استخوان سفید
پود سیه یا آغز براده یا آجر کوبه مخلوط کنند اما اصل
شیشه بود سفید است و در من شیشه یا به بالفخر و کافت
که یکدفعه روغن بر آن نیاید مذع دیگر بیک قدری برآید
و در کردن کج بریزد و کل بیکر شیشه را با خاک رست
و سر کینی پنجه و آب نمک و یکدفعه از خشک کف
در حمام که ترکیه یا کل باله و خشک کند و در حمام را
براده آهنی که سوزانیده باشد بجهت جرم او بریزد
و آتش زعیف کند تا از سکا کون بیفتد انوقت
آتش را تنه کند نه بدی که جای ندهد و اصل شیشه و اینم
به کب و کردن کج دست بکند از دست نوز و درگاه تنه
ترشد آتش من بریزد و روغن و جار شد و وصل را با خیره
بیکر که تنه با کل بیکر در صومال یا به شیشه را در و در کورای

بکده آرد که اندازنه سه شنبه باشد یا که نیقیل را بقدر سه شنبه
سوراخ نماید و از زیر آتش گذارد و غنیمت بچکد تمام
منقوش خاکی بگیرد صیام فوری بکند و بعد هر قدر که خوا
هد نقره بگیرد و در میان پاله چینی کف و دستراب را
راخته و نقره را برین در وقت که نقره خاک شده است
نشیند و آن نگاه دارد دستراب را دور برین در آن وقت
صیام فوری را داخل نقره نموده صلاای نماید و ظرف را
یا برنج را با سرکه شسته از این دو ابدت ببالد
این ظرف سفید شود آن وقت در در آتش گذارد
که گرم شود و دست ببالد سفید شود اما باید نقره را از
زنجیر ببرد که پاکست و عوض سرکه که حکم نمیدی
هم خوبست بچکد پاک کون ظرف آن وقت سفید
چون یکبار این را در آب شکار تظفیه کند و بار دیگر
سه نقره در روغن کچر تظفیه نماید این مذکور مثل
مقتطیس جذب نماید این را آب دادن تیغ بکند
یا آنچه از کنگر سفید آب را باروغن کل بنشد بسیار

[illegible]

روستای سوم
از حقیقت عالم

از حوضه ناله در حوضه روغن سرخ را انداخته و بسیار باغچه بود و طریق
روغن سرخ چنانست که هر قدر که صوم خوانند و سرخ چینی
سایه یا شیشه سایه بخورط کنند با صوم و در قاعه و نقطه کنند
چون روغن گرفته شود در روغن و در حوضه سرخ را آنکه کهنه را انداخته
خل جامنده باشد و صحن جام سرشته باشد روغن را بر بدن مریض
بکوبند و کمالی برین و در و دره و در اشک و سرم و روغن قلیه
از هر پنج یک کمال و در شیشه کنند که کل گرفته باشد در روغن
یا خاکستر آبی و از کدر از ماچند چون بر نه که داخل شوند
نوقت برین بگذارد و بسته شود بعد از آنکه شده صدایه کند
نگاه دارد بعد بکوبد و دست نخورده و دست چهارم خود
مس با آب کند بعد که آب شده از هر از هر که بعد از آن
نخورد فرو کند در میان برین و مس آب شده بعد بکوبد
جیوه شقی نخورد و قلع شقی نخورد اول روغن کچنه یا
روغن زیتون در برین تبریز و جیوه را در میان روغن
ریزد بعد قلع را آب کند و در میان روغن و جیوه
ریزد که لحظه شود اگر روغن نه داشته باشد جیوه بر و بر
ختم اگر سفال سوراخ سوراخ کعبه مثل کعبه بالا

بیت کذا و بترجمه

ایضاً

730

برای گذاردن بر لب و بیرون از زمین گذارد و ملحقه اورد
و در آنوقت بر سر او داخل بر یک و من است و بعد از این
هم آید و شش آنوقت به انتقال نقره بریزد و به کمال خوب
آید شود با هم آنوقت در ریخته بریزد که نقره سفید نرم
خوب باشد مثلاً به سبب سبب سفید و سیاه و سفید و سیاه
نقره نام گذارد و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
بهر سبب سفید و سیاه و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
آنوقت کمال و نایه و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید
بعد از نصف و در داخل گذارد و نایه و سفید و سفید و سفید و سفید
بهر و در داخل سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید
و نایه و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید
بهر و در داخل و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید
یا به سبب و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید
یا به سبب و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید
آن سبب و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید
یا به سبب و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید
و از پشت او دست بزنند تا بخار او را بختند و بعد

مفتی
احمد علی
دوبلا

۲
چری

جمع کف و در دست کند و کباب بپزند و اولی نرزان است بانه
 کم کم قهقهه شود و خوب اول در دم آتش که نگاه میدارد
 نرم شود و به حرارت آتش بر دهن گرفته و اسرار وین
 مال فقر آن برک درشت که از جابجا میجو گرفته اند
 در غیاب او را در یک یا گزیده سفالین کف بادسته
 خوب بمثل کشک اول خوب بایر یا به شیر سلایم کنند
 اما بایر در یک یا گزیده که کف بود به اول و بعد ملایم
 انداخته در شراب و یا کوه سفید بخیته بخورد و یک عدد کوسه
 نقره بدین مایه تراویک طرفه روشن جری که وقت این است
 بگردی سر گزیده بپزند و بپنج سر جری در میان آب زیاد
 تراخته بخوش نه تا که آب بخورد و گزیده بماند آن
 است یک انگشت اول که در ناک هر کس به این
 شیر و کاهلست به هوش میبرد اگر ناله
 خوب موعظه را گفته بخندد و بر آن میزند
 ریشه آوردن شراب و عرق است

دوبه

بپزند

بپزد و اندک و دانه کند و لکه کند تا نرم شود بعد در خمره بپزد
 بکند از تا جوش بپاید بعد خوب بپزند تا از جوش بیفتد
 آنوقت بکند از تا صاف شود بعد آب صاف شود
 نشسته کند و بخورد هر چه بماند بهتر شود در عرق است
 بعد سلف اندک در کوه در طه خمره مانده خرمایا کشش در
 سلف بپزند و آب گرم یا سر باله را در جوش بپزند تا اول
 بپوشد بکند از تا جوش بپاید آنوقت خوب بپزند
 تا شراب شود و از جوش که افتاد با سلف اندک عرق
 اول بکند بسیار مطلوب است و خوب و صاف
 بخورد نوره کف کف جوش سفید و سبک و سفال صلابه کنند
 بعد فرین لیمو چهار سفال کشش کنند و خوب بپزند
 نوره بپزند و با نوره خوب نماید و خوب که شد کف سفال
 کم کم بخورد و او به بپزند و نوره بپزند بعد چهار شسته
 را با کف سفال نقره خوب نماید نقره نرم سفید خوب
 ساختن خوبت کشش سر بپزند و نیم بر کف چند
 و بپزد اول بکند و مغز او را بکوبد بمثل کفوت

شد نرم بگویند و در قریع مطین نهند و ترکیب نمایند بر و یکد
که سه در داشته باشد و تقطیر نمایند و از تقطیر و آب حاصل شود
اول آب سفید و آنرا ماء الحنفیه خوانند و دو تم آب سبز که
مستقی بدین است که بریت احمد خوانند و اگر ماده بسیار
باشد آب سفید را علاوه نگاه دارند که در حل نمک مطبوخ
بکار آید و طریق آنست که این آب در شیشه کنند و در
آفتاب بیاورند که تا منعقد گردد و دیگر طبع نمک معدله است
چون نمک اندر آب در بول غیر است یعنی دگر از است
که در بول است که زجت اولی آنست که در بول صبیان
باشد که در بول ایشان زیاد صغره و لیس است و در آب
در یاغیر توان بواسطه حدت و تیز کرد و در طریق بختن
آنست که در ظرف مزج نهند و چهار انگشت بر بالای وی
بول ریزند و آتش کنند و هر چند در طبع کم شود باز بول
اضافه کنند تا بهلش چهار انگشت باشد تا هنگامی که
نمک که از آن شود و علائش این است که اگر بر در داخل
نشد آواز نهند و بگذارد چون مپه و غایت مدت وی

چهارده روز است متصدا و شاید از این بگذرد و شاید بدین
مدت نرسد بر سر آتش بر کرده باشد چون نمک طبع یافت
حدی به کرد و طریق آنست که بسیار باشد و از آن نمک
معهده با او ظم نمایند مقدار نمک خسته و در وزن دهن
و ملح شود و در محبت و از خد آم مولد که تحقیق کم می
شد فرموده که سیکه وزن او را تعیین نموده اند و فرمودند
هر چند ملح پیش تر باشد بهتر و لیکن بنی طایفه حیان
میگویند دو نمک و نمک آن مناسب باشد از دهن نمک
و از طبع نمک بعد از آن در روده معقول باب و خاکستر
ریزند و در شستن با لخته نمایند تا هیچ و سوسمت نماند و طریقی
روده را حکم به سینه بنر سوزان شود و در جانشناک یادر
طایفه بر آب نهند و بگذارد تا آب شود و اگر نمک معقد باشد
نزد شد در بدل در نماند و بعد از حل نمک و تحویل دهن چنین
را در قریع مطین که بر و یکد آن ترکیب یافته باشد ریزند
و نمک محلول بر بالای آن و انقیق را ترکیب نمایند و شسته و حل
کنند و آتش محمی کنند بنحیه شبانه روز بلا انقطاع بلکه خاکه

نمک از این که در
نمک از این که در
نمک از این که در

انست و حرارت خضابه الطایفه بعد از مرض خستین اگر در
 معمول قصور نیافت جنها و الا معمول را حل باید نمود بطریق
 حل ملک و ربع یا انست حرارت خستین را در قرع باید نهاد
 بهمان طریق آتش کرده و این معمول را الوان باشد افضل
 الوان و انست که بر تن کلنا را باشد اولی انست که
 معمول را در شاف کا و نگاه دارند و طرح در بر قرع است یک بر شاف
 پنج و شایه کمتر طرح افند و اگر بر شرب نماند شکسته آید
 و شیه فرموده معمول در شاف کا و ترتیب کردن بر قلی نیز
 فرموده اند لیک فرموده اند که چون ویرا با شاف شربند و هر صبح
 و وزن در کیمینو لیک چون بر قرع طرح یا بر فلان که هر روز تغییر
 نماید و الله اعلم و خدا هم ره معجزه فرموده اند که حضرت سید
 در تعریف این عمل فرموده اند علی همه و اصلان از مغاریه
 منجر است و در این عمل غایت قسم یا و کرده اند که در تعلیم
 عمل هیچ استاک واقع نشده و فرموده اند که اینست
 تا متحد از این معلوم شد که بعضی قادیق مانده
 در اصل عمل هیچ استاک واقع نشده و الله اعلم
 در احکام شمس

در احکام شمس دیگر و این شمس خلاصه از تقریر و تجربه
 جناب سید ابراهیم مشعش خلد طه است رو تحت را
 تاب و ده خوب و در دو شتاب زنده و هفت بار این عمل را
 بکنه بعد از آن قطعه قطعه سازد بکار دیابکوبه و ریزه
 ریزه سازد و با پیه بیامیزد و در بونه نهد و بکند از پیه در
 میان زرده تخم مرغ ریزد اگر زرد آندة رو تحت خوب است
 و اگر سرسره آید نباید کار فرمود که عمل بر وضایع است
 و آنچه زرد آید باید تقطیع کند مثل نخود یا کندم و بخورد
 رخل منقره بر این وجه که به عمبره قطعه آید و با شاف
 شیف کرم میل سازد و تقطیع میکنند و در این استا حینه
 بار بورد شیر بخورد و در ده تا تمام رو تحت را بخورد رخل
 ده در آخر بورد پیش تر زده و انست بنهد و بسیار بد
 بعد از آن انست در کنند و ملاحظه نماید اگر برده برود
 می بماند علامت است انست که هنوز از رو تحت چیزی
 مانده هم اکثر بیع کند و بد و اگر کرده مانده روی رخل
 روشن باشد مثل آینه از زمان خستین لحظه بر بالای

دایره جدیدی که گردیده بود است به نهند و برونه و کرد اگر
 آن دایره جدید و اطراف و جانب همه را که زنند و یکسان
 روز یکد از و تا نیک خشک شود پس بیرون آورده
 وزن کنند زحل که زیاده از وزن خود بود باز در برونه
 نهند و بد تا وقتی که وزن اصلی خود باز آید باز نوبت
 دیگر همین دستور عمل کنند و تطعيم نماید تا سه نوبت
 و تطعيم روخت سه برابر زحل باشد و اگر چهار نوبت
 تطعيم روخت نماید رنگ او زیاده شود و حضرت
 سید فرموده که من سه نوبت پیش تطعيم کردم پس
 قمر را محترس سازد برین وجه که یکد اند و ستر نوبت
 در ستر آب ریزد بهمان طریق که در حقیقه زحل کند
 نت که کاسه را استوار کند و سیر بالا طرف ستر آب بند
 و در هر سه چهار بار ستر آب را تازه نماید و از این قمر
 محترس در جزو از زحل محترس یکجز و از شمس یکجز و
 و اول زحل را بقدر تطعيم نماید همان دستور که در
 است در این زحل تطعيم کرده بود پس این قمر را

بر این

با این زحل که تطعيم در کفه هر دو را تطعيم آن یکجز
 شست نماید بعد از آن محجوع را صافی سازد و بوجه لجام
 که آبی از زر کرانست و مصطلم حیان ایشان بدان
 طریق که هر بار یکمقال یکد از و ننگه سازد و یکجز در
 میان زر کران متعارفت آنگاه بخلاف زر کران
 بر دو اجزا که همراه این معول بخلاف باید بر تاجیک
 و و سوه این معول را بخزند شب بالا مستحق جزو
 ی و بلخ اند را مستحق جزو روخت بخت بخت بخت
 آب ندیده بخت و جزو این ننگه را بخلاف برین
 و این اجزا رسیده فرشی و تحریف میکنند و بخلاف
 برین و بعد از آنکه بیرون آورند و در آن را از آن
 پرده چرکینی که بر زر آن بسته باشد پاک کنند و ستر
 شند با آن را در برونه نهند از و برونه دهد پس طلا
 حفظ نماید اگر ستر خشت و از عیار زر کالای را و آن
 قمر خالص اضافه کند که بعیار زر ستر ستر کند
 صفت ستر آب که بوجع و انسب باید گرفت از برای

محرم خنق قدر چهار تر است از درون در بیجا جز در وقت
 بلور جز در درگاه رنجار تر است از بیجا شود باید ساخت
 طریقه این است که بر آده مس ده جز و سه جز و نو
 ش در در حل خامی عمل کند در آفتاب کند می شود
 رانه مافقی که بر آده مصلی شود اگر نشد و خشک گشت
 باز سر که اضافه نماید تا بر آده مصلی حل شود و تحقیق
 کند زنگار خوب حاصل کرد و بیضا در تنقیه می یکنم
 سیر مفسر را گرفته یا چهار بخش مس از راگ بلو
 ری و چهارم بخش در زشت در افکنده شود در
 دمن سر که باده ترش انگار و پس بپوشاند چندا
 نکه سیم بخش کرده شود در آردند پس نخاس را بر سر
 تافته در هر آده فرو برد و سه گرت تا جلد نه بار شرف
 بکشد و در محک سفید آید باب دیگر از قول جو
 و اگر جلدی بر سر آید با قوت صاف کند و خوب بران
 نه باب در عمل دیگر اگر قوت بکشد از آن و لحق کنی
 نیت سه نوبت و بعد از آن بر مرقه طرح کند

زنجار

تنقیه

و آن قدر

و آن قدر از بر زهره طرح کند بیضا عمل افلاطون
 این عمل که متفق علیها افلاطون که هر که در حال صحت بود
 کس بر این عمل مطلق نشود بستان شمر است و بر پودرینا
 و تنگت به پودر پاک شود و با صمغ الارض پودر کنند
 و در فرار بر در اندازد و او را به هم با صمغ روز خشک
 میخند به پودر پاک و این آبها را غم دار که مگویند را
 شاسته است و در زرد ریش را در غرقه صوف نیک به
 و سرش را بر سر پان به بند چنانکه چهار بر زرد ریش گشاده
 بچوب و چند زرد ریش عرو و سر که زرد قوام طبع بدست
 بسیار و در صرة بسته در یکی معلق بیاورد و سرش را مطلق
 کن و نیم روز آتش نرم کند و بعد شش ساعت پودر آردند
 را بعد زعفران کشته باشد باینده و بماء احمر تسعیه کنند و بنویسند
 نام که تا صمغ نفقه و الله ما کرم کن از این سرور بر نری
 بکند از و جریان کند بر و صمغ چپس هم و لادن صمغیه
 سرخ کرد اند بفرمان خدا عز و جل بعد از وقت احد
 لمجد و دین الذکرین عز الانتی بکبر زعفران المجدید را
 اب زای زرد

قد شست

به ان شقیه تنویر کن تا چند روزن خود صبح زاج بخور و شب
 بکر زعفران الحیدر صبر بخور و از زرد اول کچر و از عیان
 محلول برایش نه اندازد و در زبیل آب و فن کن سه روز
 پس عقدش کن و در مران سر یک رطل قراندا و شکر و
 بوزان این و تعالی باز از حل و قحط کنند در هر سه رطل
 و نم کنند بقدرت الله تعالی و این اکثر است و هیچ حکم در
 باب این علم حرف بسیار زده اند اما هرگز گفته اند و داعی
 بعضی مرایشان را معنوف نموده ایم آنچه گفته اند
 به پرویز را شکفت یعنی سبزه و آن به سبزه سرخ و زرد است
 و آنچه که گفته اند عروس که قوام بدوست مراد از این
 که زود است که قوام کل بدوست و آنچه که گفته اند احمر
 این است که گوگرد زرد و کچر و زرد و سبزه و کچر و سبزه
 هر دو را شکر در قع افکنی و اسبق برور است گفت
 تا آب مروق سبزه بدون آیه و آنچه که گفته
 اند احمر الموجدین الذکر کن و من الاثنین زاج زرد
 و صلی او زنگ اول زاج کند و زنگ او چنین

نصف روزن

بر این کتبت

تسبیح

سینه

که کند ب زاج زرد را و در که و از تخم و حشویک کنگ در زرد
 بمقدار آنکه دانه نخود بدو فرو شود و سواد کنگ در زاج سوده
 در در کنگ و جالبه که آلمان معنوف بعد ازا آن و زرد و زرد
 جابر سینه تا آن شقیه آب سرخ بچکد و در جام شود الله اعلم
 و آنچه که گفت زعفران الحیدر اگر چه پیش ازین گفته ام که
 زعفران الحیدر را چون سانه اما این نوع دیگر است براده
 حیدر را شکر آب بشو و چند نوبت و او را شسته در
 خرقه صوف بپسیند و در بنین را بکنند و اگر در جام کنی
 که کل سرفه زنگ بعد بهر است بر آن جقه را آب تر کند
 و صره را در آنجا نهد و پاره خسل حنظل بهر در آنجا برسد
 اندازد و سر کنی تازه آب بر در آن کنی و هفت روز یا بی
 تر کند و در بکلی زعفران گردد و مجر و شود و برادر استقال
 کند و آنچه که گفته اند محلول رنیق حل گفته میوه اصل
 کردن رنیق هم سنگ رنیق نوبت در بر رنیق
 رنیق و بر رنیق بمیرد و بر مصعدش کنگ و بار باندند
 با بر بمیرد و بر رنیق و فتنه کنگ پت هشت روز

نصف زاج الحیدر

سینه محلول

و هر چهار روز در بنید مجده سکنی را آب قیاس در زیرین محل
 شود و آب زنجراچ پس بر دار و بکار دار و اما آنچه که گفت
 اگر بار دیگر حل و عقد کنی اما حل یا د که شد و عقد چنانست
 که اگر کسی را در قرع یا در قاروره مطبق اندازد و سرش
 را استداره بقدح بپوشد و در زیر قرع قند ملی یا چراغ
 و الا بنهر که صد و پنجاه روز روغن کفشد و هرگاه روغن
 ملکه زدند و در میانه تمامست روز و این بعلق بعلما
 دارد اگر در کمر روز روغن میانی بناید ریخت و اگر هفت
 روز بسته نمیشد و تهره باید کرد تا بسته شود چنانکه مرد
 و با شصت الی الدیال و اگر با حل کنی طریق این است
 که ریش مخلول نسق کنی و در زیر دند کفر حل
 شود چون حل شود بر همان نسق که کفیم عقد کن و اگر بار
 سیم و چهارم حل و عقد کن بر اینج که اگر برافزاید و قو
 تن اضافه این میکند که بین از آن دانت بویان
 اجب الوجود شستنی را در شستنی است را سخت
 عقاب حق که قطعه کنند در آب

نی عقد

تسبیح چینی آنست که در
 آن عقد است

راحت

راحت را هیچ هر دو اسحق بلع کنند با عرق شراب نسق
 کنند سه وزن و در آن دو خشک که چنانچه نظر در داخل که
 چهار بخش کنند یک بخش را با روغن زیت خیمه که در بوزن سه
 کنند و نسق در بالا کنند بقدر کنند و یکسبوت سخت
 که از آن دو استنزال کنند چنانکه سفید بیرون آید می گفت
 که نصف قدر داخل کنند بنده ثلث کفم خوب شد
 تا نه اند باب دیگر اقل سیاب هر قدر که خواهد در میان
 کاسه شکر که کسب و آب بنزدل به چوب دست مس صلا
 نموده تا اینکه که کشته شود بعد از آن بخورس ده تا بخورد
 بعد خورس را به بند بکشان روز و خورس را آب نشد و از
 چینه و آن خورس سیاب را در آورده بزد و در میان آب
 سرد اندازد و سفت کشته میشود بر دار و یک از او هم
 وزن او سوخته مس داخل نموده حق کنند و هم وزن
 هر دو کوکرد داخل نموده اسحق کن بکشان روز بعد از آن
 شرب را خال نموده در میان شرب گذاشت و دایره او را
 بکل حکت میکرد و در میان تنور در آتش هموار و فن نموده

قمر

تأدت یکشنبه روز بعد از آن بیرون آورده اما نگذاشتند که
 رنج خاصش شود و از میان کار حرکت بیرون آورده با قلی
 که جرم او گرفته باشد طریقه کند که قریب خالص قایم نماید
 شد و نوع دیگر پنج مثقال رزینق را با پانزده مثقال
 توتیا رهندر تحت بلوغ نموده باب رزینق تسفیه
 نموده سه مرتبه دس نموده بعد در میان دو ات کار
 مشد رگذاشته بدس بریند و در آتش تون دهن
 نموده یکشنبه بعد از آن بیرون آورده با مشد
 یا نه بره هر کدام که طریقه نماید بغیر خوب شود نوع دیگر در
 عمل قمر زاده المسافرین مثل قمر عبده الاله که در خواب
 با و تعلیم گرفته و معاش و مرار این عمل به مجرب است
 صفت آن رزینق است یعنی جزو عقرب جزو مصلح
 جزو سیاض البیضی که جزو جمیع را سخت
 بلوغ کند و با بیاض البیضی دیگر صلایه کند و در قدحی
 آرد و در دوصل محکم کند بخیر و در طبعی کرد و در تون
 تمام نهند یکشنبه کار میشود برنگ رناده است جزوی

فردین

فردین

سبب

بر سبب جزو مشد طریقه کند خالص کرد نوع دیگر
 سرطان و زینج مشد رزینق مشد نهاده علم عقرب
 فارسیه را حقیقی زمان انزال مردان بول فرغ است
 نند و سیکه دیگر مخزج سازند و بچش نند و بقرع و
 انبیق بچکانند آن را یکبار اندود و در ریزند و یک
 بعد طریقه کند شمس کرد و دیگر علم علم یکبار علم
 سبز رنگ نند و خام و صلایه کند و از و الا به سبز و بینه
 از آن یکبار مثل آن صابون رخت نند و سفید و یکبار
 بغایت نند و با علم مذکور مخزج سازد و ربع آنها
 عقرب داخل سازد و عقاب را نیک صلایه کند
 داخل سازد بعد از آن در میان خرفه رنگینی کند
 و بعد از آنکه بکل حرکت استدار که بانه و همین
 او را با یک کلوغه و سفیده تخم مرغ استدار کند تا پنج
 شبانه روز و در میان آتش زنی کند و بعد از آن بران
 آورده و در صند و دیگر قلی بستاند یکمثقال و با
 یکی رزینق یکبار و در شش مثقال رزینق با و پیچند

نشین

علم

را بر آن انداخته

و صلايه كند و هفت شغال نمك قديمه بآن بسايد و در بونه
 كند و بگذارد و در بزر و چون يك بايك مسك بگذارد سفيد
 شود و بكار برود دفع و بگذارد و بگذارد در سعت
 خسته نموده بستاند صحنه فضا شغال و آنرا آب قمری
 داده و بگذرد يك عددی توی بر بند بر او بپاشد كه از
 دو جان آن نفوذ نمیکند پس بر اسبان دهن خالصی
 حملان كند و بده داده در دهانی زرده سفید فرو بر
 سه بار و در خون بنر بنر و فرو بر بر بسیار خوب و نادر شود
 در قمری و دیگر ستم الفارده شغال پنج شغال ملخ
 القه سه شغال ملخ طعام حیدر را با هم صلايه كند
 و در بونه تا اینقدر كه در دو دهان منقطع شود بعد از آن
 بر قمری طرح كند و آن قمری بر زهره طرح كند و شخته
 شنج محمد عرب بت نه ستم القاه قلیا صبر
 بزره ارمی رنیک ^{علاء} ^{علاء} ^{علاء} سفید آب قلعی باید
 در ديكب و صباغ بیرون آورد كه عقد شده باشد و در
 محیفه بچینی شنج بگذارد يك شغال از این را با
 شش شغال

شمشیر
 نفع و بکار
 در سعت
 خسته نموده

قمری

شش شغال نخاس منقر طرح كند كه قدرت باب
 دیگر در اكسیر خواه سر سرب را نفوذ كند بیا در سرب و آنرا
 شنگ بگذارد و در ديك بپاشد و اندازد خسته و بگذرد سرب و بعد
 از آن نمك بپاشد و در زیر آن شسته سرب بپاشد و دیگر هم
 چنین نمك را بر سر تا ديك بر شست و آنرا بگل حكمت
 استوار كن و ديكدان بنه يكشنبه روز و آتش كند و بعد از آن
 آن بیرون آورد و پا كینه شود و خشك كن با هم در زن آن
 سیاه در كوزه كن و سر آن كوزه را بگل حكمت استوار
 كند و در تنور بنه يكشنبه روز تا خشك شود بعد كوزه را به
 شنج چون بود سفید بر آن آید از این يكدم بده در مس
 سفید و بگذرد نفوذ با هم بپاشد و بگذارد از نفوذ سفید شود
 شود چنانكه هیچ كس نداند حل رنیک سه شغال نه
 پیق و هفت شغال بتراب فاروق سه شغال نه
 را در میان فغان نموده بر در استر بسیار طایم
 رد و بتراب مذکور بگذرد يك روز رنیک پوئید
 در حبه از ستر استر برداشته كه آن حوز بخورد

شمشیر
 نفع و بکار

ساعتی بگذارد بعد از آن آنچه از او حمل شده باشد مثل
 شیر به پالمه و دیگر کنند و همچنین بز آب بریزند تا بجز عسل
 نیز حمل شده لیفا از نقایس لفتون نقل شده در
 ساختن سیم چینی گویند که اگر یکدم سگونی نقره
 بستانند و سه درم اسرب و با هم بپایند تا نرم شود
 و در تدریج کنند مطین بگل حکمت و قدر زیت بر
 آنچه از نیزند و با تن بریان کنند و هرگاه که کم شود
 باز زیت بریزند و بریان کنند تا بقیه روز آفتاب
 او را بپزد و اگر در ششم مطین کنند و در زیر بالای
 آن شیشه قوت قوت گفته بریزند و سر آنرا استوار
 کنند و یکشب با تن سرگونی بریان کنند و بعد از
 آن بران آرند و یکدم از آن بر سه منغاس اندا
 نیم کرده لیفا گویند اگر دره شغال نحاس
 مارده شغال اسرب و رصاص و نحاس
 نشا از هر یک ده شغال بستانند

سیم نودن

و این جمله

و این جمله را با هم بپایند تا نیک نرم شود و بعد از آن نحاس
 را بکند از نه و این دارو را بر سر او ریزند و نفخ عظیمی در
 آن رخ در دهند جمله نقره کرده اما خشک باشد لیفا گویند
 اگر یکدیگر کلخی که این بستانند و سه و قیتم ترشک بلقی از
 با هم بحق کنند و در کوزه مطین بگل حکمت بریزند و بپایند
 روز در ستور نهند پس بپزد آنند و یکدانه و نحاسی
 بلقی را بر او ریزند سفید شود الا در ظاهر او آینه که قویا
 باشد چون باز بکند از نه و مثل آن نقره بر او نهند و نه
 شود لیفا بستانند از رقیق محفود یکمط
 به هم چند آن آن نمک مقلو هم چند هر دو و چ
 خل حله را به یکروز بحق کنند و بعد از آن
 نرم شود و بپایند و همچنین سه روز آن را
 کنند و شب تنویر پس بعد از آن
 او را گرفته باشند در یک آتال نهند
 رصیده کنند تا سه اوتها عد شود
 و آب رصاص یا آب اسرب یا ز
 شاد و آب دهنه و همچنان بهفت

به آن کنند تا بهر رسد بر بصفای جابر تو انداخته و متد خشن
 نشو پس بگردم ادر اینچندم نخاس نهند نفقه کرد
 ایضا اگر از ریشی جزو ریشستانند از زینج سفید که در او
 هیچ بهر شایند جز در باب ریحان یا شرب یا نفقه محلول
 بنشاند و شمع کنند و تحلیل و تقیه او تمام کنند هر یکدم
 او یکطل از نخاس را نفقه کرده اند و اگر هر یکی از این را
 جدا گانه تحلیل کنند و با هم بیا میرند و سه هفته در میان
 زبل نهند تا مغل شود پس تقیه کنند هر یکدم از او
 و در طل نخاس را نفقه کرده اند و اگر این مذکور را چون معقود
 شده باشد سحی کنند و بمثل وزن او از زینج محلول ده
 نوبت نفی کنند پس تحلیل و تقیه آن کنند هر یکدم از
 آن هزار درم نخاس را کافی بعد از آن بدل زینج بگریست
 یعنی مصقه مصقی باب بیاض بلبی مصقه
 تب مکرر محلول بود نهند هر یکدم از او در
 هم زینج را تقیه کنند هر یکدم از آن زینج هزار
 نخاس را نفقه کرده ایضا کوئیند اگر بستانند

قدی

زینج

از زینج شرف زرد و در صحن و مرد اسند و مغنیسا از
 هر یکی جزو و از قلع و نمک اندرانی و بورد و کند از هر یکی نیم
 جزو و هر یکی را عله ده به سینه و در قنیه که شسته کوئیند
 کنند و سر آن را بنمک و آب گینه محرق استند و اگر کنند و
 یکی را بر این خاکستر نهند و دیگر از تمام در زیر آن دیدن است
 کنند و بعد از آن بکند از تمام سر و شعله الحیدر را بپاشند
 میران آرد و یکدم از آن بر بپزند و درم نخاس سحی نهند
 نفقه کرده و هر یک کوئیند اگر طلع از گریست یا زینج بستا
 نند و آن را با شد آن نمک مخلوط اندازد و نصف او
 زینکار بخل خمر باب قلی یا آب نمک یا بول گودکان سحی
 کنند و یکب با شتر صدست شود که بپزند و باز هر یکی از
 مذکورات سحی کنند یا نشوید کنند تا سه نوبت و بعد از آن
 غداوت او را گرفته باشند و در یک آنال تصعید کنند تا
 سفید شود پس او را بر آن آرد و امتحان کنند اگر نفقه را
 سیاه کنند رسیده باشد و اگر سیاه کرده اند از آن سحی
 کنند تا به آن مرتبه رسد که نفقه را سیاه کنند پس از او کوئیند
 بستانند و قروت و کند بر آب سینه و آب

کند تا صحر را در میان
 آن خاکستر

قرقر

اندروت

عجین کنند و در قارور در نرند و یکی را بر از خاکستر کنند و
 قارور در آن میانه آن نهند و سر آن را بند مغلویا کرد و
 است از گند و بر بالا آن طبقی به نهند و بر بالا طبقی خا
 گشته و بچم خورد و او آتش کنند و باقی روز بهی بن بکدا
 زنه و چند نوبت بهی بن میکنند تا منعقد شود و یکبار
 او سر جزو از نخ س را انقرا کرد اند و هر یک را کیند
 رطل از زرنج یا کبریت بت کنند آن پوره و یا آب یک بر روز
 بحق کنند و شب آتش متوسط شویه کنند و بعد از آنکه اندک
 او را اخذ کنند مصعد کرد اند و تجده پوره کنند تا سفید
 شود پس آنرا چندی نوبت باب زشتار شمع کنند پس رنق
 مصعد برای اندازند و با شش خفیف شویه کنند تا منعقد
 شود و یکبار از او پنجاه جزو از نخ س را انقرا کرد اند
 و هر یک را کیند و از زرنج یا کبریت و آنرا بریان کنند
 چنانکه خان و سیاه و شش او برود و بعد از یک رطل
 و آنرا با بهی بن آن او از کلسر عظام سه روز یک نمک
 به سلاخه شقی میکنند و در شب با شش نرم شویه نمایند
 آنرا نهند و نصیبه کنند و با تجده کلش آب

در بر نرند و بالی

نم

نم

نم

نم میکنند و مصعد کنند تا سفید شود پس باب صابون نصف کنند
 و با بهی بن شویه کنند و وقتی که تمام شود پس آنرا کبریت
 هر یک درم از آن با سر رنق در بیه کنند و سر آن را با کبریت
 میان آتش نهند و نفی کنند تا منعقد شود و هم سر دور از زرنج
 باشد هر یک درم را بسج درم نهند از نخ س را انقرا کرد و چندی
 دیگر بت کنند از صفای طلق و بیت روز او را در میان بول
 نهند پس سر سوزان آن در بیه کنند و جزو از زرنج در درانی
 افشند و آنرا در کوره کوزه لری نهند و نفی کنند تا بکدا
 در در حد طلق این و هر خوبت و بیشتر تر حلی برای منفق
 اند چون آن که اختم باشد بهی بن آن رنق بر او نرند که
 بطلق ملغم شود از آن یک درم پنجاه درم قلع انقرا کرد
 و اندک لیکن تدبیر نخست رنق در الجا است
 سر سران بیه طبق نهند و سه درم در زرنج نفی کوب
 از الجا فرو نرند و هر یک را کیند و بت کنند از زرنج یا کبریت
 یک رطل و بهی بن آن نمک و از براده آهن نیمه آن و
 آن را سه روز بیاید و بعد از خمر شقی کنند هر روز

حل طلق
دقر

نم

سه ساعت در اول روز ساعت دیگر بوقت نیم روز ساعت دیگر
 بوقت نیم روز ساعت دیگر و بوقت غروب آفتاب ساعتی و
 بعد از آن آنرا با تشریف مستطاب شوی کنند پس بایستد که
 تسبیح کنند و باز تسبیح کنند تا سه نوبت و بعد از آن تسبیح
 کنند و بایستد تجدید اخلاط مذکوره که حق کنند چنانکه
 از نقل اوجی باقی مانده و تسبیح کنند و باز تسبیح کنند تا
 قائم شود چنانکه اگر یکدم از آن برخت و درم بخاشی اندازند
 یا بر بنی درم خاص نفقه کرده و حجر دیگر بستانند آن
 زرنیخ یا کبریت بکیرط و از سر آرد نهاس و خاک سر از هر یکی
 بکیرط و بقیا آنرا حق کنند و یکبار آنرا با تشریف مستطاب
 تسبیح کنند و همچنین سه نوبت پس تسبیح کنند و باز
 تجدید اخلاط که همان ترتیب حق و تسبیح و تسبیح
 کنند تا نیایست سفید و پاکر که خود بر روغن حقیقی
 محروق کرده اند همین کنند و تسبیح نمایند تا قائم شود و
 متد ختن نکرده و اگر زرنیخ باشد یکدم از آن بر ساعت
 لحاس نهند و اگر کبریت باشد بر سر درم بر شوی یا خاص

نیم

نیم

نهند پس شوی و حجر دیگر بستانند از هر یکی از زرنیخ یا
 کبریت بکیرط و نهند بر آرد و او را حق کنند و بایستد
 خالص آنرا تسبیح کنند و بعد از آن تسبیح و تسبیح
 و بایستد همان ترتیب تجدید و تسبیح و تسبیح
 و تسبیح تا جمع آن متصف شود و هیچ ننگ سفید
 نکرده و هر چه ننگ بماند در زیر مانده پس بایستد در
 تسبیح کنند و آنرا بر صلا به جمع کنند و بایستد نوبه
 تسبیح که آنرا امام الطهارة خوانند تسبیح کنند و بعد
 از آن تسبیح تا پنج نوبت چنان شود که اگر کبریت
 باشد جزو آنرا و بر نیک طهر از هر چیز که نفقه کرده
 و اگر زرنیخ بود بر نحاس نهند تا سیم شرف
 و حجر دیگر بستانند از زرنیخ یا کبریت از هر کدام
 که خواهند بکیرط و آنرا سفید آرد خاص هم
 چندان آن و آنرا بر سر که بماند و با کسری جوف
 چند نوبت تسبیح کنند و بعد از آن تسبیح

نیم

نیم

کنند و باز سفید بآید تجدید نمایند بهمان دستور تا وقتی که آنچه
 مقصود شود سفید باشد پس تجدید سفید بآید کنند و آب بر تنک
 قتیقه کنند بعد از آن قتیقه آنچه محقق شود بپاشند
 هر یک و از آب است جزو غلیظی را سفید گردانند و در وی
 و کربن باشند از زرنیخ یا کبریت از هر یک که خواهند یک رطل
 و از قند سیاه و قند از زرنیخ یا کبریت از هر یک رطلی و آنرا
 بس که بکوز حق کنند و شب نشوید بهشت به چینی
 کنند پس قتیقه کنند و با نخل مخلوط و از آن جدا کرده
 قتیقه کنند تا تمام سفید شود و بعد از آن آنرا بنقط
 مقطوع غیر متعلق عجینی کنند و آنچه از او محقق شود
 یک درم او است درم کجای نقش است آب و بیاض
 بیخی مستلوق معجون بنشیند در برشته سنگینی
 گردانند و جهر دیگر است نه از زرنیخ یا کبریت
 مقدار و در برشته سنگینی کنند و آب نمک بر او زرنیخ
 و سه روز بگذرانند و هر روز چند لذت چسبانه پس

نیم

از هر یک که بخواهند

در

آن را صاف کنند و آب کشیدند و بنشیند تا طوخت او برود
 و بعد از آن تخفیف کوه باز در برشته کنند و آب نمک
 آنرا در نرنگ و بچنان سه روز بگذرانند و هر روز سه نوبت
 چسبانه و باز از او صاف کنند و بنشیند تا چنان
 شود که اگر بر صحنه کبریکند سیاه گردانند پس آنرا خشک
 کنند و آب بنشیند و آب استر ب محلول ده نوبت قتیقه
 کنند و با هر قتیقه نشوید کنند بعد از آن محقق کنند و
 به هر جزو از او اگر زرنیخ باشد پنج درم از کجای
 را سفید گردانند و اگر کبریت باشد پنج درم از هر یک
 بکوبانند و جهر دیگر است نه از زرنیخ یا کبریت و باز زرنیخ
 از هر کدام که خواهند مقدار و بعد از نشوید آنرا
 بنمک محقق کنند و باز نشوید کنند و محقق بچنان
 تا وقتی که سفید شود و در هر نوبت او را بنشیند
 در او و صاف کنند تا هیچ بوره سفید شود پس آب
 عقاب شمع کنند تا هیچ نمک شود که بگذارد پس
 آنرا جدا بکنند و کلسی از صاف بپاشند و بقیه

در

قر

شمع کند پس آنرا حل کند و باز غصه که بکند هم او سیاه
 را سپید گرداند و از حکم شنبه که گفت شنبه را حجر که گرم
 در است آمد و حجر دیگر که در آن منجر الی جات گویند
 بستاند و زنج میخ و زنج میخ از هر یکی صابون و صابون باب
 سبب بایند تا پنج آب شوند پس آنرا در قارور در بند و یکم حق
 کنند و آنرا در قند کنند پس در عسل و یکم را در بند و در بند
 یکم به روز آن کند پس آنچه مرتفع شود بردارند یکم هم از
 او در شفت درم صابون یا ناسی نهند سپید شود ان الله اعلم
 بظنک از بر دکن آهن و یکم کلسی او بیا در بر آده آهن
 چند آنکه خواهم صلا به کند آب را از حوضش به و خشک
 نما و شوی که کند تا وقت که بر کند سرخ شود نبات سرخی
 و نرم شود چنانکه بیا به صلا به کند و در کف آهن بکند از
 و در فریز تا سر دست و به بند و در چنبره خواهر سرب را
 رنگینی کنی باید سه جز و سرب و یکم و از این سرب را
 زنه و ۱۲ دفعه بهین رویت بکند از سرب رنگینی
 شود اندک آن سرب بسیار نفوذ را رنگینی کند
 و در همه جای باب را محض دانسته اند و بر منزجین
 گفته اند نیکو بستان زنجی ستم الغار ملج قلیا

قند
 زرد آهن
 و یکم کلسی
 نهند سرب در آب
 کندن قند

نقد

صابون

صابون حلیمی و با هم دیگر حق نرم نماید و در قند ملین
 ایخته قند دیگر وصل کند در سراجان گذاشته تصفیه
 کند با کش تند از صبح تا آنکه سبب حق سبب شود بیرون
 آورده همان جوهر ستم را نهد در دو بعد از آن عرق سبب که
 و ملج قلیا ب فی الحال سبب که و ملج قلیا ب را حل کند
 بعد از آن همین سبب را آهسته آهسته بخورد
 همین جوهر ستم داده حق کند و شوی که کند و در روز بعد
 آن در بولایه ایخته سرامت در و کند و در خاکستر
 تن دارد و فتن کند یکم پس روز بیرون آورده و در
 زد یکم همین آب داده حق و شوی که کند باز با تن
 بر آده چهار بار بهین مضمون دست کند پس بر روی
 صفحه بر آده شوی که خود و نبات باند بعد از آن دو
 متقال نفوذ را بکند از دو یک متقال از این اکثر به حلقه
 کند سه متقال شود بعد از آن این سه متقال را بر
 سه و شش متقال زهره که اخسته حلقه کند نفوذ باند
 نبات سفید و خوب تاب به صرف رساند و الله اعلم
 اندر دیگر کجاست که نشسته شد چون از شحم این فیض بغیر

رسیده بعد از آنکه علم عرفی این عمل را در بار چوبی غازی
 بکتاب الحروف بنده و اعتراف در رسیده بود و اما
 از قال بیرون نماند اما صحیح صحیح ثابت گردان تویتا
 عقاب را در طرف بگذارند و سرش را محکم گرفته بکشت
 نصف در سوز گرم بگذارند که حکمتش شود و بعد از آن
 آن را در آب محترمت سر به بندیده بعد از آن
 به پوسته بزرگ بگذارند و شد وصل نموده گشت
 به مد که مصفیه شود بعد از آن یکی بر ده از قمر محتر او
 باب ماء الاحمر است صفت آب معشر سرده و آتش
 زاج شش یا نه اجزا را سخن نموده تقطیر نمایند
 سه جزو تا جزو زاج معزج نموده تا حل شود
 آب بجمعه که اهرام زاج معزج نموده تا حل شود
 و بعد از آن صاف گندم در زنجیره در زنجیره
 حدیه و در زنجیره اجزا را بکشت با هم درشت نموده که
 تمام است هر چه که در دست در ساختن زرد
 از زنجیره بکبریت از هر کدام که خواهند یکم طل
 بنامند و نجاسی به رطل و آنرا بقلیا تسفیه
 کنند پس تنویر و تصفیه بانه تجزیه نجاسی
 کنند

نمایند که در تنویر
 و تجزیه نجاسی

آب معشر

آب بجمعه

از زنجیره
 و تجزیه نجاسی

کنند بر همان وجه تا الحقیقه تصفیه شود پس
 بآب قلقلند و زاج تسفیه کنند و بعد از آن تنویر تا
 سرخ شود و آنرا در جامه در نریند پس بستانند و زنجیره
 که آنرا از سبزه حرمت تصفیه کند که باشند و شمع کنند
 و در آینه دیگر کنند و مثل آن زنجیره و قلقلند و مثل آن
 زعفران حدیه و به راس صلایه کنند و آب در زنجیره
 مصفیه زاج مقلوب که در او مثل ریح او زاج یا قلقلند
 حل کند باشند تسفیه کنند و بدان شمع کنند تا به
 خاک شود که به از ویس آنرا حل کنند و در او مثل تصفیه
 آن مجمع روغن صفتی بر نریند و آنرا در قی کنند
 تا محلی شود و آب صاف که در و این نجاه روز تمام شود
 پس تسفیه کنند تا به نجاه قی شود و بگذارند از او دو
 رطل از هر حدیه که باشند صانع کنند و به رطل بستانند
 یک رطل از زنجیره صفتی بخورل و آن را در قی مصلین
 کنند و یک رطل از زنجیره در او بر نریند و بگذارند بکبریت
 اصفر محرق و بگذارند زاج اصفر بر او اندازند و قی

نقد
 سه کون

با بره در آتش سرگینی نهند و نگاه دارند تا هر چند که اند
 زنت کم بشود و در میزنند و بهیچ حال نکند از دگر آ
 نش فرو میرد تا یک شب در روز پیش فرو گیرند و آنرا باب
 اندک بنوشند و در یکی عطین ریزند و در میان آن دیک
 متاره از کلی نصب کنند و بر سر او صغ نهند و آن
 رینق مطبوخ در آنجا ریزند و در حوالی آن متاره
 در دیک رطل از کبریت مسح بر ریزند و طبق بر سر او
 نهند و منفذ او را بگیرند و در زیر او آتش نرم بر افروزند
 تا آتش ساعت چنانچه کبریت بپوید و بخوبی بکند
 رند تا سرد شود و بکند بنده همان ته سیرا ایداده کنند
 و هر وقت که دانسته که بخار کبریت منقطع شد آتش را
 قطع کنند و آنرا فرو گیرند و هر جزو از او بر میت درم
 نقره نهند تا سرخ شهادت الهی بر آید و بهر دیک
 بستاند زاج محلول قدر که خواهند و مثل ربع اوز رینق
 بر او اندازند و سه شب و یک بکند از دگر و با آنچنان
 صاف کند و مثل ربع اوز رقیقش بر او اندازند

و سه شب

و سه شب و یک بکند از دگر و با آنچنان صاف کند پس مجموع
 غن زرد را بر او اندازند و بر آید و بر آن شقه کنند
 و بستانند و شوی بکند تا بپوید و در سرخ شود پس مثل
 آن رینق مصقه بخنق احمد بر او اندازند باب نهند در
 مصقه زاج ده نوبت شمع کنند پس آنرا اصل کنند
 و بعد از آن نفقه یک شقال اندازند و پنجاه شقال را صغ
 کنند و از آن کبریت برینق مسقی باب زاج و قلعند
 و قلع قطره و حمره الدم ظم کنند و پانزده نوبت شمع کنند
 بعد از حل و عقد یک شقال پنجاه شقال را از هر حید
 که خواهند صغ کنند و اگر هر یکی را علاج حده شمع و
 تحلیل کنند و بعد از آن همه را جمع کنند و سه هفته
 دخی کنند و اگر هر یکی را چون بردارند و نفقه کنند
 یکی سه شقال را صغ کنند و اگر با بر دویم حل و
 و نفقه کنند یکی شش شقال را صغ کنند و چنان
 هر چند تحلیل و نفقه آن مکرر شود آنرا و مضامف
 کرد و دگر بستاند بر آید و زرا با آنچنان او

از نو خور سه روز بجای خربایند پس تصفیه کنند و بزرگ
 بایند و باز تصفیه کنند و باز بایند تا میاشود و بعد
 از آن زاج و زنجفر و نوشادر از هر یکی و قیبه بپاشند
 و یکدیگر طریقه مقرر بر آن ریزند و یک هفته در میان سرگین
 نهند تا مخی شود پس آن را بر آن میاشاند و شویب
 کنند با زرد و زهره و در هر از اوده انتقال نفقه
 صیف کنند پس به انتقال زرد و زهره تا زرخالی شود
 و اگر آنرا با زینق احمد بپاشند و بزرگ و تخم مرغ تخم
 کنند و انتقال او سر انتقال را صیف کنند پس بپاشند
 انتقال سه انتقال زرد و زهره تا زرخالی شود و اگر
 آن مجموع را بجمعه بکوبند تصفیه کنند پس شویب هر در
 مراد و صد انتقال را صیف کنند و اگر آن را حل کنند و آب
 زعفران حدیه تصفیه کنند پس شویب هر در آنرا و یکدیگر طریقه
 رصاص را از آن کنند و بزرگ و قیبه بپاشند از نو خور سه روز
 آنقدر که خواهند و او را بسته چندان او زینق تعلیم
 کنند و همان وجه که یاد کردیم بپاشند و زرد و زهره با وضاحت

صیف شود نفقه
 زرد و زهره

صیف شود

سنت

کنند زرد و زهره بپاشند و بزرگ و قیبه بپاشند زینق چهل
 و بکوبند احمد بکوبند و زرد و زهره و در هر از اوده
 سه روز بپاشند و بزرگ و قیبه بپاشند و زرد و زهره بپاشند
 که سلطان باشد و یکی حکمت و یکت نه روز بپاشند
 شویب کنند پس بیرون آورند و بزرگ و قیبه بپاشند و بزرگ
 مصطفی بحق کنند و باز همان سر بپاشند و زهره و تصفیه
 کنند و آنچه از او مقرر شود بعد از ساعتی منتقد گردد
 و اگر در همانرا اوده در هم نخاشند و آنرا با اوده در هم
 نفقه بکشد از نو خالی بپاشند و بزرگ و قیبه بپاشند از نو خور
 یک انتقال از زرد و زهره بپاشند و یک انتقال از آن موی خالی
 و یک انتقال بول مراد و سرخ لکانه و یک زرد و تخم مرغ سیاه
 و دو درم فوش در کمال و دو درم زعفران و آن جمله
 در آنجا ریزند چنانکه در آفتاب تابش بکشد و بعد
 از آن دو انتقال نفقه را در بپاشند و بزرگ و قیبه بپاشند و این جمله
 را در آنجا ریزند چنانکه بخار او هیچ بیرون نرود
 و بکشد از نو تا سرد شود و بیرون آورند در اثبات رات

صیف شود

زرد و زهره

بعضی از اصطلاحات از باب این صناعت به آنکه ایشان
 رز را شمس و آب و زرد و عالم و شمع و نور خوانند
 و لفظ را اله و ام و هر ستر و سیفا و سمع خوانند
 و این را مریخی و حدید و زعفران و ایام و نهید خوانند
 و کانی را زهره و دیو و اخ و اخضر و اخضر و اخضر خوانند
 و قلعی را مشیری و صر و لکن و خوار و ابیض
 و زنی خوانند و اسر و اسر و اسر و اسر و اسر
 و نچ و مدب و احاد و رینیق را صر و ابی و کج
 و برقی و روح و مرکب و حدید و طبع خوانند و نور و
 را طبع و کافور و رت و باق و اند بر تر و حیر ابیض و زنیق
 را ملک و حجر الذریب و عقرب و متلف اجساد
 و کبریت را عروس صفرا و سکه سیفا و آب رز را
 ماء الصفرا خوانند و آب لفظه را ماء البیاض و آب
 زنیق را ماء الفه خوانند فصل در تحقیق
 و تحلیل و تکلیس اگر خوانند عقده زنیق کنند
 او را در قار و دره کنند که گردن او را بر سر و تنگ

اصطلاحات اصل
 صناعت

عقده زنیق

و عصاره

و عصاره حتی العالم بر او ریزند چنانکه بمقدار یک
 انگشت بالا از زنیق بایستد و قار و دره را مطن کنند
 و از قار و آتش بر افروزند و قار و دره را در میان بزنند
 چنانکه چون گردن او پدید باشد و چهار ساعت تا پنج بگذرد
 رند و بعد از آن بر آن آرد قار و دره را و بشکنند و سیفا
 را که در آنجا منعقد شده باشد بکنند و بر آن حاجت نگاه دارند
 و هر یک بجزیره از سیفا یکم طلی و از نخه و قلعند
 و نیک مدبتر از هر یکی بنیمر طلی و همه اینک بگویند
 و به سینه و این جلد را با هم بپایند و با نه بچنان مصفیه
 کنند و همین تدبیر کنند تا هیچ نیک سفید نشود و از
 برای حاجت نگاه دارند و هر یک زنیق را از اج
 بکنند و مقداری از آن نیک مشور سیفا بنید و بر و
 ریزند و در یک آنمال نهند و نصیحه کنند تا هیچ
 رز و رز شود و چهار روز است که نصیحه ندهد گاه باشد
 که بدین مرتبه رسد پس از آن زنیق مصفیه بمقدار
 رطلی حاصل کنند و نیم رطل نیک مدب صلی و بر آن

سیفا
 عقده زنیق

عقده زنیق

شب نریش در با او اخافت کنند و با هم حق کنند و آنرا
در قدر مطینی ریخته و آن قدر را در دیگ آغال
نهند و سه شبانه روز حق کنند و در زیر آتش قوی
کنند و بعد از آن بکندارند تا سرد شود و منعقد گردد
و هر یک شبانه از ریش یک مصله بر وجه هر کس بپاشند
شد دیگر طل و از بسیار سیاهی معقد و مخفف و
صاف عری و این جلد را با آب مقطر بنفشه در پیچ ریش
اول حق کنند و شبی دیگر همچنان در نشاند
چون برون آید منعقد باشد در حل طلق گویند
اگر طلق را بگویند تا چون سرد شود و بجز بر که سخت
بافته باشند بر سینه و بپندار او شب بماند بر در
ریخته و سه درم نمک و بزره ارمی و بمقدار او
تنه کار و او را بنیک بپاشند و در نشیند مطینی کنند
و چهار رطل بول گودکان در او ریخته و سر نشیند
را آید و شب تا روز در آتش سر کین نهند چون پرا
ن آید که اخسته باشد از بر حاجت نگاه دارند

عقربیت

حل طلق

بسیار

و هر یک شبانه نگاه داشت و او بچون سه تا چوب
شوف پس طلق را صفا کج کنند و آن آب را بر ریخته
منحل شود و هر یک بر پنج را در آب بسیار ریخته
تا محو شود پس آن را با آب لاشه و صاف کنند و در آئینه
ریخته و چهل روز در آفتاب بپاشند و آن سرکه
پس عجیب شفا پس هر وقت که خواهند طلق را
حل کنند و در قدر کنند و آن سرکه را بر او ریخته
و سه روز بکندارند تا بچوب آب روان شود صفت
تکلیس اگر خواهند از چیز چینی برامکلس
کنند او را بنشیند در و سرکه زنگار که دانند
آن چیز را بنشیند و بچوب در و سرکه کوکری بنشیند
تا حق پذیرد و سیاه در در آید پس آنرا تصفیه
کنند تا سیاه از آن جدا شود و همچنین چند نوبت
همین عمل کنند تا آنچه از او باقی مانده بجز زرد باشد
و او را جد مکلس خوانند پس اگر از بر نفوذ باشد
او را بنیک آب مقطر دهند و مرسانند و در تون

حل طلق

حل طلق

تکلیس

تکلیس

تکلیس

میزنند و مانند سینه تابانیت میزنند و اگر از برادر بر سر
 آید از اجابت میبندند بآب گوشت سرخ یا روغن بچه
 و پیاده نشوید میکنند تا سرخ می گردد و چون زردی شود
 صفت تحلیل چیست از آن ترین در تحلیل آنست
 که طبیعت عقاقر را یا چهره را که دانند که خود الحال
 پذیرند بهیچ شک و راجع و در ترین همه نوزاد است
 پس آن چیز را بیکه حل خواهند که باید که در آینه کنند
 و نوزاد را حل کند در او میزنند و سینه تاده کرت
 بر وجه مذکور محقق میکنند پس اگر آب سر آتش میزنم
 به از نوزاد و در برابر دانه استر ابطریق اول نوزاد
 حل کند بر سینه و طبیعت سینه تا خشک شود تاده کرت
 بر وجه مذکور محقق میکنند در آتش میزنند تا شمع
 بنشیند یعنی چنان میشود که اگر او را بر آتش گرم کند
 بآب افکند در حال که اخته شود تاده نوبت او را
 با نوزاد در محلول تسخیم میکنند بر وجه مذکور که با نوزاد
 مرتبه نرسد و گاه باشد که بست نوبت به هیچ مرتبه نرسد
 فضل بیخ در تده بر کبریت بستانند از کبریت

در تحلیل
 آتش او

مقدار

مقدار از که خواهند و اگر آب سر کبریت سه روز بپزند
 و با بیه خشک کنند و مانند سینه و یکفک انگیزن خیر
 کنند و آنرا مصدق کردند اندک و آنچه از مصدق شود بپزند
 و باره در آتش از آن تر تر میزنند و دو دانند دلیل آن
 است که نیکو بود و اگر دو دانند با بر دیگر بر کبریت
 سینه و یکفک خیر کنند و مصدق کردند اندک تا بهدی
 رسد که چنانچه بر آتش افکندند و دانند و نشود زود
 بعد از آن بر دانه و نگاه دارند و جود بکبریت سینه
 از کبریت مقدار از که خواهند و سینه آن فاشند و هر
 دور با هم بپزند و در دیگر سفالین مطبوع کنند
 و در آتش میزنند و زردی تخم مرغ را بر او میزنند و بچه
 آنرا بر جنبانند از او بر سیم اندازند
 سرخ لقه تده بر آب کبریت بستانند از کبریت
 اصغر جز در و از غلظت قلی جز در و این هر دو را نیک
 بپزند و در قارور مطبوع کنند و بچه کبریت و آتش
 سر کبریت خفیف یکبار نه روز نشوید کنند پس

صفت
 کبریت

سینه
 کبریت

کبریت

بیرون آید و باینده در یک مطین ریزند و هر وقت
 که بکویت سه وقت آب شیرین در درینند و بچون کنند
 چون بچشیده آن کبریت دند شود و سحر در الحار
 در ساعت منجی شود و آب سرفه کرد و نه بر صفت
 حشر که آن زرد و تخم مرغ را خوانند بستانند زرد
 تخم مرغ را و آب آن را و آن قطعه کشته و نقش را بستانند
 و آب بستانند و بیاض میوه مقلد آنرا بستانند و در
 ج مطین ریزند و جگر بر سر آید و در واصل را حکم
 کنند و بر سر آتش نرم ریزند چنانکه بچونند و آب سرفه
 کرد و آن آب را مقلد در درینند تا صفت در زیر
 قاروره چنانکه به حاصل شده باشد به سر شربت
 نهند و آب بکوبند و برین در یک سفالین که چوب
 به و نرمیه فایند کنند و آب آن نرم بچون نند و فرو
 نند تا سرد شود و بکوبند و نگاه دارند تا وقت حاجت
 بکار بریند به بر شربت بستانند مقدار که خوا
 هند و آنرا اینک بستانند و بر سر کبر اندر ریزند

صفت کبریت
 سحر در الحار

صفت کبریت

صفت کبریت
 سحر در الحار

و در روز

و در روز در آفتاب ریزند تا خشک شود و باینده
 در یک و بریند و نرم نرم آتش کنند تا صفت
 شود بکوبند و باینده و باینده بکوبند و بچون
 تا وقت که بچوب بستانند و بستانند آنرا نگاه
 دارند و جگر بستانند مقدار که خواهند از سر
 قشیش و مغنسیا و بکوبند و از زاج و زنجبیل
 و بکوبند از هر یکی بچند مقدار این و به آب بستانند و صفت
 کنند و چینه زب بچین کنند تا بغایت سبب شود
 و نگاه دارند و جگر بستانند از سر قشیش
 مغنسیا مقدار که خواهند و هر دو را در آب بستانند
 و بچند آن در زنجبیل بر در اضافت کنند و بیرون آید
 و آب بکویت و زب در بستانند و صفت کردند
 تا سبب شود و نگاه دارند و نظایین بر این وجه
 کنند از یکی سرفه خالص که در او بر بستانند و آنرا
 به نخل شیره ریزند و نصف آن براده آب ریزند
 بچند آن بغیر شل نصف او خاسته بچند آن سر کین

صفت کبریت
 سحر در الحار

صفت کبریت
 سحر در الحار

صفت کبریت

صفت کبریت
 سحر در الحار

خرو منجول داین مجمع را به شیر بزینک عجیب کنند پس آنرا
در آن کنند و نیک بپایند و بعد از آن بر آینه که خوا
هند از قاروره و غیر آن طلا کنند و باقی کرم کنند تا محق
شده و نگاه دارند تا از کرم و شق این باشد و هر چه در دست
شده کل نیکو خالص را با باد کوسفند بپایند و نیک
بپوشند و هر چه که خواهند بدان لطیف کنند و کل حکمت
این است که سیرنجی سفید و کمی سفالین نوبستانند
و تخار در او ریزند چنانکه تا نیمه او برسد و آب در او ریزند
و در طشت نهند پس هر آبی را که از آن دیک برای جمع
کنند آن تخار سفید باشد خشک کنند و نگاه دارند
تا بر خاک نپدید باشند از در سفید یا در در سفید
مقدار که خواهند و بپزند و خاکسترش را نگاه دارند
و در وی کمی کنند و بهر جزو در چهار جزو آب در و ریزند و اگر
خواهند که نیک تر آید آب نوشا در و ریزند و دور و زیاده
روز بگذرانند و هر روز چند آنکه میخواهند آنرا بچسب
شده و بگذارند تا صاف شود پس آنچه صاف شده بردارند

کل حکمت

نسخه

نسخه

در و دیک

و در و دیک کنند و بچسبند تا بهیچ انگلیش خود پس فرو گیرند
و در آینه کنند و اگر بستان بپایند در آفتاب نهند
زینت آن به و در و دیک سفید نهند و بهر آتش نهند
تا به بنده و نگاه دارند تا بهر جلب سیاه سیاه را
در جامه پیکفت کنند و در کاسه بپشتانند و با نذر الحاح
کنند و بپشتانند و بهیچین نوبست و دیگر اگر اسباب محبت
خوانند تا به هر مصطفی بستانند سرکه بغایت ترش
و جزو شب یا ماه و در جزو یک و جزو نظاوت بپایند
و اندرون سرکه ریزند و هفت روز در آفتاب نهند
پس صاف کنند و نگاه دارند آب نوشا ریزند
یک گلی نوشا رو بپایند و به پیزند و اگر اینریت بریان
کنند چون زیت را تمام بخورد یا راه از آن اگر بر آتش
افکنند و دو گند ماب و دیگر بپایند و باریت همین تدبیر
کنند تا دو گند پس با سرکه بپایند و با ن خشک کنند
و قند همراه سازند و نگاه دارند که بهر ترش آبهاست
و از بهر آینه نگاه داشتن و خفت کردن باور

نسخه

نسخه

نسخه

نه پسر کنی العذر است بستانند مرنک کیم طای و نیک بگویند
 و به سزید و اندر دیک فالین کنند و یک کوزه سرکه
 سپید تخت ترش در او ریزند و آنرا بجوش آورند تا
 دو مرتبه جوش بکشد پس در نشیبه بکنند که سرش تنگ
 باشد و سرش را استدار کنند و در میان سر کتی ترشند
 و به رفته یکبار سر کتی را بدل کنند تا برسد و علامت
 رسیدن آنست که هیچ آب مرنک نرسد و هیچ آب
 سیاه نرسد و آنرا با سرکه سیاه و هیچ ترش نرسد
 این است لکن العذر را که در صنعت دیگر کنند نه بر نظر
 ن اثر بستانند مقدار را سر و آنرا بکند از نه و بعد
 زنده تا خاکستر شود پس از او یکوفیه از بول کاه و قیبه
 در نشیبه کنند و هفت روز در آفتاب نهند و هر روز
 چهار نوبت با مینی ترشیده آب جنبانند پس بر کت
 که نه تخت بافته باشند و نه تنگ بیالایند و بپزند
 تا صاف شود پس خشک کنند آن زعفران اثر بماند
 نگارنی قشر البقی بستانند پوست تخم مرغ و در آب
 نهند

لبن العذر

سینه

نکته

نهند و شبانه روز بکند از نه پس بیرون آرند و آن پوست
 تنگ از درخت کنند و او را شکر بگویند و در کوزه
 مطبوع کنند و سرش را یکم بگیرند و در شند ریزند و دو
 روز بکند از نه پس بیرون آرند و حوزد بپایند و نگاه
 دارند تا پسر سر مصدق بستانند از سر هر قدر که
 خواهند و از او صفره را شکر بچون تا خن بپایند و آنرا
 بمقراض خور کنند و زرنیخ سرخ و زرد و یک را بگویند
 و با هم بپایند و سه روز در آفتاب نهند و خشک کنند
 و این مجموع را در کوزه کنند و سرش را استدار بگیرند
 و سه شبانه روز آنرا با کش سر کتی کنند و بعد از آن
 بر آن آرند و بپایند و بنویسند تا بوز زرنیخ از او برود
 پس خشک کنند و بیک سنگ کتی آنرا الصغیه کنند
 پس سفید بپوشانند و در نه سه سر قی بستانند از
 قاهر قدر که خواهند و آنرا هفت روز بسر که سفیدی
 بپایند و چند آنکه سر که بخورد بپایند چون بدین مرتبه
 رسد سه و قیبه از او بگیرد مل مس را سفید گرداند پس

مصعد

قلم

باید که این را در ده روز
باید که این را در ده روز
باید که این را در ده روز

هر یک طری از یک دقیقه و نیم بر اندازند تا چیزی رسد
تا بر زعفران آید بپاشند از بر آرد آید و بر سر
نیک تر کنند و اندر کوی بند و اندر کل حکمت
نهند تا مفت روز بر آید در نگاه کرد و بهر عفران
شود پس بپاشند و نگاه دارند تا بر روی خوابیده
تخم مرغ و بپاشند و در او را بپاشند و چیزی از قلعه
و ذاک بر او افکنند و نیک بپاشند و بپاشند
کنند و مصعد گردانند و نگاه دارند تا بر یک گردن
مس بپاشند و در او در بپاشند و نگاه دارند تا بر سر
بر او اندازند و بر سر بپاشند و طبع کلیدی نهند و چون مس
کناخته شود تنگ را و بپاشند و در او افکنند
و در یک کبر بر آید افکنند و بر سر و درونی مس اندازند
این دارو اندازند تا پاک شود منقولات از سلطان
متاخر سفیان نذر که سنه بدست آید علی را از اسرار الهی
پروان آورده ام از آن که میسر در سوره رعد است و این است
و انزل من السماء ماء فنبات اودیة

عقبات آید

صفت
رغبت

چندین

در کتب

باید که این را در ده روز

باید که این را در ده روز
باید که این را در ده روز
باید که این را در ده روز

ثاق بپاشند و این آیه که در سوره نحل است
علی هتولا و نزل لنا الكتاب تبياناً
لکل شیء و هذا اوتشد للمسلمين
و متحقق لغیر این آیه را در یک بیت عربی و آنچه
بکار می آید به نظر آید و به نهایت و در جملها به چشم
بست می آید و اگر کاهی کند بیک دنیا رحیم بدست
مرا که اما آن چیز است از اسرار الله تعالی که بخیرین و اقرب
حاجت نیست و در راهها و کوچهها و در راهها حاجت
و حق تعالی هر کس را هدایت کند و آنچه را بداند
از راه کند و این مطلب بدست او آید و بسیار
طالبن جده و جده نموده اند و اصل خود را صرف
نگه اند و چیزی را از اصل و فرع این عمل بدست نیارده
اند و این روضه را حکم حل ندانند که در سوره جبر
و الله الموقف المعین و این باری است که گفته اند
است دو کلمه است اسرار صریح است که بعضی را
در بعضی و آنچه حاصل کرد در نگاه دارند و حروف

باید که این را در ده روز
باید که این را در ده روز
باید که این را در ده روز

مرند و بحساب جبل که در زیر آن نوشته شده است
 این است اب اب ج د ع ب ا ل و س
 ب ا ت ب ن مانند شکر است هر که علم دارد
 نزد عقل او آسانست و هر که از جاهلان و با لیه
 در این بیع مقلطه شده ام اما از جاهل خود دانسته ام
 که باین روش مطلع نشوند و حاصل آنرا ندانند و این روش
 را حکما می توانند یافت در طول ماست نرفت
 ق د ض ح ر ح و س کاسر
 ۱۴ ۱۲ ۲۱ ۱۲۳ ۵۲
 ۴ ۳ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴
 ج ح د ر ن س ن س ص ض
 ۱۳ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴
 ط ط ع غ ف ق ک ل م ن و ه
 ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴
 لا ی الحی هون خطی
 ۱۰ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴
 کلی سحیف قیشت تخت
 ۴۳۲۰ ۴۰۰ ۴۰۰ ۴۰۰ ۴۰۰ ۴۰۰ ۴۰۰ ۴۰۰
 ضنطغ ق ی ح ص ا ط ه د ک
 ۲ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴
 ن ی ط ی ق ک
 ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴
 وین

وین بنز صرب عمل نذر الله تعالى و عدد شده ۴
 در ۱۱ و ۴ در ۲ و ۱ و ۳ در ۳ و نگاه دار و بار
 دیگر بنز ع در ۳ و ۱۰ در ۱۱ و ۳ در ۳ و ع در
 ع و د در ۳ و جمله عفا از تمام شده فافهم چون دیا
 فقی حبله عق فر را پس بکیر از اول بکیر طل در یک
 کن که محتمل آتش تواند شد و از شانه در یک و دیگر پس
 هر دو را با آتش تون کریمه بنه و سرش محکم کن و کتب
 در آتش بگذار و بعد از آن بپران آرد و تقیه کن
 و با آتش بنه و کتی و تصفیه کن و آب آتش
 لذاراده که روز تمام شود مانند شکر گردد پس
 برون برار و بمیان موم بگذار و بطریق جانی نگاه
 دار بعد از آن بقدر بر مکتی در موم بنه و بیکنی
 طرح میکنی بهر چه درش بخواب از کواکب سعاد
 بقدرت الله تعالى التوفیق شمس کرد که تار و تار
 قیامت شمس از او متغیر شود باینه توفیق تو یوم
 ای که هست طالب اسرار و غایبات اینها از تمام بزدان
 اول و ثانیه جزوه رابع خامی بود حرف مرکز جزوه جمع جدیدان
 نسبت اول و ثانیه نسبت ثالث و رابع نسبت رابع و خامی نسبت
 وین

في اعمال الشمس اخذ روضته واسحق
 مع وزنه الكبريت الاصفر سحقا بلنقا واجعلها
 في بوظة والفح عليه حتى نفع النار واحذر
 غراجه فانه ذكره في العمل احدى وعشرين
 اخرج ملح الطعام بوزنه بالحق واجعله في بوظة
 والفح حتى يحمر واره واخلطه ذكره في العمل ٣
 مرات فانه يصير ذوا اصفر مثل كلس الذهب
 ثم اردت استزل وان اردت حله بماء عا دونه يبق
 يحول ويقعد فانه كسير حديد والديع قال
 امير المؤمنين ان الحرق الزهراء في العقب
 مرارا كثيرة فيقرب القمر بطلع الشمس انت الله
 تعالى تاخذ شفا لاسن الشمس وتلته من عيه
 والقمر حتى ينحل فيه وصعد عند النار
 اللبنة وكره هذا العمل بالعبه الجدي سبع مرات
 حتى تلين شمس كما شفع يقبل المضغ
 كما المصطفى وهذه العمل محمد بن ذكره يا عبده ماسول
 الحبل وهذه الشمس تتختم كالموم والله اعلم

في العقدة العبد

شمس

في العقدة العبد الغم العبد ثلثة سنة وواحدة
 القمر ثم الراحت والحقه وكذا السفيه اجم
 وسم الفارحت كل واحد منهم علامه و
 لعوس اول الراحت ثم فوقه الاسفندج
 ثم فوقه ستم ثم اجعل الملقه فيه ثم خل فوقه
 اول السهم ثم الاسفندج ثم الراحت ثم فوق الز
 حاج واجعله فوق الكل ثم ذوب اول الزنجار
 وحسن لا يقرب العبد ثم اجعل البوظة في النار
 والفح فيها قليلا قليلا حتى شفع الملقه
 وعلامته وديان تسبع لهما ثلثا منه علامه
 الاثفا دغم خذ منها واحد او من القمر واحد او من
 النحاس واحد او اسكبه ثم يخرج القمر اخالها
 فايده درشت عقاب اذا اردت ان تات العقاب
 فذعه ناعما فالقه فذعه ثم على كل ثانه مثقال
 عشرينه من قير من ق الكبريت فانه يحلله
 على حمر نار ليته ثم انذره بغيره فانه يجمد كانه
 البلور ثابت الفضة فايده واذ انظر

شمس

امر حجت بصفاه من العقاب و بصفاه من
 الکبریت نم طنجیه نان العرق بصیر و سده
 بکلس الفطنه باب در صفت ریح بکیر از ریح
 اسحق کیر طبل و نیک سلاویه نماید باخل نند یا ابله و صاف
 و طنجیه دهد بانش طایم تا دوازده ساعت هر صبار از آن کم شود
 بانه اصافه نماید بر آن خل یا ابله تا دوازده ساعت
 تمام الوقت می باید ملاحظه نماید و باید بپزد را بدین بار
 یا کل جرب کوه در سوراخ و باغ گذارد و بدین در سوراخ
 داده باشد بعد از آن باب کرم قتل دهد تا از حرکت
 و کافت پاک شود باز طنجیه دهد باب لیمو باخل
 بهین اینج بنابر این لطیف بهمان نوع تاز و روی
 شود و تا بسته شود پس دیگر بار و غلغله نیز در و نیز طنجیه
 که که بکشد طنجیه دهد بانش این سوزن لطیف تا زمانه
 که و قرض شود مثل قمر صفاء و القدر طنجیه در نیز جرباید
 و اد که دین نیز جرباید سیاه نشود و این رکن تا از کست
 و عظیم النفع و نامر لینه چون منجر جرباید جرباید در رم
 قمر بکشد از دویکد رم ازین نیز در صلا کشد قمر کلش

نیست هیچ

انگاه

انگاه این سکلش ابرابر آن عید فرزند لهراف کند
 در ظرف نجای مطبوعه و بنابر لینه جرد و محسوب کند
 بکشد تا سه روزت مر باید که هر باب بدست اول نیز سبب
 فرزند لهراف کند انگاه جرد و بر سبب جرد و جرد
 نه روز علاج کند که قمریت گذارد قمریت که
 اند قال سران مر باید نوع دیگر در شب ریح
 بستان بپزید را و سوراخ کند و سفید ز سفید را
 بکیر و جرد او زرد و سفید را جرد ابله و در ریح را کحت
 کند و در سفید نیز زرد و سفید را با بلای آن بریزد
 و بطینی حکمت بکیر و خشک کند و دوس در بقدر حال
 تا ده کورت که در ده تخم ملکه کند این عمل را بعد از آن
 یکد رم برده در مس سقر طرح کند که صحیح است
 در شبات کردن نوبت در بکیر و بکیر نیز در و در میان
 کجاست خوراکش باشد یا جینی بریزد و نیز در
 را بقدر دو بند انشت اینک بالای او بریزد و با لیمو
 و نیز او بدست بطیانه و سه ظرف را کج بکیر و بکیر و خشک شود
 آنوقت در تون جام بنیده از دیکه آتش زیاد بریزد و هر جا باشد نیا

نیست هیچ

نیست زنده

متراشد هر چه است آنوقت که سر و شد پیران بسیار و هر چه شکفت
 و جزو آنکه شده ثابت است و هر چه باقی مانده که ثابت نشود بعد از
 عقد اخلاقی نماید که نوزاد تازه بر نوزاد جدا کردن نوزاد را از آنکه
 برین قرار است بیاورد و قدح بزرگ درشت مثل آن آنکه آب
 بر نوزاد و هم نوزاد بعد بر نوزاد و در آنکه بعد شده چون نوزاد آنوقت
 که از دوصاف شود و جرم او در طرف دیگر باشد آن وقت آب زلال
 را آنست که در میان طرف بر نوزاد و جرم علقه نماید باز بگذارد و جرم
 در آنکه با نوزاد و جرم علقه نماید تا خوب آب صاف شود و به جرم جرم
 علقه این است که در فیتله از پیش پیران و سر او را در آن آب
 بگذارد و سر و کمر او در طرف دیگر بگذارد آب صاف بود و در طرف
 ف مایع باید خرف بر طرف آب باشد و کج بعد صاف شده است
 در نشسته در کت بر نوزاد و کل بکیر و دو بچون نه که بکیر یک باقی مانده
 آن وقت در وقت نوزاد تازه و در شقال آب نوزاد را
 با او به داخل کند و مسلای نماید تا در شقال آب نوزاد را
 بخورند و در بر و در آن وقت تا طاسی را از این دو آب که در کلفت
 در میان نوزاد و کت و در نریق را در کور بر نوزاد و در او را از
 از دو آب که گرفته مثل سر نوزاد بگذارد و در نریق را اگر بگذارد

نقد و

بقدر دو سیاه را بگذارد و لب و جرم سیاه را از خال بچیند و سر سیاه را بگذارد
 و خال درشت بگذارد و در دغال را قهقه کند و آتش بر نوزاد در دغال
 از دو که افتاد عقد شده آتش در خاک نوزاد را در نوزاد در پشت
 سیاه نریق عقد شده بیفتد و در دغال نریق نریق بلف
 نریق نریق بکند از دو نریق را آب کند و قدر نریق نریق کند
 با نریق عقد شده نریق سر او آب کند این نوزاد را ثابت
 از نوزاد آن نریق است که نوزاد صحیح است سر نریق و قهقه و اتم
 و با نریق خورده است

نقد و

صفت مع مکلت از قول حکما که باید با آب مکلت شود
 برین نوزاد بکیر نریق نریق یا نریق طعم هر قدر که خواهر
 بگوید و در طرف نریق آب بالا را بگذارد و بگذارد از دوصاف نریق
 بعد بچون علقه گذارد و دوصاف کند آب او را در میان نشسته
 و این کت و گذارد و در آفتاب نوزاد و این او را بکیر و خیزد و در
 مکلت شود و جرم نوزاد و نوزاد را در نشسته کف کل بکیر و در در
 آتش علامت گذارد آب بر و در نریق مکلت نماید
 سم الفار که کل که نوزاد شقال باشد و اسبق که سفید
 باشد نریق سلا بگذارد و نصف او مع مکلت با آب و کیر

با آب لیمو صاف یا سرکه شده ملایم کند و در میان دور را دوست
 نشسته تا دوازده ساعت بعد خشک کند و خوب نرم بپایند
 بکنند در میان گانسه چینی گل گرفته و بگذارد در آتش نرم
 و سرکه یا یک انگشت بالا را بپاشد و دوازده ساعت
 زیادتر بپوشاند و در ظرف گذارد سیف در علی قرص مال خوش
 جوده سه شقال بر آده نقره کیمشقال این هر دو قلم اعلقه
 سازد و بپوشد و مذکور را در بوطه کمر در آتش ملایم گذارد
 و در بپاشد آده نقره را کم بخورد جوده بدیهه مخلوط شود بعد
 که را آتش گذارند سر دیشو بعد بپاشد و در لاسرغ سه سفید
 بورد تنهار نمک قلیب نشسته گو سپیده این را را
 نرم گو سپیده قرنی مهراف طعم مذکور نماید در بوطه و سر بپوشد
 یک سر انگشت نشسته نرم بر سر دوا اول آتش را سر بپوشد
 جمع نماید و بپوشد و در آن نشسته آب شود با فاصل بر آتش کوه
 بگذارد و اینقدر بدید که خوب آب شود و همه را تمام بپوشد
 زینق مذکور عقه میوه بعد کیمشقال از این عقه برده شقال
 سه نرینه سفید میوه سر دیشو یا نقره شقال بعد
 شقال هم نقره دست برده میوه پست کیمشقال سفید
 نرم در نهایت خفیه

نیم

نرم در نهایت خفیه فوج دیگر بر آده این زینق این دو قلم
 مخلوط نموده یکدیگر می کشد به به بعد بپاشد و در شقال از این سر
 خورده و کیمشقال بورد و کیمشقال تنهار و کیمشقال نرینه
 مخلوط نموده آب کند و دوازده ساعت به پاشد آب بکنند سفید پاک
 خواهد شد و سلم فوج دیگر قلع و شقال نازک نمک جوده بپوشد
 سیاه بکنند بعد بقدر یکسیر سه بر بول مذکور بر بپاشد و آتش نرینه
 تا تمام بخشد شفه بعد بپاشد در مقابل یکدیگر را با آب
 بکنند نرم سفید خواهد بود فوج دیگر مفقوض نمک سترگی
 راج سفید تنهار فافوق ورق نقره اول ورق نقره
 در تنهار انداخته که می شود بعد از آن راج و نمک را نرم
 گو سپیده مخلوط در تنهار نماید بعد بگذارد و خشک شود و نرم بپوشد
 به به چینه به باله سفید شفه فوج دیگر در گشتی جوده بپوشد و سر بپوشد
 کا و در سر بپوشد با زرد سر کین کا و کف را صاف نماید
 در وسط او را نواران کوچک بکنند هر دو را بعد بقدر که کودک
 که کلی قرمز را در مثل رنگ عتاب و دانه قرمز سر
 را در وسط دانه او هم خط را در یکویه و در سر را در

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

طیله کاه

طیالکاف و فرشی کند و پنج شقال زینق در روز فرشی
بیزوان یکی دیگر سلفاف کند و آن فرشی را هم بریزد
و هر دو را در روز هم بکند و در سر بوش را یکدانه آتش
بکند و در وقت کند تا کمر بکشد تا صبح بکند و در بانه صبح خا
کشته او را بر هم زنده و جیده را از علف جدا نماید چراگاه
صاف نشسته و داخل شده در آب بریزد و بر سر هم بزند
علف رو را بکند و جیده کشته شده در ته آب بکند
آن وقت یک گندم بکند که گاو یا گوسفند هر گس بدید
بخورد و ناخن سلس البول را بر فیه کند و آدم را بر جان
خوبی کند و زیاد و اشتها آورد و در چراگاه زخم گوشت
داشته بانه بقدر یک برنج داخل سر بکند و بر زخم
کند و در جاق شود و خواص زیاد دارد و نوع دیگر در کشت
در سفر بکند و یک انگشتان زاننه و سراد را بر او راخ
کند و بعد از سر بکشد و بکند و در سر بکشد و وقت کند
کار دم زدن را از او را که در کوره هم نافع دارد و هر چه بانه
آب می کند در ته پر گشتن می بکند و یک بوطی در دار

در کشت

زینق

نفعی

قلعی و قدر بر ملا در وقت سلاطین از هر دو سوار و خوب سلاطین
ناید و قدر فرشی کند و در روز یک سلاطین کند و در روز
هم از فرشی که باقی کند که خوب اطراف بول را بریزد
و بعد بقدر زمین کشته بر او بپزد و زینق را نیم زن و کدو
بکند و در روز کشته سر کتی که و بر سر دوش بزند و بکند
رو در روز و دوش بکند که بهر روز و بعد در شوا آنوقت
می کشته را از قلع جدا نماید و در آب اندازد که یک بکند و قلع
و جدا شود از آن نوع دیگر که در سر را بر هم آرد
علی ترکیب قمر بکند نوره بورد شکار هم بکند
قمر بکند نوره بکند این را با جیده و سر در داخل
کند و در کانه بکند و در بوط کدو را از بالا آتش داده
اما نشسته باید بالا نوبت بریزد و بکند اما نشسته آب شرف
بعد در سر کوره کند اما نشسته به بقرب صد بیجی دم
بعد بکند و در سر دوشانی علی را در بار باید که بعد
یکی بر پنج حلاج کند نوع دیگر که کمر را بر آب
سر بر آب در نشسته یا یک سنگی ناید بکند که ناید
بر آب آب بکند و یک برابر از آب بانه در صفا کند

قمر

قمر

در کشت

یاد داشته و در آفتاب گذارند شش هفت یوم تا غلیظ
 شود بعد از آن بم آفتاب سفید را بر آفتابین او
 بنمایان کند و باز به آفتاب گذارند تا خشک شود
 مثل سرف سفید بعد از آن سه متقال چغندر
 ببرد و آب گندم سه دفعه و دو دفعه در ریح روغن
 زیت بریزد و بعد سه متقال ازین در بوت بگذارد
 تا دو احوط شود نفوذ حاصلی گردد و تکلیف می
 آنجه قوت به هم خست بر کله آورده کوبیده و سبزه نازک
 گندم در سبزه کله در میان بر کله کوبیده گذارند و کوه را
 بعد از محضوب کوبیده و قدر سرگین کاه در بالا و ریخته
 و بعد در سات بالا سرگین ریخته و آتش در او زده تا بپزد
 و خاکستر شود و بعد بر آن آورده تا دوباره بپزد و بن حلقه علی
 نماید که نکلس شود و این را هم باید با شیرین خرد چهار گشته
 قلع و روح و سرب از هر یک یک مثقال گرفته در میان سرب
 آب گندم گذارند تا آب شود و بعد از آن یک مثقال زرد قلع را
 کم کم بخرد و او داده و هم نرند گشته بشود و ریح بکشد سوزی چشم را
 زیاد کند فایده است و دیگر گشته فلاد و فلاد را در کاسه چینی

تکلیف می

چهار گشته

فلاد

سح

کل گنده سر که بریزد و فلاد را هم بریزد و در سرب که بعد از آن
 پوست بپزد و در چهار یک فلاد سرب بپزد و بریزد و در سرب او
 بعد کاسه را بکشد از در روی سرب و آتش افکند در زیر او بکشد به
 با چوب پانی بهم نرند وقتی که جوش آید تا خوب کف کند بعد کف
 با چوب پانی بکشد و بریزد و بنشاب چینی تا آتش مان که تمام شود
 آن کف را اسلایه کند تا خشک شود و کل هم باید کل زرد یا سرگین
 باشد بیضا و گشته سرب را در سرب آب گندم که کفچه جدید باشد
 روی آتش بکشد و کم کم که در در زیر و با سنج آهسته بهم نرند
 تا آتش مان که مطلق خاک شود و گشته قلع بقاعه سرب طوی
 که در در زرد قلع نرند نزع و بکشد روح را در بوت بکشد بقاعه بدهد
 آنچه بپزد بکشد بپزد و از آن بکشد است فسی دیگر
 روح و قلع را داخل کله که کوه نرند گشته مس بپزد و صفت نماید
 مس را با در سلاط را کوبیده و فشرش و لپاف مس کند و در بوت
 از قلع یا در جوف قلع بکشد و بعد برین با رجه لته که نه که باشد
 و او به بپزد و بپزد و سر که نه بر آن بپزد و فشر و بکشد مس
 گشته صفی نازک کند مس را و لا با نازک کوبیده بگذارد

سرب

سح

سرب

سرب

سرب

سح

در دینی یا کوزه دهن گشتا که او منجاست منجست بجز در سر او را که در وقت در
 کوزه فحش می کرد که کوزه گرانند بعد پلان بیاورد تا وقتی که مثل
 سفید آب شود حرکت باه اول نشواید بجز به نایه نیک او را در کوزه
 بگذارد تا مثل سفید آب شود بعد میان آب بریزد هر چه به آب نماند برآ
 ی در چشم خنبت و بعد در یک برنج یا کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه
 حساب می آید در باب حل طواسع کوزه در آب بریزد روی نک
 طبرند بگذارد در میان کاسه چینی که کوزه کاسه دیگر سر برین
 کنند و کل زر و نیک را خیزند و نند وصل نماید حکم در زیر نین
 زبل آب آتش بر نند سر در گشته بران بیاورد پنج مرتبه عرق
 بریزد و همین قاعده دوسه ده که در پنج دوسه دو برابر نیک
 عرق خورده نشود و باید عرق کوزه در خالی باشد و این است که
 مت قمار را بر آن می کشند که مال فرستاده را به دار و وجب نیست
 بعد از آن نیک را بران بیاورد بکند در جوف قرع کل کوزه
 و عقیق را سوار کند در کوزه بگذارد آتش بریزد بوزان
 تا مظهر شود بجز از آن مظهر بعد بیکم نفایس بریزد در
 میان فنجی چینی اصل بگذارد گشتا آتش زغال که به بخا

۳۰ زنگه ای آب

حل طلا

آتش

آتش گرم نشو طمای پاک را مقراض کند بمثل کافور نازک نشود در
 میان مظهر بریزد در میان فنجی که به بخار آتش حل می شود بعد
 نیم کوزه نیک بخور در میان چاهر قهوه دار چینی بریزد و بخور در
 قوت باه را زیاد نماید کامل است و تخمین مزاج کند و نزل عطر آورد
 و عراض سودا و سیراف غایه و دفع جیب رتبات کند و ملاحظه نماید
 هر وقت خنبت غلبه گویم نماید که خنبت غلبه نشود و علامت غلبه
 لکون خون آنست که آدم بمثل مقبر خورده مانده در کجا بر عضو
 سیر میکند و تخم چشم قرمز می شود و رنگ سبز می دهد این علامات خون
 طریقه علی قمر که به بخور بر رسیده و صحیح میباشد اول بسیار دپاله
 نفقه خالص سفید تاب هر روز که بماند و وزن بسیار نفقه
 رنیق و سار رنیق سم الفار سفید و نصف وزن سم الفار
 دارا شکسته فنج و سار در سم الفار دارا فنج که این سم جزا
 را در هم صلا به نماید بعد رنیق را هم در آنها ریخته و صلا به نماید
 بعد اجزا را در پاله نفقه نماید و سار سار را با صفت نفقه بکشد
 یا با چاه از چینی و اطراف آن را با کل حکم بکشد و پاله را با کل
 جبهه کند و بگذارد و خشک نشود بعد در یکو قیبه زبل اسب

قرص زرد

خالص دس ده بعد درین نعل آب دس ده چون سر شد
 بران آورده همان پال را در بوط کند ارد آب کند و بر یک نعل
 و نگاه دارد بعد بیاورد و بر آرد دس را در رنگ و سر که شد
 سلایم نماید تا شود او بر طرف شود پس در بوط آب کند و در سر
 و رنگ و نعل در بر نیز تا چهار مرتبه نگاه دارد و بعد بیاورد
 بر پنج تخمه را و آب کند و در یک آب لیمو بر نیز تا شش مرتبه
 بعد بیاورد و در وزن از دس که پاک کند و یک وزن از آن برنج
 و شش یک از آن پال را که در سبب در آن آب کند و در یک
 در بوط نماید و آب کند و بر یک بر نیز بعد او را در بوط فرزند و لیمو
 او را در شش کند و آب کند و بر دفعه ثالث در بوط کند و بر یک
 بر نیز دس شغال یک شغال نیم نقره بر او کند او بکار برد
 که نقره سفید نرم چکش خور حاصل شود بجهت استیاب سگ ختن
 بسیار خوب است اما از قالی بران نرانی بکن مراد قسم است که بدون
 که و ریخته و از نقره مخفوف را در و حکاوه دارا شسته خوب پیدا
 نفع بجای دارد و از شسته کثیر اگر که خنک بر برد هرگاه که بخواهد وزن
 کم ببرد بیاورد و دوات چینی و صفرا نقره بعد از دوات

بیاورد

بیاورد و اجزای فوق را در دوات کند و صفرا نقره را بر سر دوات
 گذارد و کل بگرد و دس ده در یک وقتیه نعل آب و بعد یک
 بر پنج طرح کند و نصف نماید ده که تمام است بطریق فوق این
 شسته که بنام دوات مبداء که در است اما بقا عده همین الحاکم
 فوق است علی نماید آخر علی که مرقع طرح کند و نقره و دس
 و دوات را که با هم جفت کند و در وقتی که آب شد انوقت در شش
 شغال یک شغال و لیمو شسته و شش کوزه تر یک نعلی بروی
 بر نیز و حرد خورده و در هر شش به مد بعد او را بر یک بر نیز
 که نقره سفید خوب حاصل شود با در خلات ندارد و سحر نماید
 دکار را در است با پنج هم برساند که حقیقه رو سیاه شود و دروغ
 قلم نرود و بقیه قمر بسیار دس الفای سفید را هر قدر که خواهی
 و سلایم نماید و نگاه دارد و در مقابل سس نقره بسیار خوب
 سلایم نماید و بعد بیاورد و شسته و نصف از آن نقره را در
 شسته نماید و سس سلایم را در بالار نقره در شسته بر نیز و باقی
 نقره را در بالار سس که در شسته کعب بر نیز و آن شسته را در
 بالای آتش ذغال حلایم بگذارد و او را در کوان از آن شسته

قوی
 بقیه نقره

سپردن خزانده اندر رشتنه اور بالای او بر نیز بکده اند و در او آبی
تمام خود بعد بر دار رشتنه و در اجزاء رشتنه را سپردن بیا و در او از ده
برابر در او استیز آب ماء الراس کم که بالای آنها رنجته و اندر
سلامه کده که کشتند بعد از تمام شدن استیز آب دو یکم از کشتند
کن و بر دار و بیا و در هفت قسمت کن را بکده اند و یکم ظاهر
از آن دو اما که در ساخته به بنده اند بالای مس که ساخته و
بر نیز که نقره خالص بسیار خوبست از آن اهلان سپنهان
در قاعده استیز آب ماء الراس بیا و در آبک و قیاسا
وی و هفت قسمت کن و یکم قسمت او را در آب بالای
او بر نیز بکده و در مقابل آفتاب بکده اند بعد از آن را از دیگر
بر و در قسمت ثانی بر نیز بکده و در مقابل آفتاب بکده اند
بنا بآب را بکده و در قسمت ثالث بر نیز تا هفت مرتبه همین
قاعده که استیز آب ماء الراس اینست قاعده و مس اینست
که در ظرف چینی یا گاش کده و گاشه دیگر در او بکده اند و کل
بکده و در زیر آفتاب سلامه کده تا در مس بیا به مکتک
یعنی بیا به خاک شود نصفه و در او در ظرف نقره ظرف

تبرکات و البرا

۲۰۰

56

五

دیگر چنین کل گرفته بالای او گذازد و که بعد سر نه آشت کل
کلفت باشد سه ساعت یا از بیج تا ظاهر آتش کند و آن ظرف
بالای بید بقدر دریاغ شود که دست را اندازد تا شش
باید دو ظرف در هر یک گذاشت و آتش کند و دور او را
با کچ و سریش فیتله ساخت و دور او را گرفت و سر
دور او را کاسه را باید سر راغ کند و آتش کند تا وقتی که بخار
و عرق تمام شود آنوقت بول را بر دارد و آتش کند تا شش
شود نکه انداخته بکبر در آب آوم را دور ظرف کند اینقدر
بکند نه که بمثل نیک در دست یک بچسبند آنوقت بول
کشد آن آب نیک قلیاب بکبر قلیاب سه خوب
دور ظرف کند آب سرد را بر سر نهد و دور او را گاه هر یک
بعد از دور و نیک صاف او را بچرخ علقه بکبر و جرم
او را با نیک صاف کند با چرخ علقه آنوقت آب صاف را دور
در یک مس کند که در یک سنگ یا ظرف سفال
بکند و سترت و بکند تا نیک شود بکلی دیگر آب نیک
شسته باشد دیگر سرد و گویند که نیک قلیاب باید از نیک سترت

206
100

شعب

مجلس
مؤرخین

9151

از او دشمن انتقال می بر آید با هم مخلوط نماید و در بوطه
راخته و نشیند که بسیار نرم سلاویه گفته باشند در روغن و روغن
بقعه رسیده انکشت و از هر دو آتش کند و بدنه مانینه آب شود
آنوقت از زیر پدیده تا که نشسته و سفتی نبیند مثل جاب
آب تا که صاف شود خوب در بوطه و دیگر آتش را اندام
حروقت که قتر تر بپوشد و رفع نموده آب بنزد جسد
سفید شده یا نفقه منصف کند و قدر در آتش کنیم
و نه نشانه را داخل کند تا که نرم شود و نفقه فستاده
یا ربان محمد شاهر و نفقه نرم میکند عوض نشانه را در وار
اشکسته اما رنگ را ضایع میکند معوض خاک بگوید صفا
نفقه بگوید و بعد هر قدر که خواه نفقه بگیرد و در میان بپاشد چنین گفته
و نیز آب راخته و نفقه را بر سر نه و هر وقت که نفقه خاک نشسته
نشیند و از انگاه دارد و نیز آب را دور بر نهد و آنوقت صیام
نور بر او داخل نفقه اندام صلاویه نماید و ظرف است یا برنج را بر کاسه بپزند
نشسته از این دو با هم آن ظرف سفید شود و آنوقت نماید در
روغن آتش گذارد که گرم شود دست بمالد سفید شود اما باید نفقه

و کرم که از او متکدن کرد و چون در ظرف ضبط نماند تا
دیگر اخورده چند عدد و بانه و آنرا حل کنند در حل
معادن پس بعد از افعال غریبه از اومی آیه فیرونه
را چون بر اجساد و نرم گذارند صلب کند و مکاش
او فکلیس معادن و تثبیت نفوس ارب
و آب حیوانی که بقدر بدو و تلخ است جسته تنقیح
و ن روبات و بیاض آن مجرب دانسته چون
پنج لقا در ابای شش ساعت بچون شده نرم
و مطیع کرد و اهل تجربه او را عاقد مارب
و مقطر او را بپزد اندام و مو در جسته تکمیل صفا
عت از مجرب است شرفا نه و چون شاف و رسم بر شاف
با سرب و سفل و سبه انجیر تقطیر کنند معادن و جمیع
این صلیب را نرم بپزد و سفیدی که از نه
رخا است و صاف کنند آن و در آفتاب رنگ
کرفتن بپزد و با آهن نیز همین فعل میکند
با دنجان بسبب سرعت که از معادن میگرد

محل بیان
و افعال خسته
و صلاوات و صلوات
و تکبیر بیان
تغییر ساد و زینت
و بیاض و شرب
نیز استخوانها عقد
از دست و تکبیر

ازین جهت که این
 کتاب در این زمان
 نوشته شده است
 و چون در این
 زمان که در این
 زمان که در این

وچینا دینا اور

و چون نرسد راه را در او گذاشته و در آن حل کند و مشت را
 گذاشته و در آن محلول ریزند بغایت تنقیه نماید و محلول
 دانسته اند و بدستور مساوین کبریت را در شربت محلول
 باو باعث نفی کبریت و شبات او دانسته اند چون
 غشیه را بر صفحه مس حلاج کند بزرگ نقره کرد و با غشیه
 و آن خواص نقره است که چون آن را بر زینج بسیار آید
 و با مثل او مس بگذرانند و بعد از آن شوره بدان می افتد
 مس از آن سحر و نموده و آن را در کمال نرمی می گذارند
 سنگ که به قسم می باشد و چینه و قسم آنرا که یکی صفیه
 غیر براق و دیگر سرشته لون باشد حصص گویند و چینه براق
 صفیج را السفیداج حصصا حصین نامند و چون مس
 را با آن زد و بگویند و با براد با لند مس را ریزند کنند
 و چون کبریت خلط زن را با مثل او نرسد در انفاس او
 کبریت و سدس لونک ساییده و فقطر کنند افعال
 عزیز در مشت نماید و کرب را عقد کنند و گویند مطوق
 صلیبه را بسیار نرم کنند و در کبریزان قذوین آب

سیرت الازمان
و تنقیح مشرق
و سفید حاکمیت
صفحه ۱۰۰
بازار بزرگ

سید ذوالکفایت
صفا
در بغداد

فردین

دست

دفعه اول

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

شش

اینکه یکی بر پشت متقال زنده یک طلق کنند و هر پنج زنده یک
یک خیره منجور و در آن باب بر آید باب در عمل شش
از تخم رالت کو مرغی آمده است که او را میزنند
این را در سیده است و پیرش از جدر سیده است بکیر
از کلفت قشر البیض تازه آن مقدار که خواهی کف کنند
بر بوزن او و نشاء در مسعد لغایت نیک بر او چل کنید
در ساعتی پس از سر جهان که سیاه بپزند و تازه سسته
بودن آن کلفت قشر البیض و سحق کنند با او در قار
زده کرده در سر کینی آب دفن کن سه هفته در جفته
سر کینی را تا زده کن پس بیرون آرد اگر سیداکشته
باشد از خل آن آب که سسته همچون خندس پس بخور او را
و فقط کف بقرع و زنجبیل پس چون فقط بپزد بکیر از
زنجبیل آن که خواهی و در معرفت آهنی بسته و فرو بر
در این آب مقله سر سوسن نرم پس او عقد کرد
همچون سسته سر آهنی طلق کن از سر و در این از
هر چند که خالی و در اصل کنی او را با عقد کنی پس

طالع کنی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

طالع کنی در این باب
طالع کنی در این باب
طالع کنی در این باب
طالع کنی در این باب

طالع کنی در این باب و اگر هفت بار چل کنی و عقد
کنی در این باب و اگر هفت بار چل کنی و عقد
این نسخه با از تخم مرغ رسیده است که غلظت رسیده بود
منجمل طلق و بنفشه الزرق هر دو سر سسته بسته طلق
محول و در ده تنه کار و در ده از سر و شب یا بی جمع را سحق
کنند با هم برابر بول صبیان برابر که بکند و در است
و در است باشد و در شیشه طلق کنند و در است کنند و در
سند ریش با طلق محلول شود و بجز از طلق محلول
و در جزو زنجبیل در بوسه گرم کنند و بنفشه کرد و یکمقال
از آن برده متقال قلعی سفید کرده باب شش و یکمقال
طعام طلع گرم و قه قالص بیرون آید و این اعلم عمل
بکیر بکیر بکیر بکیر بکیر بکیر بکیر بکیر بکیر بکیر
آن سیاه را از این بکیر و در جزو زنجبیل بکیر بکیر بکیر
که در کامطین بکیر حکمت کنند و در است نون نند و سسته
ر که کف و بیرون آرد و بکیر بکیر بکیر بکیر بکیر بکیر
که بر صفت و در کف متقال برده متقال زنجبیل طلع کنند

در این فصل از رساله حکای هند باطلال هندو رساله
 یعنی گمباریه است و آن مخصوص است باوریه در
 کپی که است حفظ صحت و طول عمر و تقویت قوی
 اعضا و تنبیه باشد اکثر اثر الیبت و نه اسپرانیان در
 مزاجه است تقسیم ثالث در اربع و خامس مراقبتی
 رویناء علی و نه او را قلم مذکره شده اول نشده و
 طریق پنداریان بسبب تناسب مناسط اعتبار گشته
 است و حقیقتی اقل فایده داشته بحر آن میاد است
 بنیاد از انجمله رساله گنده نیست که عبارت از
 کوکوه باشد و ابونا اجساد اشاره با دست و طریق
 است که کوکوه سنده روسی را نرم کوکوبه در مفرقه
 آهن بر دهنم گاه در بقدر که او را بپوشاند با نشی
 که اخیره و از خرقه که بر سر کاسه شیر تازه کاه بسته
 باشند صاف نمایند و صفتی اردا خنثی که دیده
 منعقد و مش بسکه زعفران رنگی شفاف صاف کرده
 پس خشک نموده ضبط کنند و این سر میبندد صفت منفی

در این فصل از رساله حکای هند باطلال هندو رساله
 یعنی گمباریه است و آن مخصوص است باوریه در
 کپی که است حفظ صحت و طول عمر و تقویت قوی
 اعضا و تنبیه باشد اکثر اثر الیبت و نه اسپرانیان در
 مزاجه است تقسیم ثالث در اربع و خامس مراقبتی
 رویناء علی و نه او را قلم مذکره شده اول نشده و
 طریق پنداریان بسبب تناسب مناسط اعتبار گشته
 است و حقیقتی اقل فایده داشته بحر آن میاد است
 بنیاد از انجمله رساله گنده نیست که عبارت از
 کوکوه باشد و ابونا اجساد اشاره با دست و طریق
 است که کوکوه سنده روسی را نرم کوکوبه در مفرقه
 آهن بر دهنم گاه در بقدر که او را بپوشاند با نشی
 که اخیره و از خرقه که بر سر کاسه شیر تازه کاه بسته
 باشند صاف نمایند و صفتی اردا خنثی که دیده
 منعقد و مش بسکه زعفران رنگی شفاف صاف کرده
 پس خشک نموده ضبط کنند و این سر میبندد صفت منفی

در این فصل از رساله حکای هند باطلال هندو رساله

و چنانچه بن قسم مستعمل میگردد اول آنکه هر روز یکدانه را
 ساخته با یکو قیبه شیر تازه گاو مرزوح منقعه باشند
 شند و تفریح کرده اند که چون بیست روز مداومت کنند
 برق و جرب و قروح را از ایل نماید و در دو ماه بعد بل
 طبع و حفظ صحت بجهت نماید که هرگز تغییر مزاج و مرض
 بر او طاری نکرده و در سه ماه صحت و تقویت قوی و در
 سه و ده گاه بجهت اقصای احداث کنند و در یکسال ضعف
 بنیه و پیری را از ایل کنند و یکدانه هر روز یکدانه را
 باید در پیلجات نرم ساخته بر دهن باد و بخان که از تخم او گرفته
 باشد چرب نموده باشند تا اول نمایند و چهار ساعت غذا
 میل نکنند و بعد از آن از اغذیه لطیفه تناول نمایند و تا شفا
 باین طریق سلوک نمایند مگر سفید را سیاه کرد و آنرا بجای
 دیگر سفید نشود و جذام و فالج و تشنج و سلس و سعال قدیم و بوا
 سیر را رفع نماید و در وقت سحر و حواس بنفایت
 قصدی بر سر نه و یکدانه هر روز یکدانه را باید یکدانه
 طلق سیاه مخلوط مکمل ساخته با روغن تازه گاو
 که

نور و خوردن

بیتا

بیتا

که استعمال نمایند تا نگاه بدست در منافع مذکوره را مشاهده نمایند
 و از شرایط استعمال جمیع رسایز است که اول تنقیه نمایند و
 در ایام استعمال از شر شراب و لبنیات و آنچه در او حرارت
 غالب باشد و از سبزیجات و حبوبات و عینقه و اعراض
 نفسانی اجتناب نمایند چه در راه بشروط مذکور عمل نمایند
 نمایند بافت هلاک و امراض مزمنه صعب میگردد و باید
 دیگر رسایز تری بکارست و آن عبارت از پیلجات
 و طریق آنست که سیصد و هشت عدد دهنیه باید
 بزرگ اعلی را در ظرف سفال مانند کوزه که بول کاف
 ماده بر آن بریزند که بقدر چهار انگشت او را بپوشانند
 و سه کوزه را محکم منقعه در زمین پاک و قی نمایند بنهایی که
 سه کوزه بیرون باشند و تا قریب بدو هفته بگذارند و در
 روز طلوع نماید و هر چه از بول کم شده باشد اضافه نمایند تا
 بپایان رسد و سپس هر یک را دو نیم کرده و آنرا از خارج
 نمایند و بنیق منققی که اول او را در عبارت از اوست
 باکر که در منققی مذکوره بپسویه مکنود و در هم بپایند تا

خوردن پیلجات
 و خواص او

بیتا

یکسان کرد و در قدحین کل حکم گرفته در دو یک پر ریخت
 تا بش نرم گذارند تا منعقد گردد پس بسیار نرم ساییده و در جوف
 هر دلیله نیم گرم گذاشته نصفین هر دلیله ابریشم پنبه
 مستحکم نایبند و دلیلیات را در ظرف پاک کرده غسل گرفته
 بر آن بریزند بعد یکبار و اینچون شده و ظرف را در زنجیر
 تا یکماه در فن کنند بعد از آن چون بیرون آورند اجسادند
 که در اجرام دلیلهای غرض منوط استری از آن نماند و دلیلهای
 مرغی شده باشند هر روز یکبار در انشاد نایبند و تا چهار
 ساعت در خوردن غذا تا خیر کنند و بعد از آن شیرین
 کاه و اطعمه لطیفه نماند و شکم و کوشش لطیف تناول نماند
 پس چون یکسال مداومت کنند بدستور یکبار مذکور شده
 جمیع منافع مذکور سابقه از سیاه کردن بدن سودی سفید
 و زیاده عروق و تقویت قوتها و رفع ضعف پیر و اعاده
 شباب و صحت ارداج و مزاج و حرارت غریزیه را حفظ کنند
 صفت زیستق منقی زیستق را در آن سندیای تریاج
 یا مزج باب یکبار پیدا انجیر ساییده تا جرم و سیاه
 اوزایل

۱۰
 این نسخه در
 کتاب
 شمس

اوزایل کرد پس باب یکبار عنب الثعلب پسته و سحر
 نایبند و مرتبه سیم باب نقع دلیله بسیارند و بعد از آن
 مغسول کرده و صف اول او را با نودل آب خالص در
 یک سنگ با شش نرم بچشند و هر چند آب بخلیل
 تا یکبار کل یکبار بتدریج بر او بپزند این تا مجموع صد و هشتاد
 لی او با نودل آب بخلیل در دس بر داشته ضبط کنند
 و این مستحی است به ایدلار و اح منقی آثار لغت
 عربی شرب ترخته است و طریق احراق او در دست
 ت نه گویست در دویم سر و خنک و مغسول او جبه
 قرح چشم و جوشن آن و جراحت خض و اعصاب
 و بعد اسیر و زخمها که در روزف الدم و سیلان رطوب
 بات و بار و غلظت کلسر و جهر قروح مقعد و با ستر که
 جهر تحلیل و در مهاد استنقا نافع و بدش سترنج
 و خوردنش کشنده است این تفارغ شوره گویند
 و آن از بخار طاهر بر در زنجیری شوره زار هم میرسد
 و بعد از آن صفیه آن با شش شبیه بنک غنی و در آخر

این نسخه در
 کتاب
 شمس
 در خواص شوره گویند
 ریت

و سیم گرم و خشک و مفتوح شده و منفق بلغم و اوست
 بدن و سهیل و در نهایت حدت و قدر است از سنگ
 و بزرگ در افعال و جهت علی سبب زود در کما نافع و مجرب
 دانسته اند و معتقدند و کرده و مصلحت کثیر او عسل و قدر
 شربتش تا نیم در هم و بدست ملج اندرانی و ربیع
 هم از او در هم با شکر جهت احتیاج بس بول که بهیچ چیز
 دفع نشود مجرب است و از خواص او سرد کردن است
 بعلل مخصوص که آب را در ظرف روی تدبیر کرده در آب
 نهاده حرکت دهند و او جز اعظم بار و دست انداخته
 سر نهانند سنگیت سیاه و بار صحت و ابله کسرا
 اعتقاد است که چون چند روز با صابون سبک نمائند
 قلعی خوب بشود بهتر میاید و اصولی است که از ناهنجاری
 خیزد در او هم در سیم خشک و گوشت در چهارم خشک است
 و بمراتب درجات در او اختلاف نموده اند قاعی و محقق
 و باقوة سیم و قاطع جریان خون از جمیع اعضاء و معوی
 اعصاب و منفق چیر که خنثی و گوشت زیاد و جهت تقویت

نسخه
 سیم
 سیم

با صره

با صره و حفظ صحت چشم و رفع حرارت و طوبیت قروح
 و اندمال آن و التیام سایر قروح اعضاء و بالذکر شد معوی
 با صره بپایان و عدل او جهت قطع جریان حیض و خروج مقید
 و ضار او بر پیشانی و نصف سر جهت قطع عرق که از خبیث
 و با صره تازه جهت سوختن آتش و بار و غنای چون بر بدن
 طلا کنند جهت کشتن و رفع قمل و زور او جهت جراحت
 تازه و قطع خون آن و قروح و زکری و خصله و قرحه چشم
 بغایت سفید و محرق او که با صره سرشته بر آتش گذاشته باشد
 تا سفید گشته بتوزد لطیفتر و معتدل او لطیف است
 و با صره در رگین حررون و سنگ حبه غش و کوبیده
 چشم مجرب و با حفظ و مساق جهت معور و مجرب است
 حجر مرست و معتدلتش و مفاصل و خوردن او قاعی است
 و بدست اکبر و مصلحتی شکر و کثیرا سفید که به نفع است
 سفید اب نموده و انچه از قلع ترتیب میدهد چند سفید
 روز نمهند و بهتر است که آن چون قلع را صفای کرده
 با نکر کوبیده با تخم او آغشته بر روی کوبیده که آغشته در خم

سفید اب
 که از قلع
 آورده

سرکه یا طوطی که سرکه داشته باشد گذاشته سرطوف است که تمام
 بنجا سرکه قلعی برود از هم بریزد پس از سرکه بیرون آورده
 خشک کند و بکشد به پینه و همین عمل مکرر کند تا قلعی
 حل شود و مثل سفیداج را یکی علت زایل شود و ترشحات
 است و آنچه از سرب سترتیب دهنده یکی بهین و ستر است
 و یکی احراق است و او با کربست نه اسفیداج دور احرا
 ق او اگر مبالغه شود سرخج اصل می شود و در وقت سرد و گرم
 خشک و غلظت او شرط است تا لطیف و محقق به لذت شود
 میرود و ستر و سفری و قاطع کشت زیاد و ملق قدر و
 و جبهه سوختن آتش نافع و با سرکه و روغن کاسه ستره در
 سرب و بنفشه در و در سها حار و مفاصل حار و مجرب
 و جبهه زخمها و شقاق در در حرم و شور او و بیاض رقیق چشم
 حیوانات و با شتر و آن و سفید و تخم بنفشه حار و یا
 آب غلبه القلی و سادات جبهه با سرکه و بنفشه و روغن
 الهم و حله و در راهم با اقلیمیا و آب بنفشه رفع رو
 شیدن مر مجرب و آنست از جبهه دفع به بده از بنفشه و
 کچرا و آن و حول آن جبهه منع حمل و قطع سبلان حیض

اسفیداج
 و احراق
 او با کربست
 ج از کربست
 سرخج

نافع

نافع و آتش مبدن از با علف خضاق و زیاد از یکدهم او
 کشنده است و به لاش آب و سرخج اسفیداج الحاق
 حین بفار مع سفیداب بزرگ نامند و آنرا از شست
 سراق صفا کچ کچ و امثال آن در زیر دونه احراق و بنفشه
 و آنرا به جالی و مغرور و انفع آثار چرب و صاف کننده
 بشره و نه طبع نطف الهم جراحات تازه و رطاف و
 طهر از آب جبهه با سرکه و او را حار و مجرب است
 و خوردن او کشنده است اقلیمیا بیونامه آن چندین است
 که از که اخشن اجست است و طهره مانند مس و نقره و طلا
 مثل کف و در بر و در آن و تحت او منجمد کرد و آنچه
 در تحت بهر سده با آن از جمله کف است که بعد از آن که
 خشن و بهر رسیدن کف است به کت فلز بعضی
 بطرف تحت جمع می شود و بهر ستر از طلا و آنچه در
 رنگ شیشه باصل آن فلز باشد و طلائی نماید و ستر
 و بعضی سفید و سیاه و طلائی از غلبه بوره است
 که بر طلا میزنند و گویند کاله هم میباشد و سر قشنگ

سفید بنفشه
 اسفیداج الحاق
 صحنه
 رطاف

نیز است هر یک از طبع مثل معدن او و بیست
 زیاد براد غالب و محقق و معتبر با صوره و منقح جزا
 حیات و جهت بر دین گوشت زیاد و رو بایندن گوشت
 تازه و رفع تعفن ز خضار و بیاض عین و بهیق و جریه
 و میل و ناخن و در معده و غشای ده و شکر و آب و
 طلای از اربع و جالی کلف و آثار سیاه و رافع
 سیر و باز عفان و افیدن رافع در مفاصل و فقر
 است و خوردن طلای او یک قیرات جیره خفکان
 و تقویت دل نافع و مستعمل از و محرق مغسول
 او و دلتش مرد است محرق مغسول است و مشکاف
 تکره که به چون جمع کنند زهر و در قشیر او را
 در که اخس و بعد از که از او یک بریزند تا سر و شود
 یک جز او با نر و جز و بیشتر را شمس کند و حقیر این
 معنی را مرقد و بیشتر و تحفیه میدهد
 بار و با صطلح الی مغرب اسم هر احمید است
 در اسید و مذکور و با صطلح الی اعران اسم

مغذی و در خواص است

شوره است

شوره است در البقره مذکور شد و او بخار با نمیت که در
 شوره را از منقح کرد و بعد از رفع اجزاء کثیفه
 نشیه بخت سفید میشود و جهت تحریک آب و تقطیل
 و تغییر عروق سالید و صفتی استخراج نموده و با
 لعل حرکت او را که در روز خال خوب پیدا رود
 نامنه از سموم و در طب غیر مستعمل است و زرد و
 او حایس خنجر اجزاء تازه است با کمک کوشش
 و از خواص البقره است که چون آهنگ این برینج سیاه
 لایند و با مثل او است که از آن بعد از آن شوره
 به آن با خند مس از آن سعه و منقح را از آن
 کمک تر میگرد و شکار قشر از برق و نوع معدن
 او قشیر شیم پیچ آن در ده نه بدست و بیشتر از یک نامنه
 و قشر شیم پیچ آن نه البقره است و بیشتر از برق
 گویند و نوع مصنوعه او قشیر الحام الذی به صرع
 است و قشر که با فعل متعارف است حرکت از آن
 و قلی بمستوی و سه برابر هر دو بورد ارمنی که مجموع

در شکار و خواص است

در

در شیرگاه و گاو میش بقدر بدست نیند تا شفق گردد
 آن بچوشانند تا شفق گردد و در آفتاب خند کنند
 و قشقرق سر بلجام اندازند مصراع است
 از بول علما آن نژادیک ببلوغ نه در ظرف مسیحی
 کنند و بادسته مسیح در آفتاب در موضع نیک
 مدتها بایستد تا صلیب شود و آفتاب او در سیم گرام خند
 و از مستعد است و او خال ارماعت سر و زرد گرد
 خفتی طلا و لطیف محلل و جالی و متعلق
 بواسطه جبهه بردن کوشش فاسد اجزای و در
 و نه آن و تا کثرت او مفید است و معده او را خفت
 آنست که تنقیه قلعی و تلخیص آهن میکنند و چون
 آهن را یک در آب شکر معده تطفیه نمایند
 آهن نه گوارا مثل سقراطیس جذب آهن کنند
 و فرق میان معده و غیر معده ظاهر و در طبیعت
 مصراع است در آتش بخلاف معده که
 نوبت است از زرد آفراسیت و بیانی سقراطیس
 دان

شیرگاه
 غیری
 گاو میش
 نیند

و آن معدنی و انابلی میباشد و معدنی سه قسم میباشد یکی
 سفید شنبه بیدست تخم شتر مرغ و بر او خیر شتر مرغ
 ظاهر و بر شتر مرغ تخم و یکی زرد و یکی گیسو و شقاق و او
 غلیظ است از همه است و مشهور به نوبت سر و در غایت
 حدت و انابلی که مشتق از انبیه است و بقای
 نوبت قلم زنده و نیز ای که بمعنی شنبه نه دادان
 باشد عبارت از نوبت و چند نیز قسم میباشد یکی از
 دوس است که در کرا خفتن سنگ مس در گره
 در طبقه هر یک قسم سفید و بسیار پشقی و قسمی
 نقیل و کشیف و اول از صاعه و ثانی از راسب او
 و آن از ادویه اعلییا است که بته ریج در دایره مس
 ریزند و از طلا و نقره و قلعی نیز هر یک و بدست آورند
 و از چوب درخت درختان بتری و از بعد از اخراج
 و از آن بعد از آن و بدست از غصص و خرمنوب
 و نوبت سفید خشک و شاخ درخت امر و موهنتی
 و جب الخضر او شمشاد و انجیر و دیگران و در نمانه

و شقاق

د از شکوفه ناک و از سرشیم ماهی و از غری جلد و بقر
 و از شیم غیر مغسول شربت می دهند اما طریق اینها
 آنکه بعد از نیم کوب کردن او در ظرف سفال جایی را
 ده سر بوش سوراخ دوازده بر او محکم نموده چنان
 آتش کنند تا دور آن بر طرف نشود اما طریق دیگر
 سرشیم آنکه برفق یا عسل آلوده و بدست آتش
 کنند و ساقه مرکب را استعمال کنند و بهترین
 مصنوع آن انامی کرمی و بهترین معدنی سفید
 آن عسلیم الوجاست و اقسام توتیا را بدون غشلی
 استعمال جایز نیست و طریق عمل او در دستورات
 تحریر یافته است و این دولت در کتب کهنه کتب توتیا
 بجز توتیا باشد و آن سفید و مستدیر و شبیه سنگ سبز
 است و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک
 و مغسول او را بر دو جفت سبزه و حشوی او
 لطیفه و عسل حشیم و حافظه صحت او را بالغ الخدایه
 و حیره تقدیر روح با صبر و تر حشیم و قضیه و عسل

و مقدر

و مقدر و سلطان متفرج و جراحت بینی و سایر اعضا
 و اندام و روح و بار و غلج که حیره التیام جراحت عصب
 و تشف و طبایات و قاطع و شفا هم تشف و تشف الهم
 و مقدر معده ستر حیره و بجهت قروح ظاهر و باطنی شریک
 و خداداد و اکثر امراض عینی و الکله و سیاف او حیره حیره
 البذل و حمله او حیره سیلان رحم مایع و مولد سرد
 و مطبوخ عسل و قدر شربت شفا کت و اقسام
 معدنی او قاتل و به تشف بوزن او شاد و نج و نصف
 او توبال النحاس مغسول و کوبیده و قتیق شاد و
 قلیبی بدل اوست و طریق تشف یا کشته توتیا را
 باب ساخته و فرض کنند و بر آتش نرم در روی سفالی
 لکته از زرد و کبودانند تا خشک شود و توبال معرب
 از تفل فارسیست و آن چیزیست که از مس و آهن
 تشف و در همین کوفتن او ریزد و از مطلق او مراد و
 بیل مس است و بهترین را بیل سیاه و سرخی
 و براق و رقیق است که قیر سیاه مانند در شیم که خوشتر

توبال نحاس

و مقدر

املطف و جالی و جبهه جرب و حله و سبل و قلع و سبل
 و منع زیند و فتنه و قروح خبیثه و التیام قروح خبیثه
 خنده و اجفان و برون کوش و زیند و سبل و جرب
 حات و آفتابیه و مغلول و اربطک البطل بازر
 لکرم یا صمغ عربی مستحق بلغم و جبهه استسقاء
 و اخراج ماه اصفر نافع و زیند و سبل و جرب
 سبج و قرحه و معانیست و زیند و سبل و آفتابیه استعمال
 در اخذه و سرامیم و آب مغلول او در نهایت لطف
 فتنه و حله و کپانه و نقابال الحیدر در چهارم خشت
 و حایس استسقاء خون و نافع خفقان و در بضع
 باه و در سایر خواص و سبل و سبل و سبل است
 و چون در لکرم و سبل و جرب و سبل و سبل و سبل
 خمر و کپانه و کپانه و زعفران و سبل و سبل و سبل
 جرب و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل
 رفع بیاض و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل
 ادرام است و هرگاه آنرا با سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل

نوع الحیدر

را برشته

را برشته و کپانه و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل
 و کپانه و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل
 شود و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل
 کپانه و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل
 حیدر و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل
 او آفتابیه است و در سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل
 قان و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل
 سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل
 سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل
 یا سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل
 و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل
 از او سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل
 متعارف و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل
 را در کپانه و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل
 حفظ و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل
 شیده و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل و سبل

صد زیند و سبل

خشت و سبل

سبل

دروع و اطفا و الطیب و طلیس و جف الغراب و زفر و زرد
 لقیس و صدف و مر و ارید و زنگنه و غیره از انواع حلقه
 ن است و جلده حجر را و در دیم سر و خشک و خاص و در صدف
 انشا الله مرای و گوشت او در دیم سر و گوشت و لقیس
 که کور مهران اللوحیم که رینه از اوقام برسی و مستطیل
 و الطیف و سریع الاستی و النجوان صلی است و وجهه خرم و جرب
 و حکم جنون و سردانایع است و ثمار خاص او در تحفه ذکر
 شده و لمطلب این است که گوشت بالخی حیثه مستطیلات
 صلیه بسیار نرم میکند و چون گوشت او را با مغل او
 نرزد و در نصف او کبریت و سده سر او بکشد سبب شده
 تقطیر کند افعال غریب و ریشری نماید و اگر بر اعقه
 کند حنظل خمریک است بقد بنده و آن بسیار که چکه
 در نهان است تلخی و بشارت شمیم به نباتات هندوانه
 و برکت از آن که چکه تر و سبز و اندرون ریزد او بد است
 و آنچه در بر طمعه مخفی نیکی باشد از جمله سموم است
 و تخم او را اسکندر در پیرست باشد فوشتن تا چهار سال

حنظل

باقیت

باقیت و الخمر بر آن آورده باشد تا دو سال در بهرین او
 سفید است که از برکت کثیر الشکر گرفته باشد و مستعمل
 ششم است که گوشت او با نه در اول و چهارم کرم و در
 آخر و در یک خشک باقی خواص در تحفه مذکور است
 خبث الحدید بغار سم و کرم آهن گوشت و بهرین خبثها
 و مستعمل از آنست که با سرکه سائیده و خشک کوفه
 باشد و بکسر صابون در تحفه او نموده در دیم کرم و
 در سیم خشک باقی خواص در تحفه مذکور است خبث
 النحاس ثقل نسی است و در قوت قریب بجنبش
 طریقت و مدطق و جلده و خوردن او ستم قاتل است
 و در او ریه چشم و زخمها مستعمل است خبث
 الرصاص ثقل قلعی است بغایت قابض و مغشیل
 او جبهه التیام و جراحات چشم و تقویت با صره و منق
 ریختن مراد بچشم معطر است خبث الفضة
 ثقل نقره است لطیف و قدر القیض و طلای او
 جبهه قروح چشم و ضعف و جرب و بواسیر و نواسیر

خبث آهن

خبث نیکاس

خبث الرصاص

خبث الفضة

شبه

التیام جراحات نافع است خبث الذیبت شغل
 طلاست لطیفه از همه در افعال و قویتر از خبث
 الفضة و طلائی او با آب جرمه رفع بدوی ز زهر بغل
 و کثیر آن مجرب در افعال نایب صاب اقلیمیست
 و خبث جرم اجبت و نیست که در حین گذشتن
 از او جدا شود و مجموع خبثها گرم و خشکند
 خربوب نبطی که گویا است که در قد وین و در کوبند
 در دویم سرد و خشک و بسیار قوی و آب او با آب برهمنی
 اجساد و نبات کنده صاعد است خربوب السنک و خربوب
 مغربی و بزی خربوب نبطی است و ناسی او با آب و باقی
 خواص او در تحفه مذکور است خربوب الکلی نامند و بزرگتر
 بزرگی تخم نامند کوبند به آب جیره یا خربوب و کوبند
 و طلق فقط کینه مقلد آن مشهرا مقلد کند و مجرب
 و استه اند خربوب ابیض و اسود خواص او در تحفه مذکور است
 و بق کشتن کا و لسان نامند و باقی مزه که کتب نامند و آن
 را انباشت از خود کوبند و در سبیل جینی بکشی
 و در جوف او طربت چسبند و باقی در تحفه مذکور است

خربوب نبطی
 خربوب کوبند

خربوب

دقیق

در آخر و کرم

در آخر و کرم و در اول آن خند قنفذ حبلی نو در قنفذ
 که در زمانه آن شال شنی و در دلم شال کمره نامند و به سکه
 نقره و او حیات قریب است و در بخت او بی اثر است
 از ابلق از سیاه و سفید بقدر بیشتر زیاد و پستان از قلم
 و کثیر و طرفین او با شند و در وسطه او حتم جراحات
 بغایت مفید و در بر خواص مثل قنفذ است و در بصر
 سید این خطائی نامند و شمر و کجاست و طینی است
 و منخ نقار است و بهر وقت که منقش است سنگیت که در معا
 و ن منقعه و غیر آن از نخی رات معدنی مشکون سیکر
 و در مثل زهر جگر که از معدن طلا هم میسر و بهر نخی است
 نخی معدن مس است و بهر نخی او سبز تیره است
 که در حین صاف و خواص نامند و در سینه که او تیره
 و قرنی عبارت از اوست و بعد از آن طلا و مس مایل
 سبز و خرو شفاف و بهر نخی آن زرد و زردن ترین آن
 طلا و مس و بهر نخی است و اینچنین شده و او زرد باشد
 و طلائی نامند و هر چه می کشد او سفید باشد و نقره و سرف

نقذ حبلی

سید این خطائی

در سینه

ارمی و تیره و سیاه او را آتشی گویند در چهارم گرم
 خنک و بفرسرد و خنک دانسته اند و باقی خواص او در
 تحفه مذکور است و یقیناً جوش بیوفانی بمعنی مضاعف
 الاحراق و سه قسم میباشد یکی معدله و آن خاکست که
 از چاه قبرس بیرون آورند و در آفتاب خنک گفته اند
 و میزدانند و قشر از خاک سرست که بعد از گذر
 خشت در بونته بماند و در طعم و قبیض مانند است
 و قسم دیگر قریشی می خوانند است و قسم اول
 زمانی مستعمل باشد در تحفه مذکور است و یک سرد است
 اسم فارسی است و مرکب شش عمل نیز گویند و آن زرنیج
 و آنکه زرنیج را و زینق است که مجموع را ساخته در
 یک مضاعف تصحیف کنند از جمله سموات قره
 و تنه است ذهب بارس زرد و طلا مانند معتدل
 و مایه سحر است و معتدل در حرارت و طریقت عذرا
 و مفرقه و جبهه خفکان و دوسواس و جذام و جنون
 و انواع بواسیر و امراض سودا و صفرا و ویرانی

مضاعف الاحراق
 و قسم اول
 و قسم دوم

و یک سرد است
 و آنکه زرنیج را

و مایه سحر است

و سپرز

و سپرز ضعف کرده و سست شدن و رفع هموم و محلول
 نمی آید که با مژ و اید در آب شرب حل گفته باشند
 جبهه جذام مجرب و بدست جبهه زحیر و استهال رموی
 و محلول او با زیت در فقط جبهه اخراج ستم مجرب و طلا
 او محلول در ام و جبهه داء الثعلب و داء الحیة و بهق
 و برص و آلتیال جبهه غلط اجفان و سیاض و غشا
 و ده که و انباشتن او در نقیبه عرب جبهه دفعه و جبهه
 و میل سرشته که از او بماند جبهه تقویت بصر و منع رم
 و در چشم و در زور او جبهه الحکم و سوسون او جبهه درد
 دندان و امساک او در دین جبهه رفع بد بوی او و آنکه
 او جبهه داخل و ام الصبغ و مفاصل مشوره و تعلیق
 خالقی او را جبهه رفع فرغ اطفال مجرب دانسته
 اند و لکنا و س اینجی ایت مخصوص دانه حجر
 بقدر خردلی که در نهایت صلابت میباشد و باطلای
 معده را متکون میکند و دانسته است و لعاب طلا و دین
 او مورت رفع هموم و باعث سرور و تقویت دل

و چون گوش را با سوزن طلا سوراخ نمایند التیام پذیرد
 و گوشتی که در سوراخ غلظت یافته است و اگر
 اعتقاد آنست که اصلاح در در او نیست و چون طلا را به
 نجیبی سوراخ نمایند که از اجتناب جزیر را اخذ او باشد
 خصوصاً آدویه سمیه در آن وقت خردن او باشد
 طحال را در دفع جمیع امراض سودا و در حفظ صحت
 و در این امور چیز عمده است و در طریق حل و
 تسخیر در دستورات مذکور است و قدر شریفی از
 یکفیرات و نیم است تا یکدانه و در این یادداشت
 محلول و چون از طلا شکل پیله ساخته در خواب
 و بیدار صاحب ترش مزاج و خفقان و خیالات
 سودا و در دمان نگاه دارد در دفع جمیع امراض
 مذکوره می شود و گوشتی که طلا را چهره نوبت در خلاص
 گذارند که سوراخ می شود که هر یک مقدار آن چنانچه شفا
 می رسد را طلا می کنند و گوشتی که طلا را نماندست هر سه
 در خلاص گذارند باشد هر سه از وزنش کم می شود

عبدالآن

بعد از آن هر مرتبه و زدن زیاد می شود تا مرتبه چهلیم
 بوزن اول نمود می کنند و طریق خلاص گذارند
 آنست که در مرتبه اول با قدر نوشتا در سائیده طلا
 را در کوزه خاکی گذارند سه شبانه روز استنش
 دهند و این خوب سید نه بزغال او و در مراتب دیگر
 طلا را تنها باید گذارند در صحنه تلقلی و در وقت
 دزد سلق او را در قلعه است در صحنه ایضی مانند دغا
 ربع ارزیز گویند و گوشت او از زیق غالب و کبریت
 قلیل رومی الجوا بر وزن سه درم فله زانست در نیم
 سرد و محقق و با جهر طبع جامه از بروت و قلع
 و آتش میدن او کنند است و طلای سائیده او آب
 کشیده آب گاشه آب بارشند و آب غوره و حی
 العالم و غلب الثعلب استعمال او و در غلظت سر
 جبهه سلطان مستقر و در رم مقعد و جوب و بواسیر
 و جراحت رحم و پستان و قضیب را با سرخ ز اورام
 حاره و منع ریختن مواد باغضا و با شراب جبهه و صیب

صد

وادرام مرکبه نافع و بسن صفی ادر بر کمر شکست
 جماع و بر بقعه صفت التوائ او محلل ادر بلجی صفت
 انکشته را و بلف لاغر برین و طوق کردن ادر بر خشت
 باید ادر موجب حفظ شتر از زنجیق است و چون
 بر و غنچه چرب کف بکند از نه تا زنگ که برساند
 از آن رو غنچه بر این کمر مالند زنگ نکرده
 و گوشت روغ با بره تنقیه او میکنند و بعد از تنقیه
 چون با قاطخل و زلال سحق بحدیکه تشیع پذیرد
 نماند با در نان تسبیح که مناسب او باشد ملحق
 با دل کرد و مجرب است رخصاص اسهال و بقر شرب
 نماند و بعد از آنکه در تکرین از رخصاص ابیض
 زبوتر و از سوخته او آب و شربخ حاصل میشود
 و در دویم سرد و سرد با بقعه تا بقعه و داد و از بدنی
 در زمین نمناک ممتنع و برآمده کرده و سایشه او
 بار و غنچه لعل و عصارات نباتات و خواص مثل صا
 صا ابیض و بسن ادر بر کمر بقعه سهفت منتقال و نیم
 نیمه منع احتلام و بسن صفی ادر بر غده و خنجر

شرب خاص

و التوائ

و التوائ مفاصل را و غ و محلل و تضاد او بار و غنچه کل
 و آب بارتک و آب کشیده حبه سرطان متقعه و او
 رام حاره و قروح مفاصل نافع و چون شرب را بر کف
 دست مالیده و سیاه را و آنکه بر کف مالند با آب
 و غیر آن بر برید و جرب و روزنش ختم طلاء کنند در حال
 ساکن کر در و جربیت و بچند هم ادر اوجون در زیر
 بالین که کدیلند و دفن کنند که او نه اند انکس خا
 بهار سریشیان میند و هفت در هم ادر اوجون صفی
 کف در کوزه فولاذی شسته و قشیکه زحل در شرف با
 در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار را
 اشجای رناید و چون غنی را و را اهدر شدید که سیاه
 او بر طرف شود جهت قطع نطفه الدم و التمیم و قو
 ۲ خبیثه و دمل و کمر بغایت انفع از آب و محجف
 سید نع است و آنکه میدان شرب کشنده است
 هرگاه سایشه با شنه و فرو بردن کلو در آن بلجی صفت
 نافع در معده مزمنه است و آنزوده مجرب است

و التوائ

سخت

روستخ متعرب از در سخته است در فاسق اورا را سخت
 نماند و طریقی ندارد در سورات مذکور است و بهترین
 اویسایه با در سخته است در سیم گرم و خشک و آتش سیدین
 زبادی او کشنده است و بسیار بحفظ و قابضی و تشنه و جفا
 ب و رنق جراحات و در متوجالی غنا و عیش و مانع زیارتی
 قروح خبیثه و جیره بر دهن گوشت زاید و مشر و مغشول او طایم
 تر از آتش سیدین ربع در جرم او بوم دروغ و کج و کله
 ست مسهل قوی و آصف و جیره است قاصب یا نافع و آب
 بر آن و عسل سق است حرف الزاء زاج معرب
 از زائک فارسی و از معدنی است و اقلام بسیار داف
 او غیر شیب و از لیمو نشند و سفید و زرد و سبز و مشهور
 زرد و او منقلب سبز و زرد و زاج سفید و اقلقند لیس و زرد
 و اقلقند زرد و سبز و اقلقند نماند زاج اصفر از سایر
 زاجات افضل و بهترین او صلبه و سبز و خشک است
 در سیم گرم و خشک و سخته و لطیفه و محرق و معقول
 راحات کثر بخلاف سایر اوراق که از اجزای قویتر

زاج احمر
و زاج احمر

زاج اصفر

سخت

میشود و طایم او آب کشین ز جیره حمزه و سلیمه و جیره و حکم
 و در رشت جیره قروح خبیثه و جیم سرف الدم و در مین زنده
 نافع و محمول او آب کشنده جیره سرف الدم و هم و نفع در او
 جیره رعاف و آلتی لیس جیره تنقیه و چرک گوشهای چشم
 و باعث جیره بوا سیر و نوا سیر و قرحه گوش و زنجیر چرک او
 نافع و آتش سیدین او جیره کشن اقلام گرم مشهور و زیاده
 از یکده هم او کشنده بطل است و مسهل و کج و سرفه
 و چون در جیره او را بلخیزد و اقلیم و سر که گفته ساقیه و رطوف
 سفال کرده چهل روز تابستان در سر کین آب و فنی نایه
 نغایت تند و جالی میشود و از این فاخته و بیاض غلیظ
 چشم میکند و در بر دهن گوشت زیاد جراحات بعدی
 و غوغه اقلام زاج با سر که جیره زلالی که در حلق مانده
 باشد مجرب و در زنگ گردن میوه مشهور و قد و شربش که
 با خطر باشد بکشد آب و مصلحتش نیز نماند و دروغ نماند و شکر
 و بدش زنگار است و مقلط او را با سر که جیره تکمیل
 سخن کبریت و زینق در صاف کج و شمشیر مجرب

سخت

زاج اخضر
 نشتانه در در صا صا اشاره باوشنده زاج اخضر گرم و خشن
 تر از سایر و بغایت محرق و الحال و سوخته و لطیف
 و آتش سیدن گیر هم او جبهه دفع سمیت قطره باطل جبهه
 اخراج گرم معده و با آب مقیق قدی است و چون صاحب
 بنیه قدی مرطوب از آن بنوشند مور سفید رخساره سیاه
 بر آید و مجرب است از آن و چون بغایت مضر شش است
 ترتیب بسیار باید نمود و طلای اوجده است که در خلط
 و آن و بینی و ضعف در زیر زبان و دیوار لاله و نشت
 الدم جراحات و قطره را با آب جوده قطع و معاف
 و تنقیه و باغ از رطوبات و در گوش که با درد باشد نافع
 و مضر جراحات عصبانی و نهاده از یکدیگر هم آگشته
 است زاج ابیض آنرا ج سفید مایل بنزد است
 و خفیف الوزن میباشد و آب بر شیم با آن رنگ میکند
 بسیار قابض و جالی و در افعال مثل زاج زرد است
 زاج احمر قسمی از زاج سفید مایل بسبز خفیف و جوف
 آن سیاه و با تجویف و شقیها و غلیظه از سایر افعال

زاج اخضر
 زاج ابیض
 زاج زرد
 زاج احمر

نخل سیاه

مثل سایر است و آنچه صیقلی بنفش است از جنس احمر
 تر است زاج الاسا کفه قسمی از زاج ابیض است
 کثیف و کثیر الارضیه و چون آب با و رسد سیاه شود
 قابض تر از سایر و با قوت جالیه و در مزاج مثل سایر
 و جبهه درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب
 جبهه جوشنهای رطبه و عقده آن جبهه عرق النساء
 نافع است زاج المقطر و قاطر نیز گویند از جنس زاج
 اخضر است که با شیره لطیفه آن در زیر زین منعقد
 میشود و بهترین اقسام و امتحان آنست که چون بر زلاله
 بالعه رنگش کمی و زاج الحی مد از جنس اخضر است
 که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه میخیزد باشد
 زاج المطبوخ از جنس اخضر است که مخلوط با بخار
 او را بجوشانند تا بماند شود و بهیشت مهره نر در برده
 استعمال کنند زاج اسود زاج مطبوخ است
 و گویند زاج الاسا کفه است زاج الحی زاج اصفر
 زاج سوز زاج احمر است زاج لاری و کرمانی از جنس

زاج الاسا
 زاج المقطر
 زاج الحی
 زاج المطبوخ
 زاج اسود
 زاج لاری

زاج

از جاج قریبی است زاج قریبی زاج زرد مایل بسبزی است
 زاج بلوطی است سفید است زاج زیتونی است زاج البورق
 کف برده است و آن غیر برده زبیدی و نهایت سفید و
 غیر جامد و شیب بار دشت و بوی زردی جامد و مایل بسبزی
 و در جمیع افعال نسیج برده و از آن لطیفتر و تندتر است
 زجاج بقا سر آید و شیشو نمند و معدله و مصنوع
 بسیارند و معدنی و سفید و الوان مختلفه اند و در
 مصنوع او و ارسطو ملبر را از جنس معدله او دانسته
 و آنکه سنگ است از جنس معدله و غیر ملبر است و بهترین
 معدله سفید و در اول کرم و در دوم خسته و در افقا
 ل مثل مصنوع است و مصنوع از سنگ ریزه سفید
 و قلی است که بمنجا صدف که از آنه و آنچه با معنیست
 که اخته باشد صاف و شفاف او قبول رنگها
 میکند و شیشو میکند و الوان دنیا از آنجمله اند و زجاج
 و زجاجه آنست که تخم مرغ را که کهنه در شیر تازه نجیبند
 و شبانه روز در آب تغییر شیر دهند و هر چه شفاف

زاج بلوطی
 زاج زیتونی
 زاج البورق

زجاج

سفید
 زجاج

زجاج

از زجاج

از زجاج بیست چهار نوع شفاف از آن در حین که از
 اطعام او کنند و اقسام مصنوع که مسترا از معدله و محرق
 او نجف پیلدغ و مقطع و محلل و جالی و آن میدن
 او مفتت حصات و قوی الاثر و چه ضعف کرده
 و فتنه و حرقت البول و رفع سیر و طلای او جهت خراش
 و بار و غیره زیتون جهت رویانیدن موی و آلتها
 جهت رفع بیاض و جرب و سبب و جلالی بصر و سندن
 او جهت رفع زردی دندان و خداد او اجناس جهت خنار
 و امثال آن بسیارند و فاع و محلول او در افعال مذکوره
 قدرش در آن با مظهر کمر زدنش در و شیشو و مظهر
 احشاء و مققره امعاء و ملحق لیس او قدرش بیش
 تا یکدر هم و بدین ریزه است و مستعمل او مستحق مثل
 غبار بایه زرنیخ لغته فارسی است و هیوانه و فرسایین
 و معنی کربیت الارض است و پنج قسم میباشد یکی زرد
 و بهترین او صفا کچی سراق نرم است و زرنیخ و رقی
 گویند و دویم سرنه و بهترین او شیشو سرنه و صاف

زجاج
 زجاج

زجاج
 زجاج

زجاج

زرد شدن است یکی سفید و او را زردی و سفیدی و دواء
 نامند و زردی ترشح اقسام و بسته و سبز و سیاه او ترشح
 غیر مستعملت و قسم زرد در سیم کرم و سفید است
 و قسم سبز او در چهارم و سفید و سیاه و سبز او قوی تر
 را اقسام زردی از سیمو مات اند و محرق او لطیفه و در
 بر آن موی قوی تر و مقصود او بسیار سوز و
 شفاف و بر آق و در سمیت و افعال قوی تر از
 همه جمیع او معفن و لذاع و محرق و با قوه قابضه
 و سترده موی و گوشت زیاد در ضمه و کشته اقسام
 اگر سعه و جالی آتار خون مرده و رافع حرب
 و سعه و اکلم و بار ایتیاخ حیده داء الثعلب و ایت
 و آهک و خاکستر و امثال آن حیده ستردن موی
 و بازفت حیده بر صمغ و بار و غده نیتون و امثال
 آن رفع قمل و بایه حیده تحلیل جراحات و بار
 غن کلک حیده شبور مقعد و بواسیر و جراحات
 بینی و باادویه مناسبه حیده بردن گوشت زیاد

و رویانیدن

و رویانیدن گوشت بن دندان و بخار او بار ایتیاخ
 بسته و یکم و دوا و جلقی سوز و حیده شرفه که حیده
 و بایه و مغز جلقونه و مغز بادام بالسنورین
 مکرر بخور کند حیده رب و ضیق النفس و شرفه و سوز
 لغایت مشو شربت و شربت است که بعد از بخور حیده
 آرد کنند بامغز بادام و دروغن تانه و حیده رفع
 مفت و دوا استعمال نمایند و طلای زردی ترشح
 بایول چهار و بسته ر با آب پیچ سیرانه بعد از
 لادن موی حیده منع رویانیدن موی مجرب و
 یکداند او با عسل حیده تصفیه آواز و دفع حید
 سینه و آتش میدان او بایه و می کردن حیده
 رب مجرب و آتش اند و احتیاط آتش که آتش
 میدان او را بهیج وجه جریعت ننمایند و طلای
 او با زهره کاد و آب حی العالم و شب حیده منع
 سوزانیدن آتش مشو سوز و چون بایول صیان
 سرشته سوزاننده سوز او حیده بردن گوشت

زردی و سفیدی

سوز

متعلق دندان و رو یا سندن صحیح آن آزموده است
 و با بر کینی که تحت جبهه تا لیل محراب و با صبر و حب
 البان و آب گند نهاده سقط بود از این تمام جمیع
 زخمها شجیه است و چون در زیر حل کنند هر مکتی
 که بر آن بقید کنند ببرد و بدل زرد او نصف از رینج
 شرف و بدل هر دو در اکثر افعال کبریت
 و کفنی که از تقصید زینج بهرید رفع آن را طلا
 می کل عفو و اگر در رینج فریاده و چون زینج زرد را
 بتدا برات مستقیم سفید کنند بکجه و آورده جزو
 زهره را قمر سازد و از نجوبات و استر اندو طاق
 به اید به سورات البقا است زعفران احمده
 زنگ آهن است که در اسوان که بر بر صغیر بهین نموده
 تر کنند و بر جاش خاک بکند از آن تا زرد شود بعد از آن
 که سیده اجزای زرد شده را آب بکند و با آب بسته که گذارند
 و بعد از آن که نایند تا او به عطران شود و برترین اقسام
 خود صاف و صفا است آنست که بر تاده حدیده را با

زعفران صندل است

ربع او

ربع او نشاء در سائیده و در زمین نمناک دفن کنند تا
 ده روز مجموع زعفران بشود که و خشک و قافی دارد
 چکه سموم است و صداد او جبهه نقرس و بواسیر و دست
 و خشک و شک جشم و ماخه و داء الثعلب و با سرکه
 جبهه با سرکه و جوشنهای که در محراب و فرج و او جبهه قطع
 حقیق و زرد او جبهه قطع خون بن دندان و تقویت آن
 نافع و خوردن یک قیراط او مانع آبستنی است و در
 صناعت جزو عظیم است زنجار بهارسی زنگار گویند
 و معدنی از از کان مس بوم میرسد و دهنه مسی عبات
 از دست و صندل او اقسام است یکی از اینی که چور نا
 منده و آن زنگ مس است که سر پوش مس را بر ظرف
 سرکه که نه بنجی که الله منطبق سازند که مانع از
 صندل بخار سرکه گردد و بعد از زهره روز از آن سر پوش
 زنگ را بستر کنند و جمع کنند و یکبار بخار و دومی نموده
 و او را از صغای مس که بر روز سرکه بر او پاشیده و در
 سرداب بکند از آن زمان که گرفته هر پنج منقال زنگ

زعفران صندل است

اور با سرکه که گزیده همان مسک بسیارند تا غلیظ گردد و در شب
 بمانی و بلع اندازی و بورد سرکه از هر یک چهار مثقال اضافه
 منقعه در آفتاب خشک کرده همیشه فنیله بسیارند
 و اقسام دیگر نیز در دستورات مذکور است و بهترین
 او معدنی و در دست در چهارم گرم و خشک و از سیمین
 و الکله و معفی و لذاع و سترنه گوشت و صورت
 قرحه و قالع آسمان و با سوسم و روغن سیلغ و مانع زیا
 ده شدن قروح خبیثه و تساعیه و ورم جراحات و جبهه
 رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بوره سرکه جبهه
 جوب متفرقه و بوس و بخته او با غسل جبهه شقیه
 چو که جراحت و دانه بدانی و با صور مقعد و طبخ
 او با سرکه و غسل جبهه قروح لخته و جوشنها بغا
 یت مفیده و ساینده او با شیر زختران و سرکه و سبک
 در آمدن مسک بخار غلیظ شود و خشک جبهه حدت
 بهر قطع بیاض و ناخن و دمع و سبلی و سلاق و حرت
 و محرق او که در سوزنا ششم بتوتیا کرد و جبهه جرب

در استخفی

در استخفی بیک چشم و سلاق مانع و طلای او با فندق
 سوخته و کتیرای سرخ و سفیده تخم مرغ جبهه کل جراحات
 سطح بدن و حرت و مطر آنفوی عصبان و کیده هم او
 بقرحه جگر و بعد از تجا و ز او از مسحه عدیم العلاج
 و بهی قد و قلیل او را با ادویه مغریه استعمال نمود
 چون دهش را با آب مملو ساخته از زنجار ردی
 در بینی صعود کند جبهه رفع بدنی و قروح خبیثه
 آنجرت و با ادویه مناسبه جبهه قروح شهیدیه سرکه
 زهره الملاح چندیست ششم بشوره و شو طعم در غفرانی
 رنگ دندوبه بود لاله اع و جینی که آب نیل طیفان
 کرده در زینهای بست باید از آفتاب آینه خشک
 کرد و زهره الملاح حاصل کرد و با سرکه که آن شد
 را بست که مثل غبار بر روی رنگ معدنی بپاشد
 بغایت گرم دند و خشک و محقق و محلل قوی
 و جبهه قروح خبیثه و الکله و تقشر جلد و طول بیکه
 از گوش تراود و جبهه غشا و دانه آن قروح و منع

نصف الکله

رویا بیند موی و بار و غنما جهت اعیان که مانده باشند
 نافع و آتش بیند او تا یکد هم با شراب همزواج در
 اسهال قوی تر از نیک بندی و مد تر عرق و یا تخم
 جبهه سرع نافع و منفعتده و بولش بکوزن نیم او نیک
 هند یست و قسبی از آن که مایل بسرخ و مانند دانه
 چسبیده باشد از جمله سموم قتل و یکد هم او
 کشته است و علاج پذیر نیست زهره الفخس
 لفیت شبیه دانه های نیکه از بر یختن آب بر روی
 مسق تفته ظاهر شود و او از کان مسق از مسی
 که اخته بهم رسد و قدرت قریب نیز نیکار و آتش
 سه قیاط او مسهل خلط غلیظ و ماء اصفر و غره
 او با نکل جبهه درم بار و الهام و نصفه و مری و بار
 غنما و مرهمها جهت بردن گوشت زباید و تحلیل او
 رام و خشت کردن دانه بواسیر و با شراب جبهه
 نمور و وضع و بهق سفید و قطره او در گوش
 بار و غنما جهت کوی کشته نافع و از سموم قتل

نیکه

نیکه

نیکه

زینق بفارسی سیاب و جبهه مانده از جبهه آت و نفع
 شنبه بنقره که اخته و از کد آنکه سرخ و شنبه فی بهم
 بهم میرسد و در بعضی بلاد بارده مثل مغرب و دروم و اقلیم
 قطراتی است که از خاک متکون میگردد و در غیر ظروف
 شنبه و شرب و قلع و جلد کد آبی و طلا و نقره معدوم
 میشود و در دروم سر و در سیم سر و با حدت و قسبی و استغنی
 و در حرق او مرث قالیج و بطلان ساسمه و زردی رخسار
 و موجب سساد و قوت های دماغی و کر نماندن هوا و طلای
 کشته او با تخم خرمنه و با بادام تلخ جهت جرب و حله در رفع
 جمیع آن را که در شفعه و طبع و قروح ساری و رفع قمل و جرب
 و با کد او را با تخم و موم و روغن زیتون جهت دانه های
 آتشک از جرب است و در سوسه و در جبین او و تپه جبین
 از دانه و نیز طبعه بخل و بینی و گوش نرسد و در یکم گفته
 سه بار بخور کنند و غذا ای نماند و در غیر لطیف بخورند
 و بعد از تنقیه و دهنده و چون زینق را کشته بر بیهانی
 مالیده بر کردن به بنده مانع نکون قمل گردد و ضلاد

غیر مقتول او نیز جریمه نشد کردن دانه آتش و قروح
 مجرب است و خاک زینق که در ظرف آن هم برشته در جمیع
 آثار مثل مقتول است در سمیت مانده آن دانه آتش میوه
 غیر مقتول او بی سمیت و سرعت از اما دفع میوه
 و با مغص در دوقوی و چون ناکشته او را در پرتال بر چند روز
 و در هر روز به رجه تا یکد انگ نهوشند و بتدریج زیاده اند
 و گوشت آب بعد از آن بخورند باعث مغص نمیشود و جهت
 حفظ صحت و تقویت باه و اطمینان و نه سبب میل است
 و قد شربت غیر مقتول تا دو روز هم و در شش رصاص مخلوط
 است و در صند او بسیار گرم و با حده و از سموم قتال
 و محرق خلط و محلل قوتها و مطلق است و طریق تعصیه
 در دستور اول مذکور است و چون غیر مقتول او را با نقره
 خالص حل نموده بر سرش بالند و با تاش بر بند سر را
 سفوفی گرداند و طریق عمل در دستورات مذکور است
 و چون غیر مقتول او را با نقره خالص حل نموده بر سرش
 بالند و با تاش بر بند سر را سفوفی گرداند و طریق عمل

دستورات

دستورات مذکور است عقد کیماب از جهت سرعت
 انزال نظیر ندارد و پنج شقایق زینق را با قدر سر که میوه
 در لاون آینه رنجسته با دست آینه یا آینه آینه رنجسته
 که کشته کرد و بعد که شفا شد سر کرده و اخلاص نماید
 و قهوه جوش آینه را بر آتش نهند و سه شفا شود و نا
 ی سوزش را اسلایه کرده اند که اندک بخورد و او داده
 با آب کینه یا آینه بر هم زنند تا محکم شود بعد از آن آب
 مستطال پی لایند و آنچه در کرباس مانده اند
 با آب بشویند که تمام پاک شود پس آنرا اکلوه کف میان
 آنرا اسود راخ کف رستماله و در آن بکندانه و در میان
 آب لیوا اندازد که یکب یکبار در آن محکم شود مثل شفا
 بعد از آن در روغن زیتون بچونند و در محل حاجت در
 چشم نگاه دارند و نوع دیگر از حب کیماب که آنرا
 کفکه خوانند بکینه قدر قلع و بونه و با زنده و کرباس
 نیز از قلع و زنده و پنج شقایق و بیشتر کیماب را در
 میان بونه بریزند و کمی از سفوفی بر آرز و غن

عقد کیماب
 جهت سرعت انزال

حب کیماب
 جهت سرعت انزال

سمانه

تازه که بر سر او در میان روغن نهند چنانکه بکند زردی
 و یک را بر سر برون استوار کنند چنانچه بجا را زوی
 بیرون نه رود و باقی نرم بجوشانند تا روغن بر طرف
 شود و چون معلوم شد که روغن زرقه است یا بکشتگی خود
 بکند و بکند از آن تا یک گردند و او را از میان برون
 بیرون آورده برکت بالنده تا تحت شود یعنی خا
 صیت را بخندد و الله اعلم بالصواب سرخ از قلعی گو
 خسته و سفید آب کوضه بهم میرسد و نشیب به شخرف و از
 آن کم رنگ تر است و طریق شناختن او در دستورات
 مذکور است سرور او که از سفید آب و خشتی از زیاده
 و از سبوم قهقه و طلاء را با روغن کلر و روغن
 زیتون جبهه در میان کوبند و رفع درم زخمها و
 تنقیه چرک آن و برون کوبند زیاده کوبند مرده و
 قطع بد بول و زخم و کوشکی آتش و باز دانستن
 سیلان خون و حقیقه او با سیم یا آب بار سنگ جبهه
 حقه امعا مفید است شقوق که مجرده باشد بعد از بچش
 سفید و بقدر زردک غظیم حجم و کوتاه و بد بود دراز طویلت

شستنی

در کوبیدن
 و برون کردن
 و بکشتگی

و سایر خواص در حق مذکور است و از خواص او است که چون
 او را شایسته فریق و لحاف زریق نموده در نزد
 بوطه احتیاط بلیغ کنند او را علقه و منقاد کنند و
 بجز بکشتگی سگانه که بول نیز کوبی است که در شکلات
 با سفید میوه و در ولایت و بلیغ نموده از آن تریت سینه
 و بسیار قدرش از بارود در آخر و بلیغ کرم و خشت و متعل
 صاف که او سفید است و غیره صاف و گویا و نشیب
 بزفت خاک آلوده و طریق تقویه او در دستورات
 سر قدم است حرکت اخلط کوضه و آن میدان یکدم
 او را بر روز با سنگینی تا چهل یوم باعث شفا
 جذام مستحکم که آنست از اگر چه بهد ریختن اطراف
 رتبه باشد و طمای او جبهه کفون او را مایل و
 فغ آن را مگوشت است سلیما و بفارنگه دارانکته
 و در سر و داء الشفت مانند آن سهون از زریق
 و ستم الفار است که زریق یکمطلی و ریح میوه
 باشد و تضعید بعد از شح بلیغ که باشد و چها

در کوبیدن
 و برون کردن
 و بکشتگی

در کوبیدن
 و برون کردن
 و بکشتگی

کرم و خشک و از سحر قاتل و رافع کوهت زینا و خراج
 و خنک ریشه زخمها و مالیل و بواسیر و عده ای بلغمی
 جمیع آنرا پخته اما با وجع شدید که ناکوت نتوان آورد
 و با صندل سفید چوبه برص اینها را در دواب محبوس
 و جبهه پاک کردن و زهر طلا مستعمل زرگران و یک
 قراط او کشنده است و طلای او باده چندان او
 صاحبون رافع در دای مزمنه مایه مجرب است
 شربت از جمله معادن از بعضی غیر کامل مقرر است که عبارت
 از اجابت و املاح و زرشاد و در شرب باشد و این شربت
 شیره بزاج و با شیره اندکی بخلاف بزاج که بی طعم تر
 و در اکثر افعال غریب بزاج است و از اریته و زخمها
 و یمن و سایر امراض خیزد و اصناف او را هفتده کرده
 اند و آنچه موجود است و است یکی سفید شفاف مایل
 بنزدی و بی زردی است که گاهی گویند آن این است
 که در بلاد یمن چکیده منجمد میگردد و قسم نایاب و ندری
 و شفاف را بفارست زاج بلوری نامند و پاچه های مربع

نوع

شکل المصعب و شفق نایل باشد و از اجزای درختها
 و قسم نرم لمسش زردشکن که با نهجسته رایحه باشد زاج
 زعفران گویند و این اقسام در دوا مستعملند و قسم زرد شیطیل
 و قسم غیر صفت را بشکل و نوع گسترشیده به پنج دستور طعم
 باشد و در دای مستعمل نیستند و قسم ازرق شفاف
 و گیسو مایل به سبکی از جمله سحرآمیز و ظاهر اوستای هندی
 عبارت از اربابند مجموع او در دایم کرم و در شربت خشک
 و محقق قدر و قاطع نرف الم از خضار و اریله کننده
 گوشت زیاد و التیام دهنده قروح و رافع جگر و ز
 نمد معادن و در صاف کردن آب و شراب سریع الا
 شر و شرب او مانع قی و خفشان و مقدر است که و سحر
 آن قاطع رعیاف و حصول آن رافع کسلان خفیف و ما
 نفع حمل و با قطن مسقط جنین و ضاد آن با روغن
 زیتون جبهه او را مبلغم و با اویت ناسیه جبهه است و شفا
 لحس و تهیج و با مرده جبهه رافع بود و از زریغل و عرق
 و بانگ و عصفور در کمر جبهه قروح و سایر عیبه و خدشه

در اجزای

و با آب رز جهته حله و جرب و با غسل جهته رفع آثار با بر م جهته
 و اخس و با آب جهته رفع قیل و رشت و التخلال او با بر و
 ریه و شکله و کلس بویست تخم مرغ و کرکسی حردون
 بستویه جهته بیاختن مجرب و با سحاق و غصه جهته و معده
 و حمه و مزمنه و اورام و سطر بر ملک جنم مفیده و نفی
 آن در وینم افکندنده او و قطره او جهته رطوبات و کرا
 فی ساقه و سندن او با فوخل جهته در دونه آن و حرکت
 آن و تقویه لینه و لهما به نافع و کذا استن او در زیر حبابه
 خاب مانع احتلام و رفع فزع و خورده او و مرث سوال
 و تسل و دور هم او کشنده و مصلحت روغن تازه و میوه
 و شیر و قدر شربتش یکقه اطباء به لیس زرشک است و از خوا
 ص او است که چون کسی را جنم بر سرش و رشت را بخور کند و در
 آن قطعه بنقطه بصورت جنم ظاهر گردد و بگاه آنرا در طرف
 قبله خانه او شخص را بکشد از آن هر که جنم به باطن او افتاده
 شبت بضم اول و سکن بی میوه است که نوعی از بکلیت
 سمیت شبت الصبا غین قلی است شبت الاسبغه

شبت

شبت

رشت العصفور رشت العلی قلی مصدق شبت
 بغار سرخوز یا مسند او و مسند از بنی رات احتلاط و حرق
 آن مشکون میشود بغایت یا بس و خاص مورد حرق
 در طی ذکر آن مذکور است و مراد از مطلق شعر موی
 است شبت چون کبر که تر که بر زخم شکسته و با آن
 کزیه که از آن رفع سمیت آن میکند و با شراب در
 غن ریتدن مانع درم جراحت شود و سوخته او بغایت
 محفقت و سبلدع و متحن و جهته الکله و خف کردن
 زخمها مجرب و جهته قلع و قروح و با کندن و زفت جهته
 جراحت کرد و با بر او کشنده جهته تسکینی جرب و حکه
 قدی جنم و با آب و روغن ریتون جهته تسکینی آتش
 و در زور او جهته برودن مقعه بغایت مسدود و قطره او با
 سفید آب و توتیا مسکول و کرا از سر جهته حرقه
 العبدل مجرب و بخور او جهته احتساق رحم و صرع
 سدی و کر زانین هموم و حمل او جهته تسکینان رحم
 و تخفیف رطوبات مسدود و با ماء الشعیر که از تقطیر او حاصل

در کتب
مستوفی
در کتب

شود و جهت رویانیدن نور مجرب است شک بفرستد
موشی گویند چه خوردن او موجب قتل موشی و مایه
موشی که از آن خرده باشد باعث مردن موشان دیگر است
و آن جگه است معدی سفید و تقیل الوزن و براق
از سحر و قتل است و این صناعت او را در کتب
مجلد زینت شده اند و آنچه زرد باشد زرد است و قوتش
بعد از هفت سال مانده میگرد و در کتب اخیر و در
کتب شکیب میگرد و در چهارم کرم و خشک و محلول و
و معق و التیام دهنده زخمهاست با حداث در وقت
که صبرستان کرد و طلای او بار و غنایا جرمه حکم در جرب
و با کلاب جرمه او را بار ده و استغنا فایده و الکحل
او در کتب طبقات و در طریقات چشم از ایل میکند
و بنیدر هم او را در کتب گذشته و در بایق او تراشیده
پوستهای حیوان است که سوزانیده بقدر ربع
او را در چند آن بیاض منه طلق معروف است و آن
سفید نقره مانده و زرد طلای و بمانی دهنه و مغزی

مفت

میان

میانند و بهترین او نایت که صفای او بسیار رقیق جدا
شود و در آن دهنه می رنگ باشد و در دهنه سرد و در آخر شیم
خند و مستعمل از و محلول و محلول است و طریق حل
و اقامت حل او در دسترات مذکور بنویس چون به تنها
نمیگردد و احراق او را با نادر و کلسی پیچ ممکن است
نشته اند و شرب او جرمه استمال و سوز و کیده و زرد
الدم اعضا و تنها حاره و در برانیدن شکر کوفته شده
و با عطر و سرفه خاره و باب است و جرمه نفت الدم کلیند
در رحم و بواسیر و بعد از طهارت و در جرمه و قطره اعضا
عصا و حله و صوب و جرمه ام متفرقه و آنرا بسیار جلد
و او را م حاره بواسیر بغایت مفید و مطهر کرده و در کتب مصلح
کثیر از کتب کوفتی در شربش نیم مثقال است و شکر دفع شربت
او با عصاره بطبی میکند و چون محلول او را شکر بسیار رنگیده
و رفع نمک از شستن کمر و منصفه با صمغ عربی و آب حل
کنند در اعمال نقاشی و مانده او بهتر از ورق نقره است و چون
زعفران را اضافه نمایند مثل ورق طلای محلول و باز نقره

زمری و آب عفو سستی بشود چون بخت یابی
 و خط و مغره و سرکه و سفید تخم مرغ بر اعصاب طلایه کند
 شود اینده است و اما ضاعت طلق را بطریق
 میدانند هرگاه با آن که اخیه شود و فضا به سرافقه و سیم
 و بترکی گوشت یا صند و کتون او از کوکر و زریق یک
 دانسته اند که کوکر بقدر غلظت زریق باشد به لیل آنکه چون
 نقره از کوکر مگشتن کرد و یکجور او بریت که تکلیفی
 او نموده مثل خود زریق را منعقد بیکار زور در اول
 سر در خند و گویند معنه است و در تفریح و تفهیم
 قریب سیادت و جهت خفقان و بد بود و آن وضع
 رطوبت لرزه و عفونت بلغم و المایه و جنون و
 و توانس و زهر و سرفه و اشتها و سیر و سینه کرده
 و مثانه نافع و ضا که او محلل او را و باز سبب مقول
 رافع بواسیر و در الحال جبهه بیاض و تقدیر با صوره
 سفید و مفرط امعاء ملحق کثیر او قدر شربش تا
 خمد هم است و کوکر خام باعث سیاهی او و نند

نقد بیاض

تلخ و رافع است و گویند کوکر در غیر خام مقول او
 و بعد از تعدیل موجب ثبات ارواح لرزه و شقی
 متطورات مشاغل خود است و خوردن او شرب و خمر
 در ظرف نقره باعث تقریح است فلز بشکون
 لام و ستر فاء در لغته بمعنی سفید روی است
 و مغره نیز مانند و بهر شدید زاء و ستر فاء لام
 بمعنی ریم است و ریم معادن که از نده است و
 هر کوهر که از گناه خیزد و در اصطلاح اجسام معبر
 که هر یک را گاه مخصوص باشد یا در وزن متفاوت
 اعتم از آنکه متطرق بالفعل یا بلقوه باشد که اعمال
 مخصوصه قابل که از او چکن بر کرد و اوقام چکن
 که بالفعل را متطورات و معادن کسبه نامند و فی
 الواقع است از عنده که از هفت معدن حاصل میشود
 طلا و نقره و فلز و آهن و زهر و سیر و سینه
 مخصوصی اند و سیر و زهر از یک معدنند و در وزن مختلف
 اند چنانکه بلیناس در کتاب الحار بیان نموده است

نقد بیاض
 سبب سفید و زرد
 معادن و سیر و زهر

و من از کد اخفی جکم معدله بهم میرسد و در در معادن
 به دن که از متکون میگرد و بجهت خود روی بفارسی روی
 و من است نامند و بیوند طایفون گویند و آن در نها
 یست و روی میباشد و از تاب آتش سیاه نمیشود و گند
 معجزه صفر مانند و منی شرف و مایل نیز در میباشد
 و هر دو قسم در زمین شکست از رو اند و متطرق و الموقو
 سیم است که بر این مختصه چکنی کرد که از نه سکره
 پس فلزات که فو عنده و معادن متطقات است
 و از کیمعدن دو فلز جزو که منی و در باشد چون روی
 نایاب و قلیل الوجود است و استباه عظیم و صنف منی
 شرف و زرد و در آنم نحاس و صفر و آغشته نایاب
 تحقیق این مراتب احدی بجهت عدم استقصا نموده
 ده کمال الحقیقی مختص هر یک مذکور شده و میشود
 قلی که در اصفهان که کوهلا و در خزان شخی رود و کیهلان
 قلیا و مانند و او از آتش نازده که جمع کرده بیور آنند
 بهم میرسد و از نبات رست در هر ام نیز حاصل میشود

نه
 شخی
 قلی که کیهلان

و جیب

و بهتر از اوصاف بر آن سیاه است و آن جزو اعظم اصحاب است
 و در چهارم هم و خشک و جالی و محرق و شرب یقین است
 که بهفت بر در آب حل نموده باشد بجز قلع صاف که عقد
 نموده باشند از خم و نبات مستحق و تا طبع بلیغم معدله
 و رافع حق مایه لیس العلاج و مقدار شده است و طلاء
 ی او زایل کننده گوشت زیاده در غشاه و تالیل در صورت
 و بهق و برص و جرب و در رفع بیاض چشم حیوانات
 سبیل و کبر هم او در بهمانند و زکشنه و در استعمال
 او با نفاد ممنوع است چه آن مورت بیست و شصت است
 که رفع آن دشوار است و چون قلی را با روغن حل نموده
 بر آن کور بپاشند و در مو سیر کرد و ملج القلی است
 که مذکور خواهد شد که بریت بفارسی که نامند و آن
 اصل حار و مرطوب و رقیق اصحاب در آن چرا رقت میباشد
 یکی شرف شفاف و لامع و کبریت احمر مانند و یکی زرد
 و سبز و او را استکار و اصابعی نامند و یکی سفید
 و سبز که کزاف است و سبب و قسم چهارم مایل میبودی

سبب که کزاف است

واور البرکت است و دو کدر نامند و آنچه از طبع آب چشمها
 نرسد و از شک بعضی اما گنیم بهر سرتما ناید تپا می
 عباد شد و بهترین او احمر است و با صلا اهل کیمیا
 الکیمیه مصنوع در غایت سرخ و مستحکم که کز احمر
 نه معطر او اوقات ام و در آخر و سیم گرم و خشک است
 و سر مراد غایت بر خش و در خش تا شش سال باقیست
 و در غایت و نهیت و نه پیرا و بطریق که محرق نمرد
 از استرا عظیمه و در غایت استفاکت و محمل و ملطف
 و مستحکم و محقق و جال و جازب و شرب او مقدار
 جمیع سگوم و باز زده تخم نیم برشت جهت کسوفه طریقه
 و ر بود و اخراج جگر و بطن کینه و شش و رفع سقان
 و زکام و نزله و طلای او مشکین شرابان اعضا و سفید کننده
 سوز و عسل و بدستور بابل و آب دهن جهت بکردن هدام
 و با قرقه و عسل و سرکه جهت هدام و جوشتهای سودا
 دی عجیب الاثر است و با سرکه و نظر زن و عسل البطم جهت
 قلع آنرا جهت جرب و برق و برین ناخن و تقشر جلد و داء
 الحیه و داء الثعلب و آله و قروه و رطبه و با جنان جهت قویا

و بر سر

و با سرکه و قیده لیا جهت تسفیه و با جند جهت تحلیل صلابات
 و با حب الخایه جهت امراض بارده و صداع و با ماست و نیمه
 او که کز و صحنی و کز جهت تسفیه و قروه و سرکه و با جرت
 و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبت جهت نفوس نافع
 و زور او سر بدن قاطع عرق و سقوط او جود شکسته و
 سفید و بخور او جاس زکام و نزله و مستطابین است
 بستر عت و با عت که بزیان هدام و بخور و قطره او
 رافع کرمی و نقل کاسه و مفر متعده و مصلحت کنیز
 و شیر تازه و شیرین از دو دانگ تا یکمقال و بدیش
 در اکثر افعال زرنیج و مسعوده جهت تعلیق معادن
 و رفع جگر او بعدیل و سفید کرده او ناب ناب
 جهر زرنیج است و روغن کز که زنجیری که شاد حق او در
 دستورات مذکور است جهت جمیع در و مارا و در جرب
 و حکه و تسفیه و قز با سیدلیت و عرق کز و بغایت
 محقق و سرع النفوذ و محرق و مسفره جلد و جال
 و رافع رطابت و مستحکم و محرق اصلاط و مالیدن او

و در کز است

و در نیغ و در بران امور مقدی الفعل ^{الکامل} است
 و مثل عضو و برکت شفا و رافع و برکت و دروغ
 و کسری و زار و عدس و توبی و مستعد و کسری و سنا
 سیده و رافع و جرات نوره است و این سینه مایل
 بعمد الی دق طع نزف الی دم و کسری و نفع کردن و فسیله
 بسفید و تخم مرغ آلوده و باینک مستعد اغشته در
 پنبی گذاشتن و در قطع رعی و حجرت و خدا و موقی
 الحضا و حاسب السرمال و جهت تسویه آتش و منع ادرار
 عرق و بایسید خاک جهه که در دمل و درم صلب و دروغ
 زیتون که در آن آید چون سینه باشد جهت منع ترلا
 و برودت بر عضو سفید است و کسری البیض و حبس
 خون و جرات و در سینه و جهت جرب و حکم و در سینه
 گوشت زخمها و بر کسری اعضاء مجرب است و فرجه او را
 طبع خون حریف است و گویند چون ادرام مثل او که در این
 طریق سینه باز منتقال ستر که تسفید کرده پس فقط کنند
 مقطر مذکور بر کسری اسفید میکنند و سیماب را منقد
 مینمایند و خوردن آید کنند است در دونه و عسل

حسن اصنام
کتاب حسن
نصفه شریفه
برق و سحر
کتاب حسن
والجواب

۵۰

سنگی است از او ذره ای و فتنی و نخی سی و جدیدی میباشد و هر یک در رنگ
 شنبه یکی از معدا شد و غیر بر آنند بخلاف مغنی که برافست
 و گویند هر یک در معدا بهر مریه و بقدر در محظوظ بچهره آن معدن
 میباشد و آن چهار از آن استخراج میکنند قویترین برنج است
 در آخر دویم گرم و خند و محلول و جاله و با بعضی و منفع و شرب
 جایز نیست مادامی که مانند غبار میباشد در اطلالی غنی
 ندارد و محقق او که بعمل آکرده در آتش شریفی لکه باشد
 الطاف و مغفول او مبتدات و طلال او با سر که جریه برقی و بر صفا
 و منقش و کلف و تنقیه زخمها و حرارت عضل و بار آید با نخی حله تحلیلی
 در ارم مغنی است و التیال او حله نقیبت بهر و ملک آن و تعلیق
 بر اطفال را فاعل فرنا است مستحقون یا تملک شنبه
 است که بعد از گذشت شنبه بر در او مانند شنبه
 رقیق ظاهر شود و تملک احجار مطبوخه است که شنبه
 سر و اقلیمیا و استخف را ساشیده و تنقیه آب است
 و آب قلی که صمغ الباطرا اضافه نموده بجوشانده کرده اند
 و جالی و رافع گوشت زیاد و فاسد زخمها و گشاده و سلطه
 و رافع آنرا جلد و جالی دندان و در الکال را فاعل بسیار و غلبه

شنبه

صد

بهر و ناخنه و سلق و شترناق و ملکای او و جام را فاعل خارش بدن
 و شرب او قتال و بد نشی آینه است بلع لغزش نموده به
 ترک دور نامند معدا و مالط میباشد و معدا و مالط اب
 مشکون میگویند و در آن جلیه و برسی میباشد و مالط او آب است
 که منجمد گردد و در معدا او فاسد است و هر یک را که نامی ظهور
 ص است و در کور شنبه و برترین او بلع اندر لاله
 نیست پس بلع مالط و بعد از آن نمک طعام و قسم مندی
 مایه که بابت و در بدن شرب او بلع معد نیست و انقسام تنگبار
 و قلی و بیره و در شترناق در املح نامند و املح مضطرب شرب
 و او را از خاکستر بعضی نباتات که آب او را صاف نموده بآتش
 یا آفتاب منعقد میکنند و بدست راز بول حیوانات و
 نسان نمک بطنج و عقده بیکرند و برترین او محرق محلول
 معقد و صاف است و مراد از مطلق بلع نمک طعام است
 و مجموع آن مسود بلغم و مسود او مانع از رافع و طبابت لزم
 و مسود و نمک طعام و مسود او و مسود میگوید کنند و
 خنار و مصلح اندک تیره بارده و معین اخراج آن و بعضی

در تمام مایه که در شنبه است

نبات جالی و نه ان در افق گوشت فاسد گشته است
 بلخ اندرانی بنام رس غنک سفید بوری نامند و او بهترین
 اقسام در آخر و بکرسم و خند و مستعمل بلغم و لزجیات و در نقیصه
 قهر و هضم و دفع تخمه طعام قدر سرد و در ادویه غنی است
 غیر او جایز نیست و سایر افعال سابق بر این گذشت
 بلخ نفعی از جمله معدی و سیاه و بد بود با نقطه است و از
 آتش نقطه اندر ایل بنوع و سفید بکر و در سیم گرم و
 و مستعمل بلغم اقسام مذکور و سقی و در آخر بلغم
 و سود او سرد از سایر چون باد و غنک کلسه طعام کنند
 در دفع جرب و جوشن آید از عجیب الفعل و قدر سرد
 تا یکدهم است بلخ اسود از اقسام بلخ العجین است
 و او سیاه و نقطه است و در افعال مانند بلخ نفعی
 بلخ العجین غنک طعام است و الوان مختلفه باشد
 و اکثر او سفید و بعضی مایل به سرخ و بعضی مایل به سیاه و
 بعضی مایل به زرد و در بدنه نیر و سفید و صاف در آخر و
 و بکرسم و خند و مسهل ماء اصفر و سود او بلغم و حرک

بلخ اندرانی

بلخ نفعی

بلخ اسود

بلخ العجین

شسته

اشتها و محلول ریاح و در سایر افعال مانند بلخ اندرانی بلخ هندی
 نمکیت شفاف و سوه مایل به سیاه و قطعات او
 بزرگ در اول سیم گرم و خند و مسهل ماء اصفر و سود
 و بلغم و حرک اشتها و محلول ریاح و در سایر افعال مانند
 سایر اقسام و قدر سرد و شسته تا یکدهم و نیم است
 بلخ المکرنگ بلخ است مابین سیاه و سفید و مایل به زردی
 و از همه اقسام گرم سرد و قریب به جبه چهارم و در اندام
 جراثیم با صغیر و نیتل قدر سرد از سایر است و قدر سرد
 کمتر از یکدهم و نیم بلخ طبرزد و غنک معدی جلیبی است
 و بهترین او سفید مستطبی باشد بلخ طبرزد بلخ العزب بد
 ره است که از درخت عرب بعمل آید و در افعال
 قدر سرد از بدنه ارمنی است بلخ چینی بلغمه مسهل و غیره
 بلخ سفیدی شوره است و ابقیه کور شد بلخ الدباغین است
 سیاه بلخ العجین است بلخ الصناعت و بلخ الصناعت شفا
 است بلخ مخموم بلخ هندی است بلخ النادر نادر است
 بلخ القلی غلی است که قلی سادر آب حل که صاف او را

بلخ طبرزد

بلخ

بآنست منعقد کنند و خواص او در قلی مذکور شد و چون او را
 در سرکه حل نموده عقده کنند و بآنست در سبانه در ثقل
 معادن بمزاج اعلی دانسته اند و چون با بعضای هر سه
 درهم نهند در یک عدد زرد و تخم بجزر اضافه نموده بآنست
 بافتن در روغن او را بکنند در غل رصاص محراب شده اند
 و او بریده گوشت فاسد کنند و منقعی است بلج کجری
 از اقسام بلج نامیست و نایاب و در سیه حل میشود و آنست
 آن سیه و در افعال قریب بلج اسود است نحاس
 بفارسیست نامند و نوعی که در معدن متکون میشود
 مسیست گویند و در روغن است از اوست و بعضی
 صف و بیضی طالیقون نامند و آن زرد و درختند و آن
 و در طالیقون مذکور شد و نوعی که از کداحن سنگها
 بهر سیه و بعضی از آن با میزیدی و اکثر او سرخ باشد
 و از نحاس مراد همین است و چون او را با غل آن روی
 نهند بگذارد زرد میشود و بفارسی برنج و بعضی صف
 مصنع گویند و چون صف مخلوق قلیل الوجود است

نحاس
 سبانه

بآنست

نیاب آن مصنع است این اسم شایع کرده اند و چون
 مس را با قلی بگذارد بفارسی سفید روزنامه و مفرغ
 و چون بار در توشه و قلی حمز و کوه سستی بجایست
 و او در سیم گرم و خنک و محلول او سحر مل ماء اصغر و طلا
 او جهه جرب و حکم و سستی بدن و رفع مانگی و تحلیل
 او را نامافع و چون در سرکه خنجره روز بگذارد و حصار با آن
 سرکه صفا نماید در رفع نزلات و مسرفه و منع یختن
 موی مجرب دانسته اند و خوردن غذا از طرف بلج قلی
 آن بسیار به است خصوصاً در شتهها و کینیات و در
 قلی دارمندی که از اشتن غذای گرم جائز نیست
 و آنچه پس را سفید و بک کنند تا فتن صفای رقیق او
 و در ریشهها مگر انداختن خصوصاً آب سماق
 و سرکه و پاشیدن شوره بعد از که از رافع خلط
 آنست و تخم بادنجان باعث زود کداحن او نحاس
 صنی طالیقون مصنع است نحاس قریب مسیست
 مایل بزردیت نحاس محرق و در سنج است

نوت در لغت فارسی است و او معنی دانی و مصنوعی می باشد
و معنی او در بلاد حارة مثل حبشه قطعات او مانند شمشیر
یافت میشود و دانی او از آب است که چون بدست حرکت دهند
گفت میکنند و از جوشانیدن آن آب قطعات سفید بر روی
آن بسته میشود و انطالی گوید که در نواحی صحرایان آب مذکور
موجود است و گویند در جبال خراسان نیز میباشد و حدیث
و علی عزیز الرحمن و معنی او از دود می کشند تمام بهم
میرسد و در نگاه اول آن غیر است و از دو تصفیه سفید میگردد
و چون سفید صاف او را با مثل او از اجزای و غلظت
زنگنه تصفیه کرده و سفید در آخر و سیم گرم و در اول
آن خنک و مطلقه جاذب از علق بدن نظایر و محقق
مفروض و قاطع خون جاری و حاوی فی و منفعت تسد و
التیام دهنده زخمهای باطنی و رافع جرک سینه و
صلابت سینه و طمای او حبه خنثی و بار و عین تخم مرغ
حبه برص و با غل جبهه داء التعلب و حبه و سفید باره
غن کچیز حبه جرب و غرغره او با آب سداب حبه

در عینه

ز لوی که در خلق مانده باشد و اکتحال او حبه التیام و حبه
و رفع بیاض و دفع باره سفید و در خواص مکتوبه مذکور است
که چون او را با مثل او و فضله استخوان تصفیه کنند شرب
بمستقال او در رفع مطلق سیم بحریت و پاشیدن
محلول او که در جای غشاک گذاشته حل کنند و با باره که
حل نمایند و بدستد بخور را باعث کمرختن میام آت
از آن مکان و چون محلول آنرا بر کاغذ رنقش کنند
در اطراف خود گذارند و او را بر امون او که زده و سه در
هم او قاتل است بنقططه احسان بیضی بر او
از مطلق از تخم مرغ خانگی میباشد و حرارت هر سفید
و حافظ او از فساد و رنگ نگاه داشتن است و در بین
او بزرگ مقدار است که در همان روز از مرغ تر که کرده باشد
دویم برشت او معده ل ترین اغذیه است مایل بمری
و مرکب القدی و بدست او در اول و دویم سرد و خشک
و سفید او در دویم سرد و تر و زرده او در اول گرم و تر
و کثیر الغذاء و قلیل الفضول و سرکه مخلوط با آب و بهی

سفید و خوراک

و معقوی دل و بدن و جهت خشونت معده و روده و مثانه و ریه
 کرده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حارة بسینه
 و اصلاح او و معقوی نخعی که خون زیاد از او دفع شده باشد
 وضعیفی که از قند بهر سیده باشد و موافق مزاج سرد و اوچ
 و یخچه او در سر که قابض طبع و مانع ریختن مراد معده و با
 و باز و دانه مویند و انکرو و امثال آن جهت اسهال ملاری
 و با سطلی و امثال او جهت درد شکم و با تخم تره ترک و با نند
 تقطیر و تشاره قضیب و و پیز و یا شسته جهت تقویت
 به بغایت مفید و خوردن زرده تخم مرغ خام جهت گرم کردن
 و حرقه مثانه و تصفیه صورت مفید و مفرقه معده و اکثار
 عداوت او و سله حصصات کرده و بهرق و کلف و بیا
 نجته او در سینه و ممر و قلوب و مصلحت او و به شحاته
 و آب گاو و تخم بخت او در مزاج اطفال نایب سباب
 شیر و بالکد جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس
 و با اندک نمک کند روان تر و جهت تسکین بدن
 بعدیل و بادام الاوین جهت خیره و بابت شیر و کدیا

جهت

جهت قطع سیلان خون و تسهیل فواید عروق
 و سحج و با تخم شقال جرم لک که زرد کران زرد شده
 و آفات را به او استحکام سیده جهت قطع سیلان
 حیض و در درم حیرت و صمغ دشت باروغن کل و با
 بدنه جهت ورم چشم و انگشیر و مقعد و با موم و روغن
 جهت تمکین او و رام اعضا و لار نجته او باز عفوان و رو
 غن کل جهت ورم بدایس و مقعد و ضایع او و ضربان
 چشم و با عسل جهت کلف و آتار سیاهی و باروغن
 نجته جهت او و رام حارة و با موم و روغن عفوان جهت ورمیکه
 از خون غلیظ بهر سیده و به شکر یا جهت شقاق سفلی
 نافع است و سفیده تخم مرغ مغزی و خوردن او و مرله
 خلط خام و لوزج و ویر و نظم و خوردن زرده و سفیده
 موافق محروم المزاج و آتار سیده او با آرد و جو قاطع
 نزف الدم و نفث الدم از فرق و تحت و صمغ او جهت
 درد چشم نافع و جراحت مقعد و قروح خبیثه و شکر
 آتش و آب بسیار گرم و منع آبله کردن او و برشته جهت

خواص تخم مرغ

منع آثار حرارت آفتاب و باد و آتش تا بقدری که ببلند عجمه
 قطع خون رگاف که از پیرای دماغ آید و بکند ریه و جبهه
 طلائع کردن جبهه منع نزله بچشم و به تنه و سینه و
 مسام و جبهه او را م حار و نافع و حقیقه او را بالکلیل الملك
 و استال آن جبهه قرصه امعاء و سحر و اسهال مراری و خول
 او را بر و غصه کمال جبهه ضربان مقعد و جسم و التیال او جبهه سینه
 چشم و منع ریختن مواد مفید و با کافور و سبز و لیمو جبهه
 ع حار و جگر و پوست تخم مرغ جالی و جفیه قرو
 و قاطع رگاف و جبهه جرب و حکم تر با صدف جبهه بیاض چشم
 و نقد و سوخته او بقدر یک سینه شود و خاکستر در جبهه
 رگاف و جگر و سوزش و سوخته و مکش او که مانند آید
 سفید و زرد و با قلم جبهه قلع بیاض چشم بغایت سریع الاثر
 است و زرد و پوست متحرک او بقدر روز و در هم پیوسته با
 و طلالی او را بعل و سر که جبهه تحلیل او را م و زور او قاطع
 و جبهه التیام جراحات لونه و الهام جراحات تازه و
 و بروه و لاصق پوست او حولا سعه البکارت است با قلم
 کبد و کچ و از اسرار است و مکش پوست تخم مرغ و جعب

اینها شد که کیمت و در علم صنعت از آن بهره و با بهره
 و در شاد و رشتی و مشرب است و روغن تخم مرغ که زرده
 است و از تاب آهسته با تری سوزانیده و گرفته باشند
 گرم و محلل و ملطف و جبهه در و مقعد و بواسیر و نهان در و
 یا نیدن موی غارت مفید است و گویند چون زرده را با نو
 نشاد و ثابت برشته کرده روغن بکند و قطره ریخته
 بجرید است و هرگاه اصل حار را با اصل کند اصل بارد را
 ثابت کند و جالبیند و حدیث بجهت نیم بخت کردن تخم مرغ
 قرار داده که هرگاه در آب جوشیده بگذارد تا صند شماره
 کند و یا در آب سرد کرده با تری گذارد تا سیه شود
 کند نیم بخت میشود و قدر شربش از پنج عدد و
 تا نوزده عدد است و در فضایل تخم زرد و ویتند و در آتج
 و کبک نشیب تخم مرغ خانگی اند و چون تخم مرغ را از طرف
 گذاشته و سماکی یا چیزی بر آق بر آن بیوشند و
 حرکت دهند در هوای گرم هم مانند و فاسد نمیشود و بترج
 رسیده که در دندان بگذارد آنکه درم در صورت بهر سیه باشد

تخم مرغ
 خواص

زنده تخم مرغ را مثل رنگ بر صورت بزنند و در آب حل کنند
 زایل نماید و هرگاه مرد را در حمام باز زنده تخم مرغ را بر سر بزنند
 بجمعه رفع نزل از مجرای است طاهر و س که بزند و چون نوبت باشد
 او را در کوزه لک بزنند از صد مثقال او قریب بیست مثقال
 فلفل شنبه و طلا بهم میرسد و در روغن لادن سیاه و امراض آن
 محبت دانسته اند و خواص غریبه و عجیبه آن آنسان دیده اند

صفت
طاهر و س

[Faint, mostly illegible handwritten text in the top right corner of the right page.]

حرف الف
لالف

در لغت احمدی است آب و شرب سوخته است
آهن اسم فارسی جدید است آهن ربا اسم فارسی مقنا
طیلس است آب آهن نافع ماء الحید است
آهن اسم فارسی نوره است آبی اسم فارسی سفر حل آ
آهن بباء موحده با جطلا اهل کیمیا زیق است
آهن بنون مفهومی رصاص است آهن بنون ضیق است
از سس و نقره و برنج سازند آبق با صطلا آهن بنون
زیق است آهن در هند خرد است آک لغتیه بندی
اسم آهن است ابق بنفاری شده گویند ابرک بندی
طلق است ابر الا حبس و کبریت است ابر الا رواح
زیق است ابر بن بر باد محله مکسره و ناء معجم ذهب
خاله است ابر بن برنج کالی است اثنان بن برنجانی
اسم اشق است از خرقه کاه که در کرب و شح نامند بنا
قیمت شبیه بکولان که نوع از اسل است اذار افیون
با شقا و جالینوس نوع چهارم زبد الجهر است پیر سوراخ و بسیار
سبک وزن و از فرنگ آرند شبیه به پره اکسید در افعال

حرف الف
ال لاف

حرف الف
ال لاف

از نبد الجراقی و از سدم قدیه و قد راود اندر کشته ارغینا
 یونان نوشار است ارسانتی دارسانتی قدیم یونان زرنج
 زرد است از نبد فارس رصاص ابقی است ارشد رقیقینا
 است اسفندج بفراس سفید نماند و از نبد ارقم غریب
 دهند اسفندج رومی گویند و به نبد رستم است
 اسفندج ایچ صحنی بفراس سفید نماند و از نبد
 از سدم بران صفای کج داشت ل آن در نواحی نیرودا
 حی اصلمان بعد از آنکه آسیوس بالغ شده بلف
 یونانی اسم نک چینی در آن ملکیت که بر روی ستم سفید
 سبک و نوعی بر روی ستم بایل بر روی از نبد دریا هم
 میرسد آنرا آسیوس و نیک از نبد آسیوس نماند و
 شیب است نبوناد و رقیقتر از ستم است اسفندج رقیق
 اسفندج رصاص اسود است اسفندج رقیق رقیق است
 اسفندج رقیق یونانی خبث الحید است اسفندج نوعی
 از نبد است که فولاد باشد اسفندج رقیق رقیق است
 اسفندج رقیق از نبد فارسی است اسفندج رقیق رقیق

عینی نوشار است افارقیون و بقی است و گویند مادر نوشت
 اقلینا بیونانی انجست که از نبد اخن اجساد منطوقه مانده
 من و نقره و طلا مثل کف و در بر در آن و در نبد آن
 نماند که در نبد رقیق و رقیق به نبد نماند که در نبد
 که بعد از آن اخن و به نبد نماند که به نبد نماند
 بعضی بطرف نبد جمع میشد و به نبد نماند که در نبد
 در نبد نماند که در نبد نماند که در نبد نماند
 الود اسم فارسی عقاب است و در نبد نماند که در نبد
 ایدس بیونانی نماند که در نبد نماند که در نبد
 به نبد نماند که در نبد نماند که در نبد نماند
 به نبد نماند که در نبد نماند که در نبد نماند
 الحید از نبد نماند که در نبد نماند که در نبد
 سازج است بر نبد نماند که در نبد نماند که در نبد
 بوره نماند که در نبد نماند که در نبد نماند که در نبد
 نماند که در نبد نماند که در نبد نماند که در نبد
 نماند که در نبد نماند که در نبد نماند که در نبد
 نماند که در نبد نماند که در نبد نماند که در نبد

اسفندج
 رقیق
 حرف لیا

نامتوره اسم فارسی جز نامت است نامت اسم هندو نجاس است تالی هندو
 فقره در یک دست است تراب الفار و تراب الهالک اسم سم الف
 رست تراب الفی کنکرند است سزیدن بیدانی دفلی است
 تنگه کار اسم هندوی شفا است تنگه قمر از برف
 و نوع معدنی او قمر شمس است پنج آنی و آن بزرگ ندر است
 و بشیر از یک نامند و قمر شمس بیرون و آن زرد البورق
 و بشیر از برف کوبیده و نوع معدنی او قمر از لحام الذ
 است مصنوع است و قمر بفعل متعارف است مرکب
 از نیک و فلی بلنویته و سه برابر دو بزرگ از منی که جمیع
 را در شیک و و کاویش بقدر بودت نیندا آن بجز نشاند
 تا منعقد گردد و در آفتاب نشاند و قمر که مستحق به
 بلجام الذهب است مصنوع است از بول غلمان نژادیک
 ببلوغ که در ظرف مسی بول کنند و بادسته مسی در آفتاب
 در موضع خنک در حباب بنده تا حلیه و اقسام او در سیم
 کرم و خنک و از سیم است توبال معرب از فعال فارسی
 و آن جبریت که از مس دایمی تفته در حین کوفتن او برزد

حرف ت

و از مطلق او مراد از تریال مس است و برترین او مایل
 بسیار در سحر و سراق و رقیق است که قمر سزاند و سیم
 کرم و خنک نیز اسم هندو سزاند است سیم قلس
 اسم طلا چنانچه بیدانی جدال نوع سزاند است جلی در
 اجرات جیره رینق است حالق الشیر جالینوسی کوبیده
 نغ است حب العصفه و بق است حجران با صطلاح
 اکثریای طلا و فقره است حجر المشویه کلس است
 حجر الزینق زخرف مخلوق است حنون اسم کربون
 صدف است حل بقره اکثریای رینق و نامند حلاق اشعر
 نوره است حنقه و حنقا بلغنه لیس حنیفه الرجا
 جنت عیفا حنیفه الرجا جنت خاد
 سینی شمه است و بفارسی روی توینا نامند خاکستر
 اسم فارسی رماد است خبث جرم اجساد است که در
 حین کداختن از او جدا شود و مجموع خبث کرم و خنکند
 خبث الحیدر بر آهن کوبیده خبث نجاس نفیل مس
 خبث ارجلی خبث الفضة خبث الذهب طلا
 نقره

حرف س

حرف ج

حرف 2

حرف 3

حرف 4

حرف 5

خربوب بر و بستاند کبی شای و کبی بطنی خربوق
 ابیض و خربوق اسود و در بخت کبی هستند حر و زبل
 خرم بکند زاء بخت کیم مرغت خربوبه اسم فارسی
 افلیست خرف بفرس تفال گویند خستک
 بسکون سین اسم هند که بر زنت خلقتی
 اسم زنی زاجت خو خ اقرع گویند اسم سازج است
 و اقرع اسم فارسی طوطی است و از انکه اسم فارسی سلیمان
 و بق بفرس موی که عت و کشش کا و لیان نامند
 در سوادین سیو یا زاجت و مرور اسم که جدید است
 و دام التفت بخت مرور اسم سلیمانیت دوس ماء
 الحدیث و ام رصاص اسود است و من المنقذ رو
 عن البحر است و من السوس اسمان جود و من اسیر
 و من بفرس و من فرنگ نامند و من نجاس نجار معدن
 سکل است و نام زره اسم هند و من مثل است و من فرنگ
 اسم فارسی و من ذهبی است و بعد و حسن بیوا معنی
 مضاعف الاحراق و انهم هم قسم بجا شد که خاک است

حرف ذال

حرف ذال

گویند و یک بر دیک بر کوی علی گویند و من بفرس
 زرو طلائع اسم دال اسم هند بر راد است رجل
 راعی خربوق سیاه است رصاص قلعی و سرب است
 و بقا سرار نیز گویند رغو تلف باعات است و انجرا
 جادات بر سر آید مثل ضایون و من رفوة القمر حجر القمر
 راد بفرس خاکستر نامند و انکه راجز و ارضی و دخیلی
 و از شش خرب و دخان زایل شده ارضیت باقی می ماند رنگ
 کاسه اسم فارسی مغیاس است روحه و روح بخت کیم
 زریق است روشن یا بر شای اسم رقیق است روی
 نوتیا نشیبه است و من روبرو نوتیا چه او نوتیای غیر معدن
 و معدنیت بخلاف سایر اقسام نوتیا که رو شده معدن
 نیستند و رکنه سحر از رو سوخته فارسیست و او را
 تحت نامند بهترین اوسیا و علی بخت بخت در سیم کرم
 ریم آهن خشت الحدیث زاق اسم زریق است زدا
 لجر بفرس کف دریا نامند و آن پنج قسم است و بهترین قسم کیم
 سفید و سبک و طاهرش الملس و باطن او با خشت و با سده علم

حرف سیم

حرف ذال

و بهر دو دریم کرم و خشن و از ادویه قتل است زنده الی دار
 اقیق است زنده القمر حجر قر است زحل نیز بان الی بریان
 رسا ص اسود است زنده اسم فارسی ذی بخت زرقون
 اسم فصیح مغزی است زنده خراسانی است که است
 زنده تاج اسم حج البیض است زنده لغه فارسی است
 دیوانی و ساطین است و بعضی کبریت الارض است
 زنده کار اسم فارسی زنده نامند زنده بحر و زنده رودی
 از اقسام زنده و بعضی زنده فارسی زنده کار گویند معولا
 از ازان که سبب بهم میرسد زنده بخت است که نامند
 زنده بخت نام بلغة الی بریان نحاس است زنده اسم فارسی
 ستم است زنده تملیح چیز است زنده رودی و زنده طبع و زنده
 زنده و زنده و زنده زنده الفیاس گفت زنده بداند
 او که از زنده است که بر رودی زنده ظاهر شود و از ازان که
 و از سبب که از زنده میرسد و زنده زنده زنده زنده
 زنده سبب و زنده نامند ساجی اسم زنده علی است
 سالتون اسم زنده زنده سبب بلغة الی بریان
 زنده است سبب اسم زنده زنده سبب بلغة الی بریان

حرف

حرف

فلان است و فلان جدا کند و آنچه در حق گوشتی از او برزد
 سبب از قلعی سوخته و سفید سوخته بهم میرسد و بنفشه به
 شنبلیله و از او کم رنگ تر سبب و زنده زنده است
 سبب سوخته اسم فارسی ابار است سفید اسم فارسی
 سفید است سفید زنده اسم فارسی سفید است
 صفت است سفال اسم فارسی خرف است سبب فارسی
 در اشک و در هر دو اشک نامند و آن مضرع از زنده
 و اسم الفار است سبب قیدس زنده است سبب
 زنده است که زنده از آن تر است سبب سبب
 زنده گویند و بلغة الی بریان نامند سبب و سبب اسم زنده
 زنده الی بریان سبب سبب است سبب زنده
 بار است سبب زنده زنده اسم الفار است سبب
 اسم زنده زنده زنده سبب زنده زنده زنده
 سبب زنده زنده اسم الفار است سبب زنده
 زنده به صلا ۲ شنبه گران مغنیات سبب
 معرب از زنده فارسی و آن بار و است سبب

سبب

حرف مش

اسم این نام قستی از توتیاست سوسه بپزند و فیه است
 سه تا که بپزند و شکر است سیم فقهه است سیماب
 اسم فارسی زینق است شمه بورقان اسم فارسی حدود ذکر
 است که قولاد باشد شبه اسم عربی روی توتیای فار
 سیت و سیم را بنامش بخورند و آن یکی از معدود و فائز
 است و بعضی اسم اسطلاحی مضمون از روی توتیای مس
 دانسته اند که فارسی استرا برنج گویند و از مطلق او نمک است
 و آن شبه تعلقی نمکدوی مایل و از سرب اندکی در یکبار برتر
 است مع لفت تیزتره که به چون رفع زینق او شتر تعلقی را
 طلق بفضه میکند اخاصیت او است در هر که آب را در
 ظرف و بهن تنگی از او کرده و در ظرف و بهن باز کرده و تیز
 و بختی ظرف آب را در آن حرکت معتمدی و نهه آب را
 نبات سرد کند و معدول نمید است شب از جمله معادن
 اربعه غیر که در الصود است که عبارت از اجات و اعلای
 در زغال و شندوب باشد و آن جمیع شبهه برای و با تر ش
 اندکی بخلاف زاج که به تیزتر شست و در آن افعال قریب

سراج

سراج است زباله بختی قلی است ثبت الاسالعه و
 و غلبه الصفه و ثبت القلی قلی مصداق است شمع
 بنجر سحر قلی است شمشیر را بعضی بلغمه اصل صناعت
 ملح القلی است شخت تو مال الذهب است شربت
 اسم فارسی خنظل است شش بقا ربع مرکز مریض مینه
 شمس بلغمه اکیران ذهب است شمشیر اسطلاحی
 می است شمشیر الصناعت لحام الذهب است شخوف
 زنجفرت شذ غار زله بقیه است شیشه بلغمه فارسی
 زجاج را نامند و بلغمه بندی اسم خاص است صدهاء
 لحید زعفران الحید است صفر سق زرد و معنی که
 سق در است گویند صندل حیدی خام است شجاج
 صفحه اول صمغ درختیت عین طباقون در است طبایع بلغمه
 اکیران زینق است عرق الفیاض عرق الحیض اصطلاح
 اکیران مقطر سر سرات است عرق العروق طلق
 عروس بلغمه اکیران بریت است عطر بلغمه اکیران
 روح توتیاست و بعضی زینق را این اسم نامیده اند

سبب
 سراج
 حرف ص
 حرف ط

عقب باطلح اگر بران کو کرده است عقاب باطلح اگر بران
 نون در است عقبان اسم و خالص است علم بلغة اگر بران
 زنج است عنزروت انزروت است عین الحیان
 بلغة اگر بران زینق است عیان زینق است فرار بلغة اگر بران
 زینق است فرسکون طلق است فرانیان اسم و نازبه الهجرات
 فقه تغارغ نقره و سیرکاش و نیم نامند فظوریس اسم
 یونان و حاجت فجاج الملیح نهره الملیح است و نیز بعضی
 ابوات و ما سوجه گوید که بر سر نقره سحر شده باشد
 بشود فلز بسکون لام و کسوف در لغت بعضی معنی روی آ
 و مفرق نیز نامند و بشده نواز و کسوف و لام بعضی دیگر آ
 و بریم معادن که از نده قاطون اسم روی نون در است قد صبا
 اقلیمات قرطخ زوب نامیت قرطخ ماء العسل
 سازج است قرشم اسم زار صاص اسود است قران
 زجاج است قزویر صاص ابیض است قرل بر او
 ل و تانی برک و هب است قسطر صاص ابیض است
 قسیطوس زنجار است قشر البیض بدست تخم مرغ است
 قشدر صاص ابیض است قلی در اصفهان که ملا و در

حرف غ

حرف ق

حرف ک

خران

خران شکار و در کلمان قلیا نامند و از ایشان تازه
 که جمع گوشت و نوازند هم پرده و از نبات رست و برام
 نیز حاصل بشود قلی الصباغین قلی است قلو قشور اسم
 عیال قوز است قلقه سیس زاج سفید است قلقه بدال
 و بیا زاج سبز است قلقه طار زاج زرد است قلیما
 اقلیمات قلی رصاص ابیض است قریح بلغة
 اگر بران اسم فقه است قلیاری بیاض و بغیر اینها
 تحتانی زنجفر صوغ است قواریر زجاج است قوب
 به هم اول و فتح ملا اسم و قشر البیض است قویا اسم
 یونان آب خاکستر است قیقین بدست تخم مرغ است
 کربیت بخار کمر زانند و آن اصل حار و مرطوب و زینق اصل بار
 کوبیت و خان نوشا در است کیرا اسم هندی نوبیات که تمل
 اسم هندی رصاص ابیض است کجلین اسم هندی پوره ارمی
 است که نذ اسم هندو سجاد است کسین اسم رومی خشیلش
 الزجاج است کسین اسم هندی زاج سیاه است
 کف دریا اسم فارس زبه الهجرات کف مفس اسم فارس زنده

کسب

حرف ک

در نقیصه جات بسیار شد
 هرگاه خواهی که خط بنویسی و بعد از آن سیاه بنظری و یا گوئی که قلم
 بر زمین نریزم و بنویسیم سیاه بنظر آید حلیه آن چنانست که بگوید
 عاز و او را از خود بدوید و بر سر کاغذ نالد و یک کند و زاج را گرفته
 اینجا بر آن نالد و یک کند و قلم به حرکت در آید آب بنزند
 و هر چه خواهد بنویسد هر گاه که تر آب بر آن رسد نوشته سیاه
 بنظر آید هر چه بدست نهد و یک کاغذ را در آتش بگذرد نوشته سیاه
 نظر آید با آب نرشد در هر چه خواهد بنویسد و بنزد آتش نگاه
 دارد نوشته سیاه بنظر آید و اگر با خود نرشد در هر چه بنویسد همان
 سیاه بنظر آید و به آب سیاه هم بنویسد و به آتش بگذرد
 باز سیاه بنظر آید حلیه دیگر که جوهر بر زمین بگذرد و بگوید
 را او دینم کند و مغز او را تمام بر آن بپاشد و در زیر در
 سیاه را میساند و گذارد و پهلوی آن را با سریش سیاه را به
 یکدیگر بچسباند و با خود دارد و از وقت بگوید که افشون میکنم
 که جوهر بر زمین بگذرد و آن گاه که خاکستر باشد چند و اندک جوهر
 بپاشد و آن جوهر که خرد در سیاه دارد و در آستین خود
 پنهان کرده باشد و آن جوهر را چنانکه آنها نفوذ داخل

در نقیصه جات بسیار شد
 هرگاه خواهی که خط بنویسی و بعد از آن سیاه بنظری و یا گوئی که قلم
 بر زمین نریزم و بنویسیم سیاه بنظر آید حلیه آن چنانست که بگوید
 عاز و او را از خود بدوید و بر سر کاغذ نالد و یک کند و زاج را گرفته
 اینجا بر آن نالد و یک کند و قلم به حرکت در آید آب بنزند
 و هر چه خواهد بنویسد هر گاه که تر آب بر آن رسد نوشته سیاه
 بنظر آید هر چه بدست نهد و یک کاغذ را در آتش بگذرد نوشته سیاه
 نظر آید با آب نرشد در هر چه خواهد بنویسد و بنزد آتش نگاه
 دارد نوشته سیاه بنظر آید و اگر با خود نرشد در هر چه بنویسد همان
 سیاه بنظر آید و به آب سیاه هم بنویسد و به آتش بگذرد
 باز سیاه بنظر آید حلیه دیگر که جوهر بر زمین بگذرد و بگوید
 را او دینم کند و مغز او را تمام بر آن بپاشد و در زیر در
 سیاه را میساند و گذارد و پهلوی آن را با سریش سیاه را به
 یکدیگر بچسباند و با خود دارد و از وقت بگوید که افشون میکنم
 که جوهر بر زمین بگذرد و آن گاه که خاکستر باشد چند و اندک جوهر
 بپاشد و آن جوهر که خرد در سیاه دارد و در آستین خود
 پنهان کرده باشد و آن جوهر را چنانکه آنها نفوذ داخل

بسم الله

در نقیصه جات بسیار شد

هرگاه خواهی که خط بنویسی و بعد از آن سیاه بنظری و یا گوئی که قلم
 بر زمین نریزم و بنویسیم سیاه بنظر آید حلیه آن چنانست که بگوید
 عاز و او را از خود بدوید و بر سر کاغذ نالد و یک کند و زاج را گرفته
 اینجا بر آن نالد و یک کند و قلم به حرکت در آید آب بنزند
 و هر چه خواهد بنویسد هر گاه که تر آب بر آن رسد نوشته سیاه
 بنظر آید هر چه بدست نهد و یک کاغذ را در آتش بگذرد نوشته سیاه
 نظر آید با آب نرشد در هر چه خواهد بنویسد و بنزد آتش نگاه
 دارد نوشته سیاه بنظر آید و اگر با خود نرشد در هر چه بنویسد همان
 سیاه بنظر آید و به آب سیاه هم بنویسد و به آتش بگذرد
 باز سیاه بنظر آید حلیه دیگر که جوهر بر زمین بگذرد و بگوید
 را او دینم کند و مغز او را تمام بر آن بپاشد و در زیر در
 سیاه را میساند و گذارد و پهلوی آن را با سریش سیاه را به
 یکدیگر بچسباند و با خود دارد و از وقت بگوید که افشون میکنم
 که جوهر بر زمین بگذرد و آن گاه که خاکستر باشد چند و اندک جوهر
 بپاشد و آن جوهر که خرد در سیاه دارد و در آستین خود
 پنهان کرده باشد و آن جوهر را چنانکه آنها نفوذ داخل

بسم الله الرحمن الرحيم

در نقیصه جات بسیار شد
 هرگاه خواهی که خط بنویسی و بعد از آن سیاه بنظری و یا گوئی که قلم
 بر زمین نریزم و بنویسیم سیاه بنظر آید حلیه آن چنانست که بگوید
 عاز و او را از خود بدوید و بر سر کاغذ نالد و یک کند و زاج را گرفته
 اینجا بر آن نالد و یک کند و قلم به حرکت در آید آب بنزند
 و هر چه خواهد بنویسد هر گاه که تر آب بر آن رسد نوشته سیاه
 بنظر آید هر چه بدست نهد و یک کاغذ را در آتش بگذرد نوشته سیاه
 نظر آید با آب نرشد در هر چه خواهد بنویسد و بنزد آتش نگاه
 دارد نوشته سیاه بنظر آید و اگر با خود نرشد در هر چه بنویسد همان
 سیاه بنظر آید و به آب سیاه هم بنویسد و به آتش بگذرد
 باز سیاه بنظر آید حلیه دیگر که جوهر بر زمین بگذرد و بگوید
 را او دینم کند و مغز او را تمام بر آن بپاشد و در زیر در
 سیاه را میساند و گذارد و پهلوی آن را با سریش سیاه را به
 یکدیگر بچسباند و با خود دارد و از وقت بگوید که افشون میکنم
 که جوهر بر زمین بگذرد و آن گاه که خاکستر باشد چند و اندک جوهر
 بپاشد و آن جوهر که خرد در سیاه دارد و در آستین خود
 پنهان کرده باشد و آن جوهر را چنانکه آنها نفوذ داخل

انها بکند آن جز در میان آنها بگذرد و بچسبند آنها بکند
 نوع دیگر بکند تخم مرغ او سرور را استوار آید کند بکند و
 بکند از سفید و زرد در تخم شود و آنگاه سیاه را
 کند در خانه کرم و در آفتاب کرم میکند و مردم بچسب
 کند و بچسبند حیدر دیگر آب تراب را بدست مالند و کثر
 دم را بکند و کثرت او را بکند و بچسبند و درگاه خواهد که آب بر
 سر برف بچسبند حیدر آن چنانست که آب را در یک
 کند و بکند را با نشت در کوفته و اخلاص کند در آل بچسب
 آید حیدر دیگر درگاه خواهد که آب را در کوزه کن و کوزه را بکند
 آب بکند بماند بیاورد سرشیم ماه و آنرا بکند و بدست
 مالند تا سفید شود و آنگاه او را بدست نرم کند و بکند
 لیسرا این یار و بین بکند و در آتش بکند و آنکشت
 کند از حرق وقت که نرم شود او را در کوزه نود افکند که آب
 نگیرد و بماند و هموار در اندرون کوزه بیا میرد و اگر خواهی
 تا مغز بشود بین از آن که سرشیم را بکند که کن اندرون کو
 زه را بکند و تخم مرغ کرده کند و لیکن از یکدیگر جدا
 کند

نقد

نقد

نقد

نقد

کند حیدر دیگر خواهد که آب را او نیز از آسمان خایه و آب
 اندر کوزه نرم نرم چسبند بر کوزه زل از یکدیگر جدا شود
 و کوزه بکند و در حد امانه و یک نیمه بر زمین رقت افند و مردم
 بچسبند حیدر دیگر خایه مرغ را در نشسته بکند
 خایه را در سر که اندر بکند از دود قدر رقیق باور بکند
 و یکدوب بکند از دمانم شود و حیدر که نشسته شد
 بود و در و در و چون خواهد بکند سخت شود و شد اول
 قدر آب بر او نیز بر حال اول بر کرد و از حیدر غایب
 حیدر دیگر در آنکه سر کوفته را نوع بکند که مثل سر آدم
 بنمایه بستان سیاه و بکشد و بر او سر کاسه مردم
 و بچسبند مردم همه بکند بچسبند بنمایه و بکند و افکند هر که
 سر به نشود بکند سر مردم بنظر آید حیدر دیگر اگر خوا
 هر که قدح را بر آتش نهد و از میان قدح آتش پدید آید
 و درش و صورت صاف بشود و بیاورد و سبزه روس
 کوفته و عدس کوفته و فقط سفید در نشسته کند
 و نشسته بر آتش بکند از آن آتش بر خیزد و

نقد

نقد

نقد

نقد

نقد

اگر در قدح افکن چنانچه ساقه اند و بفرمانه تا قدح را به
 چراغ فراده آتش در گیر و ساقه را در و درش بگذرد
 بغایت محبت و اگر خواهد که آتش بدست گیرد و نگیرد
 طلق که اخته را بر دست بمالد آنوقت آتش را بدست
 بگیرد و نگیرد و هم چنین سه جفا بر دست آگاه
 نگیرد و حیدم بگیرد و پراشیدن خایه مرغ سر خایه را
 بشکست و زن یاد رفتن سوراخ نماید و بمکند تا زرد
 و سفید از آن بیرون آید بکلی که هیچ در او نماند و باید در
 بهار باشد و پیش از آنکه آفتاب بر آید فوجی بر دارد
 و از سر بر که هر خورده که رسته باشد آنچه در سر برک باج
 شود که در آتش نم گویند از آن آنها بگیرد و رفتنی نکند
 و خیمه را در خایه کند و سرش بموم تخت استوار کند
 در اول طلوع آفتاب کرم آن خایه را در طشت
 یا لکن گذارد و به آفتاب نهد بهر هن کرم شدن آن
 خایه بماند و از نظر موم شود حیدم بگیرد که خواسته
 باشد بدون آتش آتش حاضر سازد مردم بنشینند

در شستن

بغیر از این
در شستن

از این جهت
در شستن

و بگوید

بگوید که افتون میکنم بر قدح آب و بان چوب به نیم آن
 چوب بدون آتش آتش گیرد حیدم آنست که سنگ
 آنکه آب نیده را بسیار و بر زمین بگذارد و روی
 او را ششبار چوب خور و خشک شود سنگ گذاری
 اما باید نوع گذارشت که سر سنگ باشد که روی
 سنگ پیدا باشد و قدح آب در دست گیرد و این آیه
 بخوان قل یا ناد کونی بر د او سلاما
 تا آخر آیه و آن قدح آب را در میان هیدم بریز و چون
 آب به درسد نفی و قش از او بر چیزه و آتش گیرد و
 او بسوزد و شجب کند مردم حیدم بگیرد که آنچه سازد
 نمکد و او از بکشی مد از اطلاق بران نرو حیدم
 آنست که بیاورد و چهار ضلع و بر باد کند و من
 آنها را به بنه دو و چهار گرفته خواند بیا و نیز د خند آنکه
 بانک کند او از بران نرو و شعبه دیگر که بگوید و ده
 گو سفند را و بران خون کش و انفاه بدر از در رفتی
 بر رخاک بنه مان کن و خاک بر سر او بریزد که معلوم

در شستن
در شستن
در شستن

و شعله افر و نشسته باشد و در میان هوا بجای بیاید
 و هرگاه دل و زبان به در را بادل ضفیع ما هم محقق کند و در
 روغن یا تخمین در شب چهار نیمه برافروزد تا هم بر زبان را اثر
 بماند اما تخمین نکند که هم بپاک باشد و هرگاه بکویت
 و روغن زیتون با فلفل کتان در جراح کند که بکویت
 بپزند و هرگاه بپزد که و بپزد و هرگاه بپزد که و بپزد
 چنان نماید که خواند بر آن است و هرگاه قدر روغن در
 شیشه صاف کند و سرش را بدم محکم کند و در آب اندازد
 همه ماهیان در گردن شیشه جمع شوند به تواتر انداخته صیاد
 صید نماید از آن و هرگاه در خاریت را بکند و خون
 آنها را بر شعله کوه سفید سیاه نالد و هرگاه در آن روغن نکند
 نهد و نکند را به روز و بمقدار دو من نیم شیشه سیاه و این
 قدر بچونند که استخوان از همه جدا شوند بعد از آن استخوان
 را که از گوشت جدا کرد در میان آنها استخوان است
 شد آنکه گوشت آدم باشد ل کار کوچک بر روز
 بنده از چشم خلق نماید و شود فایده دیگر به بر دیگر

برای آنکه در بین
 یکدیگر را در بین
 خواند که در بین
 جمع شوند و این صیاد
 از چشم خلق نماید

دان کوه و سپهر خوس در یکجای و برافروزد با هم چند کند
 حیدم دیگر بکویت در هر که سیاه و خون خوس سیاه برود
 در سایه خشت کوه عجایب بپزد و دیگر در تخمین
 هرگاه چنگال پنبه را با خود دارد و در سگ برود و بکویت
 و از چشم زخم این باشد و هرگاه دندان کوه را با خود دارد
 سگ برود و بکویت و هرگاه دندان کوه را با خود
 دارد و سگ برود و بکویت و هرگاه بکویت و بکویت
 سیاه و در زیر کفنی گذارد که مخفی باشد یا جابر دیگر گذارد
 و بپزد کفنی را و به سحر و در جمیع صباغ او بهایم
 و مطیع او شوند و نزع دیگر حرکت خواهد که سگ بر او بند
 نزنند و فروتن گردد و هرگاه در زنده کان تابع و مستعد شوند
 بکویت و زبان سگ و در زیر کفنی گذارد و بهمان قسم است
 که گفته شد نزع دیگر در خاصیت فاخته بر کس فاخته
 را بکویت و سر او را در شیشه کند هفتاد و پنج روز بگذارد
 بماند در شیشه باین دستور که روز در آفتاب و شب در
 محبت آب انقاها آن شیشه را بگیرد و سرش را باز کند

خشت کوه و در کوه
 عجایب و در کوه
 بکویت و در کوه
 صباغ و بهایم
 از چشم خلق نماید

نقشه

و آن سر را بر آن پیافرد و چنانکه است سر را بر پشت افتاد
بند و از نظر خفایق ناپدید گردد و از این چنانچه بود و در موم
گردود و در زیر پان لذاره از آن مقام بهر از مقام رومایه
و بر جابر خد شسته باشد و اگر زبان و پیرا بسوزاند و خود به
ساید و خاسته بود اما کلاب بیاید و دو قدر رشتند خالص
و از آن کلاب بهر سسته سر و در عالم هر مرغی که نظر بر او افتد
باور تخفیف گوید و هر چه مرغ گوید بر او معلوم گردد و اگر
از خون در دست متقال و دست متقال هم خون 4 ده و بانه کلاه
سرخ و آن خون بر او بر تنال در مرغی کند و آن مرغی
در آفتاب گذارند تا خشک شود و از آن مرغ بکشد و بر تن
انتر نهند جمله ارواح حاضر شوند و حاجت خود را خواهند
گفت و کسی خواسته باشد که عید مرغی بر او باشد باید از مرغی که
سست باشد کند و لا باب زرخ و در گوشت و بر تن الخ بیاید و مرغ
که از آن کند بخور دلی بر تن شود و زوت بدست و از آن گرفت و در
و چنانچه خواهد بر تن بیاید و قدر روغن کفگیر و روغن زیتون
در حلق آورند و بر تن آید اسم گفتن یک اسم را اول و دوم

از این مقام

تفاتی
کتاب
۱۳۸۵

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

مجلس

محقق

و یک اسم دیگر الکبریا و آن اسم و زید و اوردم کوشن بکیر و در رطل
که کشیده در در رطل غنچه بخواند و بگوید بنظر آید که فلان باشد و به به بنی
و صامت تعجب کند و اسم دیگر بکیر باشد در رطل حمله کند از او کافه
و اسم از او عذر اوردم کوشن بکیر نوع دیگر و استمال باشد که آن را و استمال
را او که بنزد و در ظاهر سفت نماید و در باطن بنزد و او هم بچید چون
بردارند بنزد نماید نوع دیگر ریسمان بریدن ریسمان را حلقه کند
بعد بکیر در ریسمان را از او سر حلقه در نماید به به بتیرنه بریده را او
بریزد باقی را بنزد با عیب بود تعجب کند نوع دیگر برف را مثل
شمع کوزه آن برف را ترکیب شمع ساخته قدر که در او را
نهند بسوزد و یکبار در صغیر او صورتی مثل بسازد و در آن
کمی کافور و در دیگر کرکر بعد چراغ را روشن کند بکافور که برسد
خاموش شود دیگر که بر روشن شود هیله دیگر خیران یا بدل
نازک را در هم یا شیره نالیده در و استمال گذاشته و در استمال و ترش بچید
بعد و استمال را در و استمال بپاشد به به نایاب شود هیله دیگر کشه
سینج را او در آب گرم که در او ریخته و چند دانه خیار در او بریزد
تا در وقت که خواسته باشد در او سیر نماید هیله دیگر تخم خیار را با تخم

سنة

100

ایمان برین

مجلس

117

وضوح

عبدالله بن محمد

۱۰۰

تفاوت این جفت اندک
 زنگ آینه
 زنگ اصل
 شقی
 نقی
 بزرگ
 بزرگ

جای خط معلوم باشد بجز در نشاء در و دار اشکند و کات کبود
 و با آب بپاشند و با قلم هر چه در و در جاذبه یا آهن یا کاه
 بنویسند جای نشاء در آهن کوه باشد و حجت معلوم شود
 باب رفع زنگ از آینه بپاشند آب را بر آن ببالند زنگ آنرا
 ببرد و رفع زنگ کار در و نشاء و نقی و نقی و نقی
 سفید و تخم سرخ را با روغن بچونند و کار در و نقی
 به آن بسیار ببالند زنگ آنرا ببرد و هرگاه خواسته باشد
 نقی مهرش را بر دارد و قدری موم نازک کوفه
 بر روی آن بپاشد و بعد از آن روی موم را عرق کوزه
 بریزد و همان نقی را در صحنه در آینه شایده نماید
 همه پاک نمون در نشاء از کافور صندل و قلع سائرم کرده
 و به آن روغن صندل و صندل و قلع سائرم و قلع سائرم و قلع سائرم
 آن روغن تر نموده با سر قلم تر آنرا بالا بر نشاء نماید و چون
 خشک شود بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد
 شود هر چیز که خواهد بنویسد در جاکه ای مال بدین است این

در پاک کردن زنگ و روغن از جامه پاشند

اگر روغن بجز اینها بپاشد بر جامه مال با آب با قلع سائرم پاک شود
 و اگر کین کبود زنگ از زنجیر جامه ببرد و رفع سیاه جامه سریش
 را کوفته با نار دان ترش بهم در آن هم بپاشند و جامه را بر آن
 پاک کنند بشرطی که سیاه باشد سیاه جامه کوبیده شده باشد
 که اگر در او دانه کینه و جامه را بر سر او بپاشد سفید شود
 در کاه جامه چرب شده باشد بشرطی که ببالند و بر آفتاب
 گذارند چند مرتبه تا خشک شود بعد بنویسد پاک شود
 در رفع لایق جامه و غیر آن بعلای رفع هر آنکه از جامه
 بر کین است تر کند و در زنگ بپاشد و روز دیگر بشوید و با
 پاک و صابون نیز پاک شود و رفع موم از جامه سر
 جامه را بر روغن کاه و بسیار ببالند اشکاه باب با قلع سائرم
 بنویسد که پاک باشد بعد بصابون پاک شود و رفع روغن
 از جامه و کافور با سحران روغن فزایی شود و بکل نشاء
 روغن کاه سائرم و پاک و اگر سر روغن کاه و بسیار ببالند
 و به بیای کوفته و با سحران و صابون بشوید یا به بیشتر ترش
 و اگر در او کحل شمع و اگر سر روغن کافور بسیار ببالند و به و شاب

رفع زنگ جامه
 و کین

بیالایه پس باب باقلا و صابون بشویند و اگر چه پیشین بجه
 باشد سبزیس چو در آب بچوشند و گوگرد ادر او کنند و جامه را
 بدان بشویند و اگر پیاز و نمک کوفته بر آن بپاشند و چیزی
 که آن بر بالار آن گذارد و روغن را جذب کند و اگر سرخس
 چراغ بیالایه آن کرم دارد و آنرا بخورده و باله تار و غش آن
 زایل شود انگاه به صابون کرم بشویند و اگر چه
 به بهانه بخورده و آن کوفته بشویند دفع آب انار از
 جامه با نشان و صمغ عربی بشویند و اگر کرم آب انار بر دست
 بیالایه بچیند و زویره اول بشویند و باله پس با نشان و صابون
 بشویند رفع زعفران از جامه بندره و صابون و آب
 کرم بشویند رفع مادی شیر تازه و نمک یا زهره کوسه
 بشویند پس به صابون و آب سرد یا در سر که و نشان بچوشند
 رفع هر سیاه تر شیره برنج زایل شود و اگر سیاهی آن گهنه
 به بهانه بسوزد که کرم کهنه باشد باید شست و اگر
 سر کتنی که بر سر نیزه اخلاط کهنه به تر است رفع خون
 از جامه نمک و آب باید شست و اگر خون کهنه باشد بر کتنی
 که بر سر

که بر سر کرم کهنه بشویند باب پست سیم در قلع آثار لباس
 و جامه و امثال آن قلع رنگ سیاه و بجز و نشان و بکچو
 انار و آن را با سر که و آب بچوشند و آنچنان کرم به
 موضع سیاهی را در آن بگذارند هر چه بکشد دست تاب
 کرم او آورد پس بدست مالند و هرگاه اثر بر باقی ماند باب
 و صابون بشویند و تهر کج نفع اند که هر اثر که باب و صابون
 زایل نکند و با پیش غلغله رفع شود بدست و نشان را با سر که
 بچوشند هر سیاه و الوان مختلف را با و بشویند بعد از
 آن باب و صابون رفع آثار بر نماید از مادی شیر تازه یا نمک
 نیم کوفته مخلوط که با آن بشویند و پس از آن به صابون
 و نشان متفق علیه است که ترش ترنج رفع رنگ بدار
 و سایر آثار رسیده از سیاهی پوست انسان و سایر آثار
 سیاه موضع را بگوگرد و روغن کشیده که بر سر مالیده
 بشویند رنگ دوده موضع را خیاره و برنج مالیده
 به صابون و آب کرم بشویند و بدست ترش ترنج و آب
 ب لید را رفع ادرست قلع جمیع الوان اول باب فلی

قلع رنگ لباس

شسته یا بقیه نما کی دو در کرد هندی بقا در این باب
 بحرب دانسته اند موضع را بر سر کین مرغ طلا کنند در آفتاب
 بختک که بصاحبون بنشیند قلع رنگ خون این حاوی
 این تلمیذ مذکور است که ترشح ترنج زایل کننده جمیع الوان
 و نهامت مکر خون بکارت و این فرق غیر سیر است بدستور
 چون موضع را بجای گستر آلوده باب ایشان بنشیند رفع
 اثره نهامی کنند و بدستور چون سر کین کبود تر را بجوش
 شده و باب او بنشیند پس از آن بصاحبون و بدستور شستن
 جامه به دره و صاحبون همین اثر دارد قلع بقیم لیمه را پاره
 که در مات بقیه زنده و موضع را با او آلوده بعد از سه
 عت بدست مالیده بقتل زنده و بصاحبون و آب گرم بنشیند
 قلع رنگ نیکو است ترش را بجوش نهد و موضع را بدان
 فرو برده بعد از دو ساعت باب و صاحبون بنشیند قلع
 شکوفه و صید ایشان و آنکه ببرد را بسیار بجوش نهد و بد
 ستور قد در ایشان را با خط و بوره بجوش نهد و موضع را
 ساعتی در هر آب مکر بگذارد پس باب و صاحبون بنشیند
 قلع رنگ آلوده

قلع رنگ آلوده برک آلوده را بید زانند و خاکستر
 او را باب سرشته موضع را طلا کنند و بعد از یک روز باب
 و صاحبون بنشیند قلع رنگ توت اثر توت سیاه را باب
 توت سفید بنشیند و بدستور هرگاه بگذرد و دو کنند
 زایل کرد و قلع رنگ انار ایشان را با صمغ عربی و شب
 بجوش نهد و آن طلا کنند و چون خشت شود دست مالیده
 موضع را بقیه زنده و باب بنشیند و بدستور شستن
 آن بصمغ عربی و ایشان همین اثر دارد و گویند از بوی
 کردگان تر ابرو غنیمت و صاحبون بنشیند قلع رنگ
 خمر و نمید باب انار و آن و قرقر و طلا بشود و بعد از
 آن بصاحبون و گویند چون بگذرد و دو دهند زایل کرد و
 و بدستور ایشان و سرکه و ترشح ترنج از مجرای تن
 شستن جامه را رنگین که تغییر بی قطف ادراب
 چت نیده لباس را با آن بنشیند جهت ثبات رنگ
 جامه ها خرنوب بنظر الکوفه نجیست نهد و جامه را
 بدان تر کنند و بعد از آن هر رنگی که کنند و بکافایل بگذرد

قلع رنگ لباس

قلع آتا روغنهای آرد و روغن آبلیمو با آب بنشیند تا از آرد جدا
 شود چون لباس بنشیند روغن آرد را بشوید و روغن آبلیمو را
 بعد از آن بزنند و با آب بنشیند و با آب بنشیند و با آب
 سرد و صابون بنشیند و هرگاه بدست چربی آلوده باشد
 بخاک که کندی تا سه بار بر آن ریخته بدست مالند و بپاشند
 روغن زیتون که نمک اند چون بزهره که سفید و زرد باشد
 با آب استخوان و قلی بنشیند از هر چه اداکن را از اوقات
 ام العینه و ایدر دانه و هرگاه خواهند داشت زایل شود
 آنگاه که روغن را با شیشه بر مضموع بپاشند و چرب است که
 بر آن گذارند و بعد از آن بپاشند و روغن زیتون
 بزرگ و زیتون و روغن چربی که گفته اند که چرب لباس
 ابریشم با آب آلوده باشد سه بار کندی را چوب بنشیند
 مضموع را با آب تر که بگذرد بخور کنند و در خواص
 الاشیاء اراکه آن از جامه پیشین نیز بسته رسد که
 رست و چون لباس رنگینی باشد اول بخطمی بنشیند
 پس با آب استخوان و صابون قلع آتا روغن زیتون

وسیفه

وسیفه اول بدوش بنشیند پس با آب قلی که کرم کفک
 باشد و جبهه رفع برده آن اول بسر که بعد از آن با آب
 کرم بنشیند و آب طبع با قلی سرکه محب شده اند و
 بدست و چون سرکه کوفته و نمک نیم کوفته بر مضموع بسیار
 بقدرت مالند و بعد از آن بنشیند زایل شود و کوبند
 بر روغن زیتون نیز رفع از روغن زیتون قلع زیتون
 و طبع و سرکه کوبیده که با آب چوب بنشیند جامه را با
 بنشیند پس با صابون و از آن عرق چهار یا بیان و آن
 بدست سیاه بدست بدست که در قلع رنگها سیاه
 که گذشت قلع روغنهای از اوراق و کتاب و کاغذ نام
 استخوان روخته را با شیشه با شیشه و با آب شنب
 و آب نبات نرم با شیشه بر اوراق پاشیده سنگی کران
 بر بالا آن از شنب تا صبح گذارند پس اوراق را بپاشند
 و همچنین کلر نیل و روغن و نمک و غوره همین فعل
 را میکنند اما قلع نوشته حیات باید که را با روغن زیتون
 بپاشند و آنکه برده ارضی و شب یا لایه شیشه بر بند

قلع زیتون

شجاعت المیده پس رفع آن غنچه و هین مدد در بدن چرخ
 جامه نیز بسیار مستتر است و در این امر سفیداجها
 صفتی قدری است اما قلع موم و عکس را که کهر برسد
 وضع ریز و با لند تا موم و عکس به هم بیاورند پس مثل با
 برداشته موضع را با آب گرم بشویند اما جامه را در
 نیز نجفت جویند ه لند از بد پس بصابون و آب گرم
 بشویند بصابون و صابون و آب گرم رفع نمایند
 قلع قیر و زفت و موم و امثال آن آرد بخوردا
 باب اینجاست استعمال نمایند و به دست بر روغن زیتون
 گرم که بصابون اندازند و روغن زیتون را در رفع
 اشیاء مذکوره و اشیاء چسبنده مثل دغی از جگر است
 اوقات شستن جامه لباس زربفت را چیز بهتر است
 روغن کل بوره و آب گشیت و بنفشه و الکل و اینچنین
 و صوف و سولات و لندره و امثال آن جوید
 و نمک جامه ابریشمین چنانچه بصابون پاک میکند
 و اگر با شیم که سفید تر شود پاک میشود و الوان مختلفه
 را بر سر کین

را بر سر کین که بعد از آن از آن چرخ میکند و جامه سفید بر سر کین
 که آلوده کرد و چون بکشد در بول شست که از بد و روز دیگر
 بصابون و آب گرم بشویند رفع آن میشود و بول اطفال
 را نیز هین است و لند علم بکار آن که سفید و جذب
 چرب از بد و قالی و فرش از جگر است مثل ماد که بشارت مرکب
 مانند کچر و مازور اکوبه در آب خیس نمایند و بچونند تا موم
 که در پس صاف نموده بکچر و زاج سیاه و کچر و دوده روغن زیتون
 تخم کتان و مسک و زعفران صمغ عربی اضافه نموده بچونند تا
 یکسان شود و بسیار باید برهم زد یکدیگر بسیار غلیظ کرد و پس
 بهر راحتی با آب رقیق کنند و اگر با مازو بچونند
 و بعد از آن یک لایق در صاف نمایند بهتر است و دوده رو
 غن تخم کتان و زعفران و روغن سیاه انجیر و امثال آن به
 لایک اندازند و طریق گرفتن دوده را در فصل چهارم مذ
 کور شد و باید دوده را در کسبه گانندی پختن شود بر تو
 ده کسبه را انجیر گرفته در تنور چنانچه از باد در زیر خا
 کستره گرم گذارند تا خمیر بچسبند و بچسبند و بچسبند

و چو دوده در کاغذ نفوذ نموده خالص گردد چه با اندک
چربی مفید است قسم دیگر صد مثقال ماز و سریش را
بسیار نرم ساخته در آب بپوشند تا سبزه شود و بوقعا
مرد و بکند از آن تا نیم گرم شود دوده مثقال زاج سیاه
را گویند در لسته بسته در آن آب برست مالیده لسته
را بپندازند و از صد مثقال تا دویست مثقال
صمغ عربی را در آن حل و صاف کنند و بیست مثقال
دوده چرب بگرفته را در ظرفی گزیده قطره قطره از آن در
او ریخته بهر بپزند و روزی بر آفتاب بکند از آن و هر چه
سبالغ در بر بپزند او کنند بهتر است و قدر صمغ دو
چند آن ماز باشد اصول است و اگر خواهند براق کرد
دو مثقال نبات اضافه نمایند بچند دوده و روغن گرفته
بوده چند آن از زاج و ماز و بوزن مجموع او صمغ عربی بگو
یند تا یکسان گردد و هر چه سبالغ در کوفتی او کنند
بهتر است و در وقت احتیاج قدری را در آب حل نموده
استعمال کنند نوع دیگر در ترکیب مرکب که در یکم سه

سب

سب

سب

مستوان نشت بیاورند دوده فقط بار و غش گمان ده
مثقال صمغ عربی چهل مثقال زعفران ریش سه مثقال سر
خشخاش روغن پنجه مثقال زعفران قلم بچوده مست
سه مثقال شک هندوی دو مثقال صبر سه طرد و
مثقال این حبه با سیاه دوده را روغن بکشد
داخل نموده در آن بزرگ ریخته بکشد بپزند و بعد
از آن بنده بند عجب بپوشد و صمغ و دیگر که ثابت
است این بزرگ بکشد اول بقدر ریش این پاره و بریزد
در ظرفی که گنجایش داشته باشد که سر این را آب بکشد
بعد بقدر ریش خمر ترش شده در آب آب بریزد و در
باله تا که مخلوط شود و بعد از آن بدین دستور که این سیاه
آب بماند تا یک روز و یک شب یا پیش تر و کمتر بعد از این را بر آن
بیاورد و بکند از آن تا باد بزند بهر که رنگ بپزند و باز که رنگ
رزد و آب که از آن رنگ بر طرف شود و همین طریق بکند
تا چهل روز و بعد از چهل روز اگر آب آهنی و خمر ترش
شده بقدر ریش است بقدر پنجه مثقال زاج سیاه و بقدر

سب

در شیشه بریزد و با او کتبت نموده محو بر ابد عارض خیزد
 نماید ^{تحت} و در مال طلا محو بر تر بر رنج خاص مداد
 صغی که در کوزه الجوز است باشد در دست نمایند و این
 رنج نیز بفر از حبل اسرار است مخفی باید داشت بکینه
 بدین موجب اشیا زاج سیاه ۴۰ مازور شود
 بزرگ سوزان داره ۴۰ بزرگ مورد ۲۰ افیون خوب ۲۰
 نشاسته ۱۰ صغی عربی خالصی عس ۱۰ دوده
 که بخیر گرفته روغن اورا اسد نموده بذر اول
 در شش ختنی صغی صغی رباب انداخته یک ساعت
 اگر حل نشد بسیار خوب والا آماس که صغی نیست
 و لکاسنیاید طریقه بکر اول زاج سیاه در میان
 خاک انداز آینهی رنجته باقی نبوده مد ۲۰
 سیاه رنگ شود بعد برداشته در میان یک کاسه
 آب بریزد و آب او را صاف نموده نگاه دارند
 بجز سیماسه دفعه صاف نمایند و مارور مانند جود
 یا کته م کوبیده در میان دیگر یک کاسه آب رنجته

بچنانند

بچنانند و صاف نمایند و بعد از آن بر یک مورد را با افیون
 مع دو کاسه آب بکوز و یکت حبس نمایند در میان
 دیگر رنجته چنانند آب او را صاف نموده بعد
 از سه جوش نشاسته را در میان طایه کلا بوده سرفه
 مایل بسیار نموده در رنگ او بعد از آن برداشته
 آنها را صاف را که قبل از آن مذکورند تمام در میان طایه
 مذکور رنجته با دستم حل نمایند و دستمال سفید حرکات کند
 ره باند بهتر است و بعد از آن صغی عربی را در میان یک کاسه
 آب رنجته تا آب صاف شود صاف نموده نگاه دارند بعد
 از آن دوده ۱۰ منقح خوب را در میان طشت رنجته
 آهسته آهسته اجزا را آب او در میان دوده رنجته به تدریج
 دست حل نمایند هر تا آنکه نشانه از دوده نماند
 بعد از آن صاف نموده با دستمال یا لنگه در میان
 دیگر کلی که حرکت باشد بچنانند تا چهار پنج جوش
 بخورد و بعد از آن برداشته بکوزند تا سرفه شود
 آب صغی را مع نیم کاسه کلاب و سه شقال نبات

مرکب

در میان او بریزند و بعد از آن در میان نشسته گذاشته
 بگویند حرکت دهند و بعد از آن استعمال نمایند که تمام
 است و متقال اصعب بقدرتند و مگر و اگر کنند
 خضاب که است و انکشان نمونان بدان رنگ کنند از خفت
 رنگ داین از جمله حسن و جمال است و موجب شدت
 و محبت است و این چند نوع است و مجرب در رنگ
 طاووس بسیار قلندیس و در متقال تریال آهمن
 به متقال بدست انار نیز نیم متقال سناده متقال
 ل خرد کوفته بآب چغندر خمر کوه و یک ساعت در دست
 گذار بعد از آن بنویسند رنگ طاووس اعلی را آن
 بغایت مجرب بود و در خضاب هرگاه هوای
 سر سفیدش بود اسیر کوخون بیا که بر سفیدش رو بر کشند
 آب سماق آبی و و رنگ حنا سر سفید را به وساعت بکشد
 آنچنین آفتابین با مرکب باعث منع از هوا از کتاب که
 با آن کتابت مرکب کفیه باشند

در خضاب

حرکه خواهد قلم سفید نقش کند بیا و در نه که کا و دکل
 کوزه کران و بهیم بیا میزد پس بر قلم نقش کند حرکت
 که خواهد و چون خشک شود گوگرد مسخ در آتش نهاده تا در
 شش شود و بعد از آن قلم را بدان که کرد دارد تا رنگ
 گیرد اندک بر و غلظت قلم را چرب کند تا شفاف شود و حرکه
 کاغذ چرب شده باشد بیاورد آب یک آب ندیده و نرم
 بسایه بعد از آن کاغذ چرب شده را از آن آب یک بسایه
 شدند و کاغذ دیگر بریزد او گذارد و سبک بزرگ بر بالای
 او نهاده و بگذارد تا چلیز و غلظت را بر چسبند و چنان شود
 که اول معده در میان دارد و دادن کاغذ بگذارد شود
 و نشسته بیا و بر سر سفید اعلی بنام بالند و با آب
 بشویند تا سفید و روشن شود و طعم نمک ببرد و با انقا
 قدر را آب در او کند و بکشد نه روز بگذارد تا نرم شود
 چنانچه اگر با نمک بالند حد شود و در ظرف پاکیزه بکشد
 تا چلیز جمع شود و آن کشته و با شش نرم بچسبند تا غلظت
 و بعد از آن کاغذ را در بالا که بر سر پاکیزه بکشد تا سفید شود

رنگ کاغذ

را در بالا را و بنید از نه تا خشک شود انکه اندک نم به بند و مهره
 بنزند که پس لطیف بنزد و اگر بر رنگ که خواهند در میان
 این دار کنند که کاغذ رنگینی بیرون آید و یک از بقای
 فرق نتواند داد و در رنگ کردن کاغذ است اگر خواهی که
 کاغذ فسقی شود کاغذ را باب بقم بر کشند و بعد از آن
 باب زاج سیاه بر کشند با دخیل بنفشه فسقی کا
 غذ را باب زاج بکشد و زعفران بر کشند فسقی شود
 رنگ عود کاغذ را باب زاج و ما ز کشند عودی
 بنفشه رنگ لیمو آب زعفران را و قدر زورق زیره
 داخل او که کاغذ را بر شب میاید کشیده بان آب بکشد
 لیمو بنفشه و در غایت خرد ارغوان کاغذ را باب بقم
 بکشند ارغوان شود رنگ چینی کاغذ را باب شب
 میاید بکشند داده باب زنفار بکشند چینی شود
 رنگ مشکلی ما ز را با پوست انار و ریزه که بپوشانند
 بعد از آن صاف نمایند و کاغذ را بر او کشیده خشک کنند
 بعد از آن سرکه و براده آهن را در آتش جوش بنیده

ان

ان کاغذ را بان بکشد سیاه و مشکلی کرد و اگر براده و سرکه
 را بکشد بکشد از نه احتیاج بچوب بنیدن ندارد رنگ طوطی
 کاغذ را در آب زنفار مصفی بکشد بنفشه یا بنفشه طوطی
 شود و اگر کاغذ را از افشان کتفه بر خورده باشد فایده
 از هر رنگ که گفته شد اندکی خلیط بکشد و در جو بهای
 باریک بپیم بپزد و پیچیده و کاغذ را بر شب میاید
 داده بر دور و کاغذ را از رنگ دهد که بنفشه اگر
 باب لیمو بنفشه سرخ شود مانند گلستان اول کاغذ
 را باب معطر بر کشند و چون نیم نم شد بیرون آورند
 و خشک که انکه باب لیمو بنفشه بنفشه بنفشه لطیف
 بود و تماشای رقیب دارد رنگ گلشن در کل انار را
 بکوبند و در کاغذ چینی کنند و بکشد از نه صاف شود
 و کاغذ را بنفشه میاید داده در آن بر کشند بچینه بر کشند
 کل انار بنفشه رنگ آسمان کاغذ را در خرم سنبل
 فرو برند و در حال بیرون آید پس در آب افکند
 تا کف سیاه از او برود بعد از آن در ارد در آب معطر

رنگ کون کاغذ

بر کشته آسمان سر شود بغایت خویشتن رنگ لاک لاک
 راحه صاف کشته و خنید ساعت بگذارد تا از زردی آید
 سبته نشیند پس آن صاف را در محلی دیگر کشد
 و گاه غدا را بر آن بر کشته لاک می شود

در بیان شناختن جواهرات و خواص آنها و سایر اشیاء از
 جمله جواهرات الماس است در نزدیکی ظلمات چاه است که گفته
 ذلالت نیند آن حوالی بسیار کوه رسیده همان ساعت نفل
 اسباب دستور آن ساطعه شد و آن گمانیکم در رکاب
 بودند از آنها پرسید و جواب گفتند که این موضع جوا
 هر و الماس است و در آن موضع کوهی بلند و بزرگ
 و لغض است و از آن کوه رود بزرگ جاریست که گاهی
 خشک و گاهی سیلاب می آید و سنگ سیزه که از آن
 کوه می آید الماس است و در آن موضع نامدار چنان است
 که غیر از طلا و سایر رودنده و جزیره پیرامون آن نتواند رفت
 و چون خاطر اسکنند با خضر و الماس باید کردید چکی چنان
 تعبیه کردند که چند نفر آدم کشته را ستود و اربابان خشک

در شناختن الماس

رود و انداختند مرغیان بزرگ که در سر آن کوه آشیانه
 داشتند آن کوشته را بر سر بودند و بایشان خدشان
 برده با بچه می خوردند و قتی که سیر شدند بقیه کوشته را
 از آشیانه بزرگ برداشتند و از آن آشیانه الماسهای
 خرد و بزرگ بآن کوشته چسبیده بر سر می افتاد
 و اسکنند و سایرین بر بطلیب خور رسیدند بهین
 و استند و الماس و عقیق که آنگذنی فیما بین عالم شود
 رست از زمان اسکنند مانده است العیود علی الرا
 وحی و در میان جواهرات کوهی که در ولایت هندو
 ستان الماس و عقیق را قیمت بسیار میدهند
 و طریق شناختن الماس و عقیق این است
 که از میان آتش بهرمان صورت اول پیران می آید
 و الماس جدید سال نمی ماند و بهر رود و در رنگ
 او متغیر می شود و الماس و عقیق را شناسانند بهر
 وجهی و طرف که بگردان مثلث بنظر می آید و مجموع را
 تنبیه بود و گفته اند که یکی از آنها مقدور احد نیست

شناختن جواهرات

بخلاف الماس جدید و استدان فرزند در حاکم آید
 ما هرند و جواهریانی علم بر آنند که الماس و عقیق را آن از
 بانزده فریط زیاده نمیده اند که هر فریطی در کرانه پنج را
 نیز جایند الماس جدید را تا بستی و چهل قیراط دیده
 اند و طریق شناختن الماس جدید آنست که در میان
 خمیر کزنده و لحظه بگذارند و در آن آن بر می آید و معنی
 الماس جدید را در استهانتهاست یعنی که عبارت است
 از کلبرک و بلبله سپید ریواقت و در یک آن موضع مثل
 جابه میشود و الماس از آن یک بر می آید و رنگ
 الماس بنای و بلوری و رنگ و در زرد و سیاه و سیه
 نیز اتفاق می افتد و خوب ترین جدیدی در نزد
 جواهریان فرنگی بلبله و بلوری بوده اگر چنانچه قطعه
 سی و عقیق شش پر بلو بود که هر جانب که بگردان
 شدت بود قدیم است و خوب و اگر سبزه و بلوری از
 ده قیراط که خوش ب نقطه سیاه و زرد و سیه در او
 نیانند در ولایت کلبرک و سپید ریوق ب قیمت مناسب

میتوان

میتوان خرید و در دستن کف و رفتند قیراطی از چهار انگشت
 میتدان فروخت و اگر یکت قیرات نزد دیگر در قیمت
 آن تعلق بر غیبت شتر دارد و اکثر جواهریان بر آنند
 که الماس پاکت جواهر است و سخت ترین اجاره و هیچ
 سنگها را قدیر ایا ایا سوراج می نمایند و طبع او سرد و
 خشک در مرتبه چهارم و آتش او را تغییر نمیدانند
 و هر که با خود نکه دارد در نظر سلاطین و اهل کبر و بزرگ
 و همه خلایق عزیز و گرامی بود و پنی به محبوب مقصد
 ل القدر لکر و علتها را بر ص و جذام و صرع و مال
 خولیا را دفع میکند و از هیچ آفریده خوف ننماید و بر
 اعدا طغیان و از صالقه و خنجر خرم و حسود در امان
 بود و هر که ریزه او را بخورد روده او پاره پاره شود
 یا قدرت هر وضع آن در دو مکانست موضع قدیم
 سلیمانیه و آن جزیره بزرگ است چنانچه بیان گفته
 اند که طول و عرض آن چهار صد فرسخ است و نام جزیره
 سرانندیب که از بزرگت قدم مبارک حضرت آدم

نمایند و جواهرات
 یا دوست و جواهرات

در انجی معدن یافت پیدا شد آن کوه و آن جزیره را
 قدمگاه ادم میگویند و در آن جزیره بیل ای قوی
 هیکل بسیار بود و اصل یافت چهار نوع است سرف
 و کبود و زرد و پانزی و یافت سرف هفت لونت
 بر مانی رمانی زعفرانی و در وی و جری و حلی
 و لجه و یافت کبود پنج نوع است طادوسی و آ
 ستانی و نیل کالی سرفام و یافت زرد چهار لونت
 سرنجی و سخی و سرنجی و گاهی و یافت چون به
 بسیار قیمت ندارد و یافت پست یا عیار می باشد
 که تمام عیار بد را پنجه برین هفت موصوف بسیار
 ت بهر مانی و در مانی و لون بهر مانی از مانی بهی بود
 و قطعه یافت بهر مانی خوش بود تمام عیار چون به
 پست قیرات رسد مبلغ ده هزار اشرف قیمت
 آنست اما یافت تمام عیار در ملک عراق و خرا
 سان و بعضی تمام عیار یک قطعه که چهار شقال
 یا پنج شقال یا زیاده وزن داشته باشد قیمت

او جوز

او جوز خدای لایزال که ندانه و هر یک یافت زرد بان خود دارد از نظر
 عون و و با این کرد و شناختن یافت از اوقات متکلف است
 از هر آنکه کار و زنگ اجزا غیر اسلامی بسیار میکنند و بعد نقل
 او می پروند لون یافت زرد معیده چنانچه فرق نمیدان
 که در آنکه فتن اصیل و یعلی را با چرخ حکا کان سیدان
 دانست و اگر چرخ نباشد در آتش اندازد بعد از لحظه قلب
 او پیدا شود اما یافت جدید در ولایت نیکاله جلست
 که او را نام ابو کنگ است یافت خوش ب رمانی از آن
 رودخانه حاصل میشود که در آن جزیره است و حال یا
 قوت در میان مردم معتبر است از ابو کنگ است و رنگ
 ابو کنگ در عایت نرمی میباشد و از آن بران می آید
 سالم و خاصیت یافت تر گفته اند که طبع او گرم است
 هر که با خود نگاه دارد از طاعون و مرگ و مفاجات این
 نند و در بین همه از خود و بزرگ عزیز و شیرین باشد و در
 هنر نگاه دارد دل را قوت دهد و زرد به را بهر مانی
 و خنک را دفع کند و فرج بسیار آورد و نقل کردن بر او علت

شناختن یافت
 و خواص او

و ما خلیا و درین طرف شود و بعد از الماس سخت تر میسخت
یا قوتست و بجز الماس سوراخ کردن او را امکان نیست
و برخی جوهریان گفته اند که یاقوت سلطان جواهرات
میباشد و نب جراحی گویند در شناختن لعل
که در زمان قدیم لعل نبوده است بقدرت آفریننده
در صوب بدخشان پیدا شده که گوهرها شکافته شده از
هم میگریختند و در آن گوه معدن باطلت پیدا شد اکنون
انچه لعل فیما بین عالم میزند است از بدخشان که در خجاست
معدن لعل شنیده شده و قبلاً ازین معدن چنانچه
سال از آن معدن قطعه لعل تا به پیچاه و شصت مثقال بدخشان
می آمد اما بعد از زمان شاهی شاه لعل ازینجی مثقال
بیشتر از گاه پروان بدورنگ لعل یافتند که در
صفر ساله باری غلبه و خمر نصیب و غریب جواهران و
جوهریان گویند که لعل را پانزده عیار می باید که تمام شود
و اگر قطعه لعل از شصت مثقال یا چهار مثقال تمام عیار صرفه را
فقد شود و عیب و عیبت نداشته باشد قیاسی به بیت اشرف
می ارزد

لعل در خواص دارد

حرار زرد و طبع او سرد و خشک است هر که با خود دارد از جمیع امراض
مأمون بود و کرده را قوت دهد و معنی را بسطاید و دانه اش در
نظر اخلاقیات عزیز و محترم و محبوب القلوب گردد و خواهرهای
بیریشان نه منبیه و او را اعتلام نباشد و اگر در بازو راست
گردد که به خورشید نمون شود و در خواب خوف ننماید و
اگر داخل موشحات کند رنگش در سر اسفند گردد و فر
ح و شادمانی را در پی رعبه را دفع نماید پیچاه نیز از جنس
لعل است اگر چنانچه پیچاه خوشترنگ واقع شود قیمت آن
نصف لعل اصل خواهد شد و معدن او هم در پهلوی معدن لعل
حاصل میشود و گویند پیچاه در زیر لعل است زعفران در شناختن
زعفرانیش از پانصد سال زعفران در وضع حاصل میشود
کان اول در ولایت مصر و در این مدت زعفران بهاران اشرف
باشد حاصل میشود و این زعفران که حالیا در میان مردم است
اشرف نیست آن می آید هر جا که کان زعفران بدین از فرنگستان
در جای دیگر شنیده شده و چهار لون است اول زعفران
که تازه خیزد و دوم زبله سیم ریخته چهارم سفید اما سفید را

پیچاه

زعفران خواص دارد

چندان قیمت نباشد و در حال تمام به نصفه و اگر در بر نماند
 در این زمانه نیز بود شغال واقع شود در ولایت هندوستان
 همشگله اشتر میبندند و بنای خوشاب برهنی قیمت
 اگر چه رنگ بنایی زرد لون را زبانی نو خیزد سیر تر است
 نهایت او را حال و سیاه رنگ است که خود کواه خود میدهد
 و بار اصحاب عقده و پیچیده نماند که هر که غایبانه در باب
 خوشی ندید و چیز سبید خاله از کذب و دروغ نبندد
 به انصاف کرده است چرا که استادان گفته اند که قیمت جواهر
 تعلق برنگ دارد و بعد از آن برنگت خریدار و عروت فرو
 نشده و طبع رنر در دو خشت است و بهر خشت کفنه
 اند که با خود دارد از در چشم این بود و دیده را نور افزا
 یه و دارند و رنر ظاهر است هر کس را که زهر حلاصل داده یا
 باشد نیم دانست زهر زبانی را با یک صلابه بکند و بادوغ غتر
 نش بهر قبل از اینکه زهر در او اندر کرده باشد البته زهر را
 دفع کند و یا قدرت عرق پروان او کرد و اگر مرد را در لوله
 مار و افغی بماند دیده اند که نوزد و در جاندار کشته که

ادی

آدم میزد مقداره دو قطره زهر در اصلایه کند و به وضع کند
 به الیه البته زهر او را جذب کند در دسکن شود و از زنده زرد
 از علت صحران و سر سام این بود و به زهر بسیار نکستین
 فروز و تلک را آورد و در زنده نشاختن مرور در چنانست
 از روز قدیم الایام یا کتون مرور به بزرگ از قطیف پله
 شنه غالیته در میوه المیزرک نیست و کج از نیم شغال
 و دودانک نماند دیده است و جابر و دیگر مرور به در اطرا
 فم هندوستان که ریو و ماد و بهت و به قسط و به کالمر
 صام و جاده و چین و ما چین میباشد و مرور به بسیار جا
 صل میشود اما غالباً شرفام آب و نامدار است زیرا که در
 ناولایتها از آب مار می ده زرع زیاده نیست چندان
 نکه آب عمیق بود مرور به خوشتر است حاصل میشود و صدف
 جاذب ریت که کونست او بطعم بسیار ختم مرغ و مانده
 ماهی ختم سیر زرد و پیچ زرد و کونست که چون در اول تحویل
 آفتاب در روی آید و با قطرات باران حاصل شود و نیز
 بقره و ریو و میرود و چون آفتاب باول برج جزا رسد

مرور به خواص

هر روز بر دی آب می آید و در خود آب آفتاب میگیرد و آفتاب
 به برجه سلطان میرسد و مروری قدر و کثرت کرد و آن زردی
 که در مروری است سبب اینست که در حاکم میگذرد و گاهی
 بسیار در او اثر کند و مردم فرمندان گویند که میوه رسیده
 است دانسته مروری که آن است قراطه که دو دانگ عبارت
 از اوست نجم و شرف و شفاف بود بهشت و انشرف
 می ارزند و چون مروری شفاف و پاک و سلطان چون
 از دو دانگ زیاده نند و مثلاً دو دانگ نیم باشد تمام او بخت
 است و قیمت او که هفت و پنجاه انشرف باشد و اگر نیم شفاف
 بود بان صفت سیصد انشرف از دانه است و اگر یک
 شفاف مروری بزرگ نجم و شفاف بود پانصد انشرف
 از دانه خالص بود و چهار قراطه با این صفت دوازده انشرف
 و اگر دوازده دانگ نیم شفاف بود ده انشرف می ارزند و اگر
 با عیب بود پنج انشرف اما آنچه که قیمت شده مخصوص
 مروری نجمی و شفاف است طبع او سرد و تر است چون
 در دار و خشک صلا یکنند و به یه کشته خنک خنک و خنک

و شنبلیله

و شنبلیله در و شنبول اگر ادفع نماید و دانه مروری از علت
 سودا و صرع اینی گردد و چون در مفرحات و کجا برسد
 دل را نافع باشد و خوف نکند و مروری را از انشرف
 و بزرگ و کافور و سرکه و کلاب و قند در و نیم
 میوه ضایع کند و گاهی بدن آدم حرارت او را ببرد و نگاه
 داشتنی آن باید در میان شیشه نهاده و سرش را با بکلی
 محکم کند و هر سال و در وقت بیرون آوردن از انشرف
 یک و نیمی را سحر از آن کند و در قدیم جواهری بهر
 برآمدن مطالبات بسیار میگردانسته اند چون خزا
 نه که جلالتش از زیاده هر یک که یکسان در روز او را
 در دمان نگاه دارند و روشن و میخکورد و باب برنج
 بقدر نیم با جلا کرد و فیروزه به آنکه معدن فیروزه از
 چهار موضع بیرون نیست اولاً در حوالی نیش بور
 که از قدیم الا یام تا اکنون موضع فیروزه ابو الحاکم
 است که بغیر از فیروزه ابو الحاکم سلاطینی نگاهدا
 نشته اند مگر در مصعقات و معدن دویم در حوالی

فیروزه و خواص آن

بخشد بود و معدن سیم در حواله کرمان مرصعیت که او را
 شادک گویند و معدن چهارم که هست در حواله ازربایجان
 در آنکه فیروزه حاصل میشود اما اصل نه از الفقه اید
 اسحاق فیروزه خوشتر است و اگر فیروزه را در زنی
 اعتبار نموده اند ولیکن چون به بیت قراطید و بر
 کنداشته باشد چهار صد اشته بهر ما دارد و اگر در قراط
 ط باشد بیجه اشته خواهد بود بر این قیاس آن قیمت
 مخصوص است بغیروزه شنبابور نیز جابر دیگر و اگر
 فیروزه تیار در از بولکافور و شکر و کرمانش
 و نم زینی نمک دارند رنگ او هرگز متغیر نشود و فیروزه
 زه در خواص از سایر جواهرات خوشتر است و حکما
 و سلاطین او را مبارک دانسته اند و نام او را قدح
 خدانه اند از قدیم بدست چنان بهر که هرگاه پاک
 است بهر ختم کز فیروزه را در نظر سلطان دانسته اند
 و فیروزه سلطان بر آنست رحم نمود و بر سر شفقت
 اند که حکم نیز متداول است که در حضور نیز بچکان

بافروزه

بافیروزه میروند از جهت آنکه از خاصیت فیروزه آنست که ختم و قهر
 بعد از آنکه و هر که باید اوان چشم او بر فیروزه افکند از نور و به
 جلا و تندرستی و بر سر زدن و زدن طوفان و باده و بغیروزه بسیار گزینتن
 باعث طول عمر و نجات یابد و نور بهر که در او اگر ماه نورانی فیروزه
 نظر کند در آن ماه بخت و نصرت باشد و از کس ترس نداشته
 باشد و خوابها را بر آنشسته نهد و بر دشمن مضحک گردد و
 دیده او را مردم عزیز و عزیزین گردد و فیروزه را هرگاه در دا
 ر و او را در چشم نگاه دارند بر او رافع مرض چشم مجرب است
 بانه هر که در رفته بخت شش قیر است بانه هر جیلا به
 خود او را عطر بهر که بشارت از صد و بیست سال است
 میسر گردد و در همه عمر هیچ بیمار نشود و دلیر و نجیب بود از به
 اظهار هیچ بود که در نزدش و لیکن حضرت مذکور آن که
 دار و پاشیده خواب خواهد کرد اگر چه بانه در اکثر بلاد
 میسند و لکن در جانوریت به خلاف آه و در آنجا
 بچه شکر منجھرت به خطا و بانه نیز منجھرت بنبی
 نگاهار که بر سر که ولایت فارس نیز از است و بانه هر دو سال

باز جوی

معدله بغیر از شیر از درجه ۱۰ دیگر میباشد و هر چه در مسافت
 است هر در آن کوه که پانزده حواله میباشد غایت که سقف
 آن شیب شده بقدرت خداوند تعالی هر لحظه قطره می چکد
 چنانچه در یک شبانه روز دویست و شصت و یک چکد بخوبی صحت
 مومینان بیدار است تا دم ترسیده و استخوان شکفته
 به هر نافع است و پانزده در بطن هر بار که حیوان پانزده است
 پانزده میباشد اگر صد نایک شده در ده تا میباشد و جانور که پانزده
 نه هرگز که در شکم او میباشد بغایت ضعیف و لاغر میباشد
 و بهیچ الف نمیشود و از لاغر حیوان که گوشت او خورده نمی
 شود و چون او را صید کند بکنند در حال بطن او را می
 شکافند و پانزده را پیران مراد شده و در دهن میگیرند و در
 در دهن میگذارند و منجمد میشود و سخت میگردد و دالادر
 اول بسیار نرم است و پانزده که نشانها را سبز و آبی
 و خرد رنگ صفتی باشد که مقدار او به اثرش از نه نش
 دارد و باقی بدین قیاس در ولایت نشان که پانزده علی
 میباشد که چنانچه فرق نمیشود و ادوات خشن فرق

سید

اصلا و علی

اصلا و علی آنست که او را اندک بر در سطح است و بسیار آب
 آن سفید باشد اصلا است هرگاه سیر لون باشد آن عیب باشد
 عنبر اگر چه عنبر از شرب بجا است نسبت ندارد و اما شرب
 خواس بسیار از آن داخل جواهر است که اندک جواهر این
 است که در گوش آنگند و عنبر از شرب بسیار و زیور عودان
 است و اصل عنبر از شرب موم است و جزیره ای آن حواله
 تنگبار حاصد میشود و از لطف است هو او گرمی افتد
 آن خاصیت دارد و در آن جزیره اجناس نجار و
 غیره بی شمار است و مکی مثل بقدر یک بیان که در
 آن انجی رانین دارند حواله گرم نمود و تمام عمل موم
 آنها بدریای نجیته شود مثل اکچا شده و موم آن بروی
 آب میرسانند و بمورد و حواری تا شرف آب و ست
 ده سیریل رنگ انشید بوی خاصیت دارد ظاهر محقق
 باو جذب که در یار حرکت او در آن موم بکنار دریا
 می افتد او را گرفته میگردانند و نیز از شرب چهار
 نوع است شامه و خشناس و سوطیقه و فستقی و غیره

عنبر از شرب

که خوش بودی پیاشته در دین منور شدی شفا را بچهار ران فرستاده
 و خاصیت آن دفع سودا و جفدن نایه غالباً امراض دماغی
 رفع کند هر که با خود دارد در چشم و در سر و دنبال و گرد و
 خنک بدن و خارش اندام این بود و بر نظر مردم عزیز
 و نیز مزج کرده و طریق شناختن آن چنانست که هر
 غن را اگر کف و عطر را دینزه کرده و بر روغن داخل کرده
 و هر دو را بر و آب کند و بگذارد هر چه از غیر و روغن
 همراه شود نیک است و هر چه در روغن آئینه ناید پاک
 نیست **لاجر در اصل** لاجر در در کوه بختان پیدا
 میشود در حواله کوستان نیز معدن لاجر است
 در مالک عربستان و روم و عراق و عجم لاجر در
 در نقاش کار میکنند همه از معدن کاشانست که از
 سنگ سیاه سبزند و جمله رنگ لاجر در میدهد
 و چون سنگ سیاه را اصلاح کرده و بطن خانه نقاش
 کنند و شیشه گران نیز از آن سنگ سیاه بخرند
 و این معدن

لاجر در حواله

و این معدن بغیر از حواله کاشان و رحاب و کینست و لا
 جر و بدخشان را از آن تغییر نمیدرود اگر حدس یکیز در دهان
 رنگ باقی بماند و گویند که دیوان برار حضرت سلیمان آن معدن
 را سیاه کردند و لاجر سه نوع است نوعیکه بشهقی
 حاجت ندارد و آن اصل است و فرفی کردن لاجر در کاشان
 و بدخشی اگر سنگ را اصلاح کنند بماند قدر در دهن
 صلاح کند و در آتش اندازند که سرخ شود بر آن آورند
 اگر رنگش متغیر نشود بدخشی است و این لاجر و بدخشی
 مبارک است هر که با خود دارد از علت سودا اینی کرد
 و خوردن آن جگر را نافع است و اسهال را باند دارد
 و اگر بخیه بریده کشند نافع است نور لب و در چشم
 و تب گور را نافع است **مرجان** گان او در چند جا پیدا
 اول خلوص که بلاد عظیم است و در ساحل بحر واقع شده است
 و در حواله بحر جابیه که خواصان در اینجا فرو میروند
 و مرجان را بر آن می آورند بخت کرد و موضوع (هم)
 در کیشانت که بلاد فرنگ است و موضوع سیم در سکر

مرجان در حواله

زات اما حجاب طوس از همه جا خوب تر و بهتر است در بند
 هر من شاخساره و بیاض در قعر دایره و حیرت و سفیدین
 بکار غرایب اما سیاه را هیچ میسر نرود و ولایت عدل و در
 مبارک میدانند و او را بیشتر میخوانند و مرجان تراشیده
 و پاک و صاف است و کرم بخورد عبادت و در سرفه و در این
 برابر نفوذ میورد و اگر بگردن مهر و عجمه کند عقلت
 را از این بگرداند و اگر مرجان را صلابه بکشد برین دندان
 پاشد و بخت آن را قدر کرد و اندوخت بر ویانده و جهره
 زد و در سینه دندان را پاک کند و بخت نیز خیم نافع است
 و هر که بخورد از کج و جاد و سب و کاذب نماند و سب و کاذب
 نکرد و عقیق مکان او بد و محض است اول در
 خانه اعظم بلا و ولایت سخن است محل دوم در
 تجارت است که او را بروج میکند و اما عقیق بخت خوب
 و خواص بسیار دارد و نظر کردن بعقیق بسیار
 خرم است و احادیث نیز در باب او بسیار است
 و حضرت پیغمبر ۴۳ همیشه اکثر عقیق بانش است مبارک
 میکرد

عقیق از اجزای

۱۷۱
 میکرد و دارنده عقیق از جمله بلا و کید و اعدا در امان
 باشد و بخت و وضع محل نشان اگر در زیر زبان دارند تا سیاه
 بپاشند و اگر صلابه بکشد همچون نفع بخورد و اگر در رخت
 بپاشد و اگر عقیق را در برین دندان که گوشت او بر خست
 باشد و بخت دندان را محکم نماید و بر روی سینه بخشد کند و
 کرد و بخت عقیق و ما انق فیتی الی بالله
 نقش کند و اکثر سب و رفع و خواص بسیار دارد
 و در میان مردم غیرت و شرف و کرد و خواص او بسیار است
 و شناختن او سنگ است نفاذ و اندک سیاه
 بد و دارنده آن را عقیقه این بود و خفقت و
 ضیق النفس را نافع است و معدن او در بلاد کین
 رودخانه ایت و در رود زین بغیر از آن رودخانه
 معدن دیگر نیست و هفت لون است اما بهترین همه
 لون سفید است آن سنگ است که این را باید در چینه
 که نبرد که باشد و سب و کاذب را باید و معدن او در بحر
 عمان است و در آن بحر آهن گشتی نشان زد و بهتر است

مقتضای

مقتطیس سرخ و سیاه خام بدو شنی اوج سبک
که اگر کس را آتش شده داده باشد مقتطیس را سه
و دادن تا او را جمع کند بیرون آورد و گوشتی که مقتطیس
را حل کرده است با آن دست بر قفسه سینه زند
بسیار فایده آن قفسه ده کرد و وز که وضع حمل
دیکر کند مقتطیس را نیز بر او نهاده بچم را بنزدی
بزار الله اعلم در ساختن لاجورد که با کالی بر آب کینه است
پوست تخم مرغ خرد انداخته بگویند و آب نمک برشته و
بقدر دست چند آن با لخته که پوست لادن بپوشد و روغن
آب بریزند علامت آنست که اگر سر آب که در لخته نماند نگاه
اول بنگهدارند و در کوزه بکشند و کوزه را بیک حرکت به
کینه و بکشد از لخته تا خاک شود آن گاه او را در کوزه آب کینه
نکران آنگاه آن بپزند تا آتش او شعله باشد تا مدت یک هفته
بعد از آن بیرون بیاورند بغایت خوب شده باشد و بعد از
آن بستانند جزوی از براده مس و بیک چند آن بپوشند
که سیاه از آن بیرون آید و آنکه با یک جزو نشاند کالی بسیار
بسیار

نخن لاجورد
و حل او
و کس برست تخم
مرغ

انجاک

انجاک نمک آهن کنند و بعد از ده روز تمام بیرون آورند
که لاجورد در غایت خوب باشد و اگر بعضی براده مس و بیک
مس کنند بهتر باشد و اصل درین عمل کف کینه است
و در وزن کردن از کوزه و غیر نگاه باید داشت نوعی دیگر
سنگ روش را با آب حذر کنند لاجورد بپوشد فایده
در شستن لاجورد بسیارند لاجورد را در آب بریزند آنرا
پس و حرکات از مس کنند برتست و سکه در تابه بریزند
چند آنکه از بالار لاجورد بکشند و آنکه در سکه او را بچوش
نشد و کف بکشد تا وقتیکه کف بپوشد و با آن چند آن
بچوشند که سکه ناپدید شود و اگر یک نشد باشد دیگر
سکه بریزند و بچوشند تا زمانیکه یک شود چون سکه
نماند و یک آب بچوشند و با آن آب او را صاف کنند
و در آفتاب گذارند تا کف بر و افند و آنکف را است
نشد آنگاه بکشد از لخته تا کف خفتد شعله در آفتاب چون
خامند بکار برند بصبح هر چه سرشته بکار برود نوعی دیگر
لاجورد بیک کینه و لاجورد بیک آن باشد که رنگ او بسیار

نخن لاجورد

نوع دیگر

و در طاس کنند و در سرائین گذارند تا نیک بچرخد و چوک
 سیر آرد پس بکند از نه تا سیر اندو آب از سر آن بیزد
 و بکند از نه تا خشتک نه سیر اندک نمک در آن لاجورد بیزد
 و آن آب در او چکانند و بمانندت باله تا نمک در آن
 بکند از نه پس آب در او کنند و بکند از نه تا آب بته نشیند
 بعد آن آب را بیزد و دیگر بنشیند و گذارند تا زرد آب سیر
 اند از دو آن زرد آب را بیزد و بکند از نه تا خشتک شود
 و در وقت حاجت بصریح عویله بچک کنند غایه دیگر
 و در بیان شستن لاجورد بطریق احسن صفات لاجورد
 را در بالار سنگ تمام صلا بکنند و قریب چهار روز و
 بعد از آن در روغن گمان خمیر کنند بمرتب که آنست
 بزور بمان روغن فرو رود پس آب گرم در بالار آن
 بیزد و بماند آن لاجورد دیگر از روغن گمان سیران آید
 در کاسه چینی کنند و بماند و بماند آن آید در کاسه دیگر
 کنند که آن خشت دوم باشد و بماند گرم رنجی روغن
 را بماند و لاجورد بیرون آمده را در ظرف دیگر گرفته
 بدین سیاق

شستن لاجورد

بدین سیاق تا مر لاجورد را از روغن گمان بیرون آورند
 پس مقدار آب لیمو بسیار و بیزد و بماند تا مر لاجورد
 رود که در روغن گمان نماند و بماند آن آید سیران آید
 کاسه را بالای لاجورد استاده بماند بیزد و لاجورد
 در خشت کرده بصریح عویله بچک بزند طریقی دوم
 در دستر اعمال بعضی از ادویه بطریق استعمال چوب چینی
 و آن بچندین پنج است یکی با تعریق و امراض مزمنه و تحلیل ریه
 و سوراخ غلیظه شعلت دیگر بطریق قهوه و این در اکثر امراض
 موافق و مفایده است و در هیچ مزاجی مضرت نیست دیگر نقد و حلوا
 و سفوف است و هر یک مذکور بشود مخفی نماند که این پنج بخریم
 رسیده و در مغز در هر پنج باب بصریح چوب چینی مشاهده نشد
 چه عقیده که فتنی از اقسام او موافق حالی از احوال باشد
 و اینکه در بعضی مزاج و برخی امراض مضرت است تا از عدم مرا
 عات بچندین سبب آن علت خواهد بود چه تحف و محروم از مزاج را
 تعریق و استعمال شیرینها و ادویه حار و سحر است و سرد را
 تبرید و کثرت آن باقله سحره ارجوب چینی و صاحب سحره

چین
استعمال چوب
عرق او

احتراق حرم او و خوردن نمک از و بجهت پسندیده نیست چه
 شرک عادت غیر معتاد و استیاد بغیر معتاد مثل شیرینی
 و ادویه با فراطراف الاظم دارد پس اگر اراضی مزمنه باشد شرک
 نمک اول است و الاقتضای باید نمود و اما دستور استعمال او با
 تعریق چنانست که بعد از تنقیه بدن هر روز هشت مثقال
 نمک مثقال و او را بسیار با یک ورق کهنه بکین و نیم وزن
 شاه آب که هزار هشتصد مثقال باشد در یک سنگ یا مثقال
 یا مس بسیار قلعی که درش او را تخمیر گرفته باشد با قش نرم بچ
 نشاند تا نصف رسد پس بروی کرسی نشسته اطراف
 خود را با الجاف پوشیده و یک را در زیر کمر و دهن بکشد
 تا جانی را و بپوشد و محل تنفست باید بیرون لحاف باشد
 تا باعث غشی و خفقان و کرب گردد و سه سال از آب
 او در آنوقت همان کرسی بنوشند پس خود را با لباس پنبه
 استراحت کنند تا عرق خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید
 نمود و جمیع آب چینی را در عرض شبانه روز صرف کنند بعضی
 اگر کم نبات و نباتات و قدر رسد بجای آب و قدر بر آب طعم

طریق

با روغن نایب و بایه آب اصلا در مدت خوردن چینی میل نکنند و بعد
 فراق بجای آب چند روز بایه عرق سبزه مشک و کلاب و عرق کاه
 زبان و عرق رازیانه بکشد هر مزاجی بنوشند و قبلی از کهنه
 البته آب بناید خورد و بجام بناید رشت و در آشنای خوردن
 چینی بجهت خنثی کردن آن است جایز است بنزله سرعت خروج
 و هر چند ایام خوردن آب زیاد باشد بهتر است و در تعریق را
 عادت بنیبه و حالات شرط است بعضی را هر روز جایز است
 و بعضی وقت در وقت و هرگاه علت در عضو سبب شام
 تمام بدن باشد هر روز همان عضو را با جانی چینی بپزند چون
 خوانند که معلوم کنند که آب بنصف رسیده است یا نه باید
 نقیه در وسط سر پوش و یک کفه تخمیر شده و اگر کنت و نصف
 آب مقرر را با چوب چینی در یک ریخته چوبی باریک انداز
 زده گرفته و وضع اندازند و البته پیچیده بعد از آن نصف
 و یک آب بریزند و بعد از پوشیدن بقدر یک بوقت استیفا
 رسد آن چوب را از نقیه سر پوش فرو برده و ملاحظه مد
 وضع لکه پیچیده نموده از رطوبت و عدم رطوبت لکه

مشخص نایب و تجربه رسیده است که چون یکم شاه هیندم خنجر
چو لعلی بسوخته اند آب نصف میرسد و بایه روز یک چوب
چینی را از لای و از در مطبوخ سابق او پاک گند و هر چه چهل
نشده باشد و کنش سیاه نگشته باشد اضافه چوب چینی لاغری
نماند که باعث قوت آن میکند و بعضی فرموده اند که باید یکبار
هر روز خوریده آنرا خشک کرده بار دیگر به سسته رسابق چوب
نشاند و بنوشته و با اعتقاد و حقیقت که اگر ابعاد فراخ خور
دن چینی بخورند بجای آب و عرقها مدتی بنوشته و بعضی آنرا
ضد سحر و بخت نافع و بهتر از کلای و سایر عرقهاست و مدت
پیشتر آن اقلی جو ماه و اکثر یکسال و مدت شش ماه باید و در
ایام پیشتر اجتناب از لیسنت سوای روغن آریضع تر
شیرها و سبزیها و میوه ترانه لازم است و شیرینی با قراط خوب
نیست و تا چهل یوم جاج نباید کرد و از بعضی نفع لا مثل هم
و غم و غضب مفرط بغایت مفرط است و آنچه بخاطر فائده میرسد
پیشتر باید موافق علمت و مزاج باشد چه محو و المزاج را شربت
انارینی و بعضی از بقول بارده و شیرین خفیف داده و صلا

صفری

مشاهده نموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین اوقات استعمال
او سرد و المزاج را افضل بهار و محو و او مطبوخ است
و سایر خواص و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد
و سده را آن سیدین چوب چینی بطریق فرتوه بداده چوب
نیمه او بطریقیت که مذکور شد مقدار او تا نصف استعمال
کافیت و آب او تا نه سد استعمال که نصف رسد و بیه
تا پنج چهار یک شربت آب را نصف میرساند و سوط سده
ریت که مذکور کردیم از تخم زدن آب و سرفق خاتم و کمر
دن جاع و استعمال آن و در این دستور اصل ضرر و هیچ مزایا
ج مطلقه نمیکرد و دو فکته مقدار و کثرت آن و کمی و زیاده
و حق آن بحسب مزاج و هر علق متفاو است و کلیه باید
در ایام شرب او اصلا آب نخورد پس اگر آب زیاده میل شود
زیاده باید کرد و اگر کمتر خورانی کنند همیشه را زیاده بوشند
تا آب کمتر از نصف بماند و قدرش قدرش کرد و اگر طلب
کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بخورند شربت آب پیشتر
بماند و قدرش کمتر باشد و این قاعده عظیم است بجهت ترافق

چوب
چینی

درست نقد چینی که جهت خورد المراج و خفقان و قهقری و تقویت
اعضا و دفعه از جبهه اطفال و تقویت اعضا نافع است و در فصل
کرمی حواصاف چوب چینی را از کتفقال تا پشت انتقال
با سوسان نموده و در عرقها رسا سیم و اوویه موافقه سه شبانه
روز در نشسته و استال آن حبسایند و مکرر بر هم زد پس
صاف نموده نوشیده هرگاه جهت خفقان حار و اخراج افر
ض حار باشد صند سفید و کشنیر خف و کلک و کزک و کزک
بقدر چینی در کلاب یا عرق نیل و قریح و عرق سید مشک
و عرق کاوزبان از چهل پنج انتقال تا نزد انتقال پنجشنبه
و هرگاه جهت خورد المراج باشد با عدد و بار پنجشنبه و زنباد و استال
او در عرق را ریان و عرق بهار و عرق اخضر و مانند آن با حبسایند
و با شرب سیم و سیم و هر سه رسیده و پنجشنبه هرگاه جهت
عظوه و دهنه باد و از سیم آن عصبه حبسایند و هر سه
بعد از سه روز صاف کرده باشد جرم او را در آب با عرق
سناک بقدر ضرورت حبسایند بجای آب در ایام
شرب نفوق نموده و در چینی که اطفال از کتفقال

در چوب

تا جبهه انتقال و غیر اطفال از جبهه انتقال تا پشت انتقال
در سه روز جلوی چینی چوب چینی را از نافته که
را نیده با شاسسته یا شیره برنج و شکر در روغن تازه جلوی
ترتیب دهند و اگر تسخین مطلب باشد در چینی و زنباد
و تخم فرخنده استال آن قدر اخضر کنند و باید از جرم
چینی قدر بیشتر سببی زیاده از سه انتقال نباشد و استقال
جرم او جهت صاف شده احشا مضرت و نفی که در
چینی مقصود است با آب اوست و استال است که قدری
مقدار او را کوبیده سه روز حبسایند و بچشایند
و عدد را با آب او ترنیب دهند و در معا چینی عسل
انجیر را با آب او بقدام آورند جرم او را استقال نمایند
و حقیق مشاهده نموده که جمعی جهت نفع عاجل از جرم او را
استقال نموده بقدر منتفع شده اما از احداث شده
غافل و بعد از مدتی نیکال او رسیده و سفوف او جهت
رطوبه مفرط معده و اسهال بلغی نفعت و دستور
استامیدن عشب در تشخیصات مذکور شده

چینی
جلوی

آتش سینه

که غشیه التار یا سینه بر تریست و چون مغیر از او قوتیست
 لهذا در این زمان آتش سینه آن قسم بطریق مخصوص
 متعارف شده است و یا سینه برقی آن بلاد را نیز چنانکه
 دارد اما با غرض نیست و موافق با مدار المزاج و مرطوبیت و جهت
 مرطوبیت و جهت امراضی بارده نافع و مضر محرز است و طریقی
 استعمال آنکه هر روز پنج شال را بقدر جریزین کرده با کلاب
 و عرق بید مشک و عرق ارانیته از هر یک نود شقال یکش
 حیسانیده بطریق چوب چینی بچوشند تا آبها بثلث رسد
 پس صاف نموده سه حصه شکر در صبح و ظهر و شام با قدری
 نبات گرم کرده بنوشند و تا دو اوزه روز بهین پنج نبات
 و بعضی زیاده از این تجویز گفته اند و بهرین بر سدر است
 که در چوب چینی مذکور شد و اگر عضو علیل را بجای را و با
 زنده نافعست و تنقیه قبل از شروع از لوازم و بعضی مجرب
 شفت شقال او را جوشانیده صاف نموده در عرض دوا
 زده روز بنیده شده و بعضی قدر سه روز را یک دفعه
 جوشانیده سه حصه شکر کرده سه روز بنوشند و حقیرا

نفعش

آتش سینه

مطلوب آنست که موجب فساد آن گردد و در جوش نیندازد
 که سدر در خلیه سینه باشد و بهر سینه اند و موافق قاعده کلیه
 حکما سلف است و سدر آتش سینه با دوزخ باید در او ماه
 اول بهار خورده شود اول میزان نیز جایز است و تنقیه بمهر ملا
 و مقیبات لازمست و چند روز بخورد آب باید خورده و بعد از
 از لطیف التفاتند و در روزیکه فاذر سهر تناول بینمایند باید بعد
 متلی نبات و در سال اول یکدایم فاذر هر صید را با
 ادویه که مذکور شد و سه حصه شکر کرده سه روز بنوشند
 شد و قدر شربت نبات یا بید مشک یا شامه و هر
 سال قدر از اضافت نمایند تا قدر او بیکی شقال گردد و بعضی
 تا دو شقال جایز است و در سال بقدر بنیده اند و در
 مرطوب المزاج یکدایم زیاده کنند و قبل از سن چهل
 سالگی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه و پنج و شصت
 سالگی بناید خورد و در روز قبل و یک هفته بعد از خوردن
 او از جماع و حمام و اعراض نفسانی و حرکات غلیظه و ستر
 شیرها و سبزهها اجتناب نمایند و آسایش و تعزیر

لا ظم داشتند فادر زهر و مراد بر این است که ساق بسیارند و این نسخه
 حجب ساند طبع شیر و روغن ارکید هر یک نیم مثقال و عرق قاری
 دو دانگ صندل سرخ و سفید هر یک چهار دانگ و عسل یک
 دانگ و غبار شرب مشک هر یک نیم دانگ و ورق طلا ده عدد
 و ورق نقره پست عدد و اینهاست بقدم آورده بسرشته و
 نزد حفر اولی آفت که فادر زهر را با مساجین مناسب
 ترکیب کند که هر قدر حاجت تناول نمایند و شرب
 مقدار کثیر و در دفعه واحد باعث احراق مفرط و اخلا
 ط دارند و الله اعلم بالصواب و سسته استعمال بماء الجبن
 جهت مواد محترقه سوداوی و حده صفا و تنقیه کرده و تقیج
 مراره و سده و اسهال نمودن مواد محترقه و ترطیب اعصاب و امرا
 ضا سوداوی مستعمل است نیز سرخ را غنیمت آنکه از ولادت او
 بگاه که نشسته باشد تعقیف با سفنای و گاه در شام ستره و غنای
 و فیصل و بقدر باره کرده هر روز صد دهنه و مثقال شیر
 آنرا که در وطن باشد و در دیگر جاکی چون نینده در اشتهاء جویند
 پانزده مثقال سکجین ساده و یک مثقال سرکه در آن

خبر

استعمال بماء الجبن
نیز سرخ

نسخه

با چوب انجیر که پوست از او باز کرده باشند بر هم زنند و با شیر بریده
 شود انگاه از بیم صاف نموده شب در جانی بگذارند که ته نشین
 کرد و در روز دیگر نود مثقال صاف آنرا با سکجین افیونی ازاده
 مثقال تا پانزده مثقال بخورند و اگر ده سه حصه نموده نیم را بسته
 دفعه بنوشند و فاصله با این هر دو دفعه نیم ساعت باید نایک است
 و غذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول نمایند و سفوف سودا
 که در باب سفوفات مذکور است در امراض سوداوی هر روز
 استعمال نمایند و در دفعه سه و در امراض صفراوی بار و نیم
 سبتان بعد از هر سه چهار روز از جذوب مستعمله مرافقه بنوشند
 و در روز سه شنبه و در روز قبل از آن نخود آب و سایر الماقیمه
 شود و باوشنک بجا داشت آن تناول نمایند و بعضی از اطباء
 را دستور آنست که بعد از صاف کردن ماء الجبن و نیم مثقال
 نمک صاف کرده جوشانیده کف گرفته استعمال نمایند
 و بجهت ته نشینی شب بنای که است و دستور اولی بهتر
 است و سکجین افیونی در باب اسهال مذکور است
 و در گاه جهت امراض صفراوی و سسته استعمال کنند

بجای سکچین افیتون سکچین بزوری بارده معده لم بایزد
 و اجتناب از لبنیات و غذای غلیظه و منجر کنند و
 حلاوت و ترشها را بشیر احمد صفت از است و هرگاه ترطیب
 محض مقصود باشد بشیر را با بنیر یا به و لمه ترتیب داده آب
 آنرا بدو نایب نشیند با اشیر به موافقه بنوشند و هرگاه بشیر
 نیز به نرسد از شیر گاو نیز جایز داشته اند و هرگاه افیتون و شیر
 را با ترشهای با السویه در ماء الجین خیسانیده بنوشند
 در اسهال بعد از اسهیل است و ستر است میدان
 شیر شتر و الاغ در تشخیصات در طی ذکر این مجملاند
 گویند و شیر شتر در استغای زرق و طلیی بابل او بنحایت
 نافع و سهل زرد آب و مفتح شده جگر و پیر زور افیع
 النفس بارده است و نزد جمعی جهت حاره آن نیز سجدیل
 است چون با قهصها و اشیر به بارده و معده لم بنوشند اول
 ربع رطل بیاشامند و هر روز ده درهم اضافه نمایند بعد یک
 بطبع کران نیاید زیاده کنند تا تجاوز از یک رطل کرده
 بدو رطل رسد و هرگاه طبع محسب نباشد تا بقدر بنشیند

این سید است

نیز سید است

شیر برل شتر مخلوط باید کرد و مادامیکه بول صاحب امر اضافی
 شیر و زیاده از آن دفع شود روز و منجر کرد و اطلاق فرمایند و در
 آروغ طعم شیر را نرسد و در معده ترش نشود و عداوت موافقت
 و عدم تجنی است و چون تجنی ظاهر گردد و ترک باید کرد و اطلاق
 فرمایند و جهت رفع تجنی و دو آن سکچین تناول نمایند و اگر
 اقتضای رغبت او آب باو کنند و قهص را یکبار و آب بخورند
 برتر است و اگر اطلاق زیاد کنند و باعث ضعف شود
 یکروز بنشیند و در روز ترک کنند و مقویات قابضه
 مثل مصطکی و سنبل و قهص از شک قابض و امثال
 آن اضافه نمایند و تعلیف شتر بجهت سیر در کاسین و آرد جو
 و قشیل و گندوت و امثال او نمایند و بجهت تسکین قافلی
 که نرسد و گندوت در منه و کرفس و رازیان و شنبلیله
 و مانند آن دستور ایشان میدان آب شاه تره هرگاه جهت مراد سوزا
 وی باشد سکچین افیتون و جود موافقه آن بنوشند و جهت تسکین
 سوز و تصفیه خون با سکچین بزوری رساده و شربت عناب
 و امثال آن استعمال کنند و ترنجبین و شیر خشک و فلوکس

آتش سیر در آب شاه تره

خیار شنبه و ملقذ آفتابی و سر تا زینقه بکسب حاجت در
 هر صورت اضافه کنند شاه نره را باید که پیده آب آنرا
 نموده با قدر آب بپوشد و زینقه در جبهه رقیع سر بر سر بکشد
 که آشته روز دیگر صاف او را بقدر سی متقال انتقال
 و بخمشتقال یا دو تیر مذکوره بنوشند و جنوب سر در
 قیل از او بدو ساعت میل کنند اگر خواهند اجزای
 سر در مثل بلجات و افیتون و سربه و غارینون
 و امثال آن شب در آب او خیسانیده صاف نموده بنوشند
 شنبه غذا نخورند و آب و آتش جو با نگر یا سر بکسب حاجت
 شنبه و لمانند و سسده آتش سیدن آب کاسینج در جبهه
 دسوی و صفراوی و تفتیح سده بکسر و عرق باید به سسده
 هره آب برک او را ششسته کوفته چون شش تن قوه
 او را کم میکند و شب که آشته روز دیگر صاف او را اجزای
 متقال تا بقدر انتقال با سر نجین و سر خشت و آتش
 سسده آتش سیدن و بجبهه تفتیح او در سسده متقال
 سکجین بر روی رساده و بجبهه اخراج صفرا و در تیر

ان سیدن آب کاسینج

شنبه

مثل بلجات اضافه کنند و صاحب سسده را آب کاسینج
 مضرت و برک و برک کاسینج تازه نه سر و سر بر طلب
 بنانه پوست پیچ تازه او را مثل خیاطه ریزه کف تا میت
 شقال آنرا در عرق کاسینج و امثال آن خیسانیده یا در
 و سسده بر روی بنوشند و چون آب کاسینج تازه را بر سر
 کف کوفته با کفقه و سکجین بنوشند و بجبهه تیر
 که از احتراق صفرا باشد مجرب است و سسده آتش سیدن
 آب برک پیده که معول قد است جبهه مواد بلقی و صفرا
 وی و سوداوی و دسوی و تفتیح سسده و تفتیح سسده
 و آلات تفتیح نافع دانسته اند و بهتر از آب کاسینج
 و آب شامره در مواد سر کسب است و صاحب سسده
 را نیز نافع است و حقیق در اکثر مواد تجر به نموده بکسر
 پید را که پیده و آب آنرا شب که آشته روز دیگر از
 متقال تا سسی متقال آتش با خشت آن شکر بنوشند
 و سسده آتش سیدن آب که در جبهه سسده و سسده
 صفرا و اخلاط محترقه و سسده حاد و تطلب

ان سیدن آب کاسینج

خوار آب کاسینج

مزاج و رفع عطش نافعت گردد با بخور از درج کرفه
 در تنور یا دهن بگذارند و روز دیگر نه گد را سود راغ کرده
 افشرد آب او را بکند و از چهار پنج شقال نانو و شقال انز
 با ترنجبین و بنفشه و فلوکس چهار شش و کلکند آفتابی
 و کچین و تمرندی و ملیحیات و امثال آن بنوشند
 بجنبه احتیاج و چون از جهت لطافت در اخراج
 که صفای محترقه بسیار غالب باشد استحیل بصفا
 میگردند بآب علیله در انجمن مزاج با کشفاف و شربت
 باید استعمال نمود دستدر آتش میدن آب خیار
 که در منافق باشد آب گدشت و استحیل بصفا انقباض خیار
 نه را بدستد آب که در بعل آورند و آب خیار رسیده ترش را
 تا بهفتاد شقال جرعه اظهار حرارت خون و صفرا بکنند
 و با شکر و انتر به نسبت بنوشند و جهت اسهال نمودن با او سیه
 مناسب آن دستدر آتش چیدن کشتوت که در اصفهان
 و شربت و او قهقه از شربت انبار است
 و سرگردار آن قسمی از سکچین بنور ریاست و جهت

آب خیار

در کشتوت

تقدیمه

تقویت معده و جدو رحم و رفع استسقا و جهت سودا حشا
 و تبهار که کشته نافعت است و نسخه حرم حکیم محمد شفیع اصفهانی
 که حقیر نیز تجربه نموده تحریر میاید پوست پیچ را زیاده و است
 و تخم کاسنی و پیچ کاسنی و در انبیه تخم خیار رزه که بلغمه اصفهان
 تخم کلونزه نامنه تخم کشتوت کل کشتوت تخم خربزه که رنگ
 از هر یک سه شقال بغیر تخم کشتوت و کل او را سبب اجزا
 را انملوب کرده در آب بخیا ساند و روز دیگر جوشانیده
 آب آنرا با شکر نود شقال بقدام آورند و هر روز ناده شقال
 آنرا با شیره تخم خربزه و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند
 و بعد از هر دو سه یوم مسکرمیل مطابق عدله خضر صاحب
 مسکرمیل تن اول نمایند و در ایام شرب این شربت و
 چند یوم بعد از آن از سر پیچ و نان اجتناب را واجب
 دانند و هرگاه جهت مجرد المزاج باشد تخم کرفس سه شقال
 اصفان اجزا کنند و با شیره را زیاده و امثال آن بنوشند
 و هرگاه با سر که ترتیب دهند اجزا در شقال سرکه
 و صد و هشتاد شقال آب خیار بنوشند بچرت کنند

عرق الکلیف

تا بشکست رسد پس با شکر بقوام آورند و هرگاه با قهقهه
 مناسبه استعمال نمایند استرخ التا شیر است در ستر گرفتن عرق
 قیده مستی ماء الحیوة است که از مخترعات حقیر است و در جمیع منا
 فعی بهتر از شراب است و مسکنیت چه در ترکیب آن مرعات
 بلیغ شده که مانند شراب تعدیه و تقویه اعضا و تقویه قوه افطه
 و سایر قوتها طبعی و حیوانی و نفسانی نماید و با قوه تریاقیه باشد
 و سفیج و مسفرجه و مدر و جلال و ملطف و منوّم و مشرب و مسکن
 عطن بانی صیه در جمیع امزجه است و سحر است و پدیده شراب
 نیست و در رفع علل اکثر احشای بعد از وقوف التا شیر است
 و بر واقفان امزجه و خواص ادویه و قدرش سان مقدار
 شرب اجزاء او و حسن ترکیب و استخراج ارواح لطیفه
 عقا قید از اجساد کثیفه و انایاف مصلحت شریفه ترتیب
 آنرا مذکوره آن مخفی نخواهد بود و سنج زردک هر یک دو من
 شاه بعد از طلوع بلیغ با دو من شکر و همدل سفید رنده که کل
 سرفه کل کاو زبان باد و بخوبی بر آریانند و از جلیفی کباب
 سحر که سترکی طبل لاق گویند بهار نارنج کل سنج هر یک صد پنجاه

شغال

شغال برک و پوست ترنج اگر نماند نارنجک شیر از والا برک
 و پوست نارنج سیاه شغال جز بوا مو که ریخته والا گویند
 هر یک هفتاد و پنج شغال بخوبی کرده اضافه نمایند سوای
 برک نارنج که در زردک عرق کشند باید گویند مخلوط نموده و مع علف
 بندی از چهل شغال تا هفتاد شغال و مجموع آب ناشن من
 باید با الحیم زردک را جوشانند تا ترش و متعفن نشود و پس در
 خمی هر روز هر که بر سر نهاده تا مانع جوشیدن او گردد و در هر روز
 که نهاده است روز یکبار در روز چهارم سه روز ناده بوم و هر چند
 کم آب ترمانند قویتر میخورد پس بدست و کلاب عرق بکشند
 و اگر خنجر بر دهن پنج پیمانه نهاده است و دروغ نارنج عرق
 در ریختن و عطر نهاده شده و چون بعد از عرق کشند
 نعل آنرا بایکن و نیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار روز
 با صند پوست ترنج یا نارنج یا برک نارنج یا نارنجک بقدر
 سنج یا زردک عرق بکشند همان آنرا بر آن مترتّب است
 عرق چوب چین جهت تقویه اعضا و قوتها و تقویه و تلطف
 اخلاط غلیظه قاعده کلیه آنست که آنرا با دو مثل او از بخور

عرق چوب

گل کاو زبان و باد و بخار و کله سر و دوار چینی در لعلاب و اشک
آن سر و روز در غمت شکل مجروح خیسانیده عرق بکشد و شغل او را
یکروز در عرق رازیانه و عرق بهار نارنج بخیسانند و بدستور
تقطیر نمایند و عرق رازیانه و بهار نارنج مقابل شغل طبعیاید
شکفت پولاد بگوید چهل مثقال برآید پولاد خراستاد و در کوبیده
تغذیه آب ندیده کند و پنج من شش ما و کاو بسیار و در کوزه
مثقال کرده و بعد پولاد را بریزد در تویشانی بعد که
در بکشد در زمین نمناک بقدر یک ربع آن کوزه را در
میان کوزه بگذارد که در تبت در او کار کند و در آن کوزه
را با سنگ حکم کند تا چهل روز بگذارد و باید بعد از آن
بر آن بسیار و در بقدر یک برنج آنرا برآید شکفت بخورد
هر که به از عده ده زن خوب بر آن آید زن را با آدم به
زن نه بد که هلاک میشود شکفت میگوید میت شفا
ل قطع و او را یک قتر بتازد و ده مثقال حب سلا تون
و ده مثقال بلادر بسیار و دو با هم بگوید پنج مثقال سر
در آن قشر بان آفرین الحب کند بعد از آن بنشیند کند

شکفت پولاد

شکفت

آورده

آورده آن را در تو کهنه بچیده بگذار و در تو شش و آتش
بگذار و در تو کهنه تا بگذرد آنوقت بقدر یک برنج در تو
سوز بگذارد و بد که به بخورد و سر پنج مرتبه جماع نماید
در هرگاه ده زن داشته باشد از عده سه برابر و هرگاه زن
نداشته باشد آدم را میباید زن را برآدم بزنند نه بد
نوع دیگر شکفت پولاد بگوید پولاد و جو حذر برآید پست
مثقال و در بسیار چینه برآید را بریزد بعد از آن عرق
کو که در سر زبالا را که در سر برآید را بپوشاند و بگذارد
تا برآید شکفت شود بعد از آن باز ده زن آفرین الحب کند
و بعد سه روز بگذارد تا سه روز بعد بر آن بسیار و برآید
ده را شکفت شده باشد بهر که به بخورد یک برنج
چهل مرتبه جماع نماید زن را برآدم بزنند نه بد که هلاک
کشد میشود از حشرات حکیم بگوید بگوید حاکم
میباشند از هر یک یک گرم قسط بنمیدرم و قمر تغل
بنمیدرم باز بخوبی بپورده خوب بفار و تا نیره آن
بر آن آید او تیره را با نیره حب سازند و در دمان

شکفت پولاد

حب قمر تغل

کذا از آنوقت قدرت خدا را ملاحظه نمایند از قوت و قدرت
در جماعت که بیدار میکنند و قمار را از نگاه دارند بسیار خوش
بخت و اگر نه از آنکه لذت عظیم طرفین یا نبه از تجارت
حکیم سیاست عاقل و قهار بخندد و از چنین بازی
ایستدگی و در بازی نماند که بدتر خواهد بود و او
را گفته بخیر و صغیر و در کلاب خست نماند
او و نه را به هم گزینم و در هنگام جماعت در
و این گیرند که صیحه است در آستانه که معنی و خاص آن
صیحه آنکه قوت معنی را براندازد و قضیه آنست که
چون در آن گیرند معنی را براندازد و هرگاه معنی او را
آزاد نماید از آن پیران آنکه در طریق ساختن این
کبر و بلبل در سینه او اعلا و مغر کنند و او را در بندند
و بخت او را ببرد و بگوید چون سرم کوفته شود و
شغال از آن در یک شغالین کند و دروغ حساب بخند
بر بالار آن و نیزه آن مقارنه او را ببرد و بگوید که
در یار آن رسیده بر سر آن اضافه نماید و به آتش آید

بقا حیدر علی خان
سید علی محمد خان
نظم علی محمد خان

12

است به بخورند چند آنکه منعقد نمود هر یک دقیقه از آن بخور
 آنکه بخورند از رقی داخل نماید و سرهم زند تا داخل شود
 و یکقدر دیگر جوئی زند تا انقیاد او تمام شود آنگاه در
 ظرف نشسته بخور هر وقت اراده جماع نماید دارد و بر
 سر نیم یا قلاب بخور در وان گذارد تا مداومی که جب
 در وان هست انزال شود و هرگاه که باشد که مرطوب باشد جماع
 باشد این جب را زور دارد اما محبت و اسرار دارد
 عنان بستر نیم مایه صحبت و بهبود از حکیم عماد الدین
 محمود است و در خواصیت به نظیر نصیحت است که کل شرح
 و فصل شرح و سفید هر دور او سفید و سفیدی از هر یک
 ده درم کبیل قرمقل قرمقل جوز بیا بدست شرح از هر یک
 چهار درم بخور در درم در درم درم شرح درم شرح درم
 هر یک دو درم کوفته پنجه به آب شرح بستر شدند
 و صبر تا گشته هر چه بخور بخور در درم درم جماع
 در درم که انزال و بسیار و در درم را خوش
 بود که ولدت عظیم دارد و جب دیگر از کل کار

حسن و بیک

دکتر محمد

حکیم بهار میت که قوت و لذت جماع ده و انزال را بر آید
 و دهن را خوش کند قاعده چوب نوبیا و قنفل مارچین از
 هر یک سه درم صندل سفید و مشک از هر یک یک درم اندک
 نیم کوته بجسته با کلاب بستر شده و حبه کشان زنده نهنگها
 جماع در دهن نهند بسیار خوب است ^{نصف کتله} ^{نصف کتله}
 در این باب از شر عظیم دارد از مجربات حکیم احمد
 بکر در بختقال رزین و با سکر که گفته در کمون خوب
 است یا بنام رزین حل شود بعد از آن سه انتقال نیک
 اضافه نماید و در ظرف آهن و بعد سکر که را بر سکر آهن
 نهند و باد سکر آهن زنند و سه انتقال روز سه مرتبه
 را نرم صلا به نفع کم کم رنجسته بر هم زنند تا مخلوط
 شود و بعد از آن در کرباسی ریزند آنچه در کرباسی
 ماند آنرا جمع بجمع و چند بار به آب سکر زنند
 تا چیزی که داشته باشد پاک شود پس آن مجموع را حب
 شان زنده و حیاضش را تا که راف کنند و در میان گذرانند
 و گنجانند روز در میان آب لیمو اندازند که مستحکم

سرد

نصف کتله
 نصف کتله

کرد و بعد از آن از میان آب لیمو پیران آرد و در میان
 روغن ناتوله بچونند بر گاه اراده جماع نمایند
 حب را در دهن گیرند چون از راه پیران آنرا از
 همه جهت تهرات و خجرت نفع دیگر جهت قوت
 یاه آنهم و خجرت بسیار ناتوله فرنگی هر قدر که خوا
 ۴ و در میان ظرف کتله و آب بالار او رنجسته بچونند
 تا تمام شود آب بعد بویست او را ورق کنند و بکیرد
 دور اندازد و مغز او را در میان شیر بچونند دور
 یکساعت بعد شیر را دور رنجسته دفعه دوم بکیرد
 طریق تاسه دفعه بارسیم باز ورقه کنند او را و کوفته
 بویست را دور اندازد و ناتوله را نگاه دارد و بعد
 بسیار در گوشت کاه را دور او ورق کنند و ناتوله را
 سهوا و چند ورق دیگر از گوشت بالار او گذارند تا بهشتل
 ثان بر تن زنده تا بچخته شود و بعد در او رده کفیه شده
 باشد بهشتل پسیم و در مقابل آن هل و میخک
 و دارچین و جو حرسن لیمو داخل کنند و حب کنند

نصف کتله
 نصف کتله

بقدر فلفل خرد الکیدانه میل کنند تمام است و عجیب
 و از جهت است که صاحب رنقی بجهت دفع سرعت انزال بجز
 بکوبیده شالی رنقی و با سرکه در آن بکاشیده تا مغل غلغله
 مخلوط نمایند با اولیچ هندی سرشقال صرف آهن را سرکه
 بر که رنقی را در آن بجوشانند و از آن کجاستوی به شقال
 اندک اندک در او ریخته بدست او بکاشیده تا مغل غلغله
 بسیار در کبابی بطلد که بجزینه آنچه در کبابی مانده باشد
 به آب سرد بشویند تا بزرگ او را میل شود بعد مجروح را
 بکوبیده خسته در وطن سوراخ غلغله رستمان بیهوده
 سوراخ اولیچ از زنده و کشته روز در آب لیمو اندازد
 تا بجز شغوبی بر روغن بابونه انداخته به آتش نرمی
 طلخ دهنه در وقت احتیاج در دهان نگاه دارند به
 سوراخ رستمان او بران باشد تا بلع شود و قتی که اراده
 انزال دارد از دهن بران بیاورد حلاوت تخم مرغ
 جهت قوت باه از جمله بجزینه است بکوبیده بجز که شیره انار
 صاف کهم و بقدم آرد رو پیچاه غلغله زرده تخم مرغ

بجزینه
 بکوبیده
 بکاشیده

حلاوت تخم مرغ
 جهت قوت باه

که بهیچ

به هیچ وجه سفید نماندند بانه در میان شیره شکر که سرشته
 باشد ریخته و با یکدیگر همزدند و قاشق بسیار زنده که در
 ده خوب حل شود و بعد از آن بکبار که روغن داغ نموده شیره
 و تخم زرد میان او ریخته به آتش ملایم طلخ دهد و بقدر
 شقال حل بردارد سران افشانه نماید و میل کنند بعد قدرت
 خدا را شایسته نمایند که قوت باه چه میکنند در جماع
 صفا حلاوت قوت باه و میان شیره بکوبیده در کدو سیر
 چیده و از جبر بر سر بدن کنند بکشت شقال و با ده غلغله
 زرده تخم مرغ خسته کنند در کبابی خشک کنند و با کوفته با ده غلغله
 زرده خسته کنند و خشک کنند تا سه دفعه بهین دستور که است
 زرده بخورد و آرد کنند داده بانه بعد بکوبیده مقطر بارام بم
 مقطر فندق بم مقطر بیهسته بم مار جلیل بم مقطر کبک
 بم که سفید شده بانه جمله را کوفته بعد از چینه بم
 فلفل بم بیک بم شعلب بم نیم تخم بسیار بم نخود
 سرفه بم تخم مور بم بمن بم جدا جدا بکوبیند اول
 بکشت طلخ روغن در با سبیل کنند و آن آرد و تخم را در آن

بکوبیده
 بکاشیده

اول نکرده اند تا دو قطره بچکد باز بهین طریق تمام
مکروه نشود مجموعاً روغن گرفته شود در وقت حاجت
از آن روغن بر قیض طلایه نایه و بعد از سه روز
مباشرت نایه فحش می آید



ایخته بجوشانده تا سرکه شود بعد تخم بچمان را با مقطر بار بریزند
که بر بردارد آنوقت آن وقت ^{طعم} بخت بخت را با او قویتر
نموده داخل کند و بر هم ریزد خوراک ده منتقال تا بماند ده منتقال
آن میل نمایند از دوع و ترش بر میزنند کنند به مزاجها
زشت دارد و بجهت قوت باه تا نیز عظیم دارد بجهت و از غصه
بیز اعلیٰ عکس کلیها میماند مجرب است دیگر از حفظ
مروج حکیم منشی را و غصه حبه استرغاء قضیب
و ضعف و اقله استرغاء استرغاء و بجهت کیکه قادر
بر اذله بکارت نباشد و بسبب عدم اقله استرغاء
بر قوت و برودت باشد از غصه مجربات مکرر است
و از استرغاء زردی سرخ گوگرد استرغاء
که سم الفار باشد از هر یک عصاره اجزا را
گوشیده و بار غنی کاو و سحق نماید و بار چوبکی
بروغنی سرکه کهن لغوه اودیه را برودت را
بریزند و بار چوبکی را نشسته و به آتش روغن کند و
سرا نیز نگاه دارد تا آتش در کیر دانه بطریق

سکینه
روغن جنه
قادر بر قنات
نیانده وقت
بجای

اول

15191

